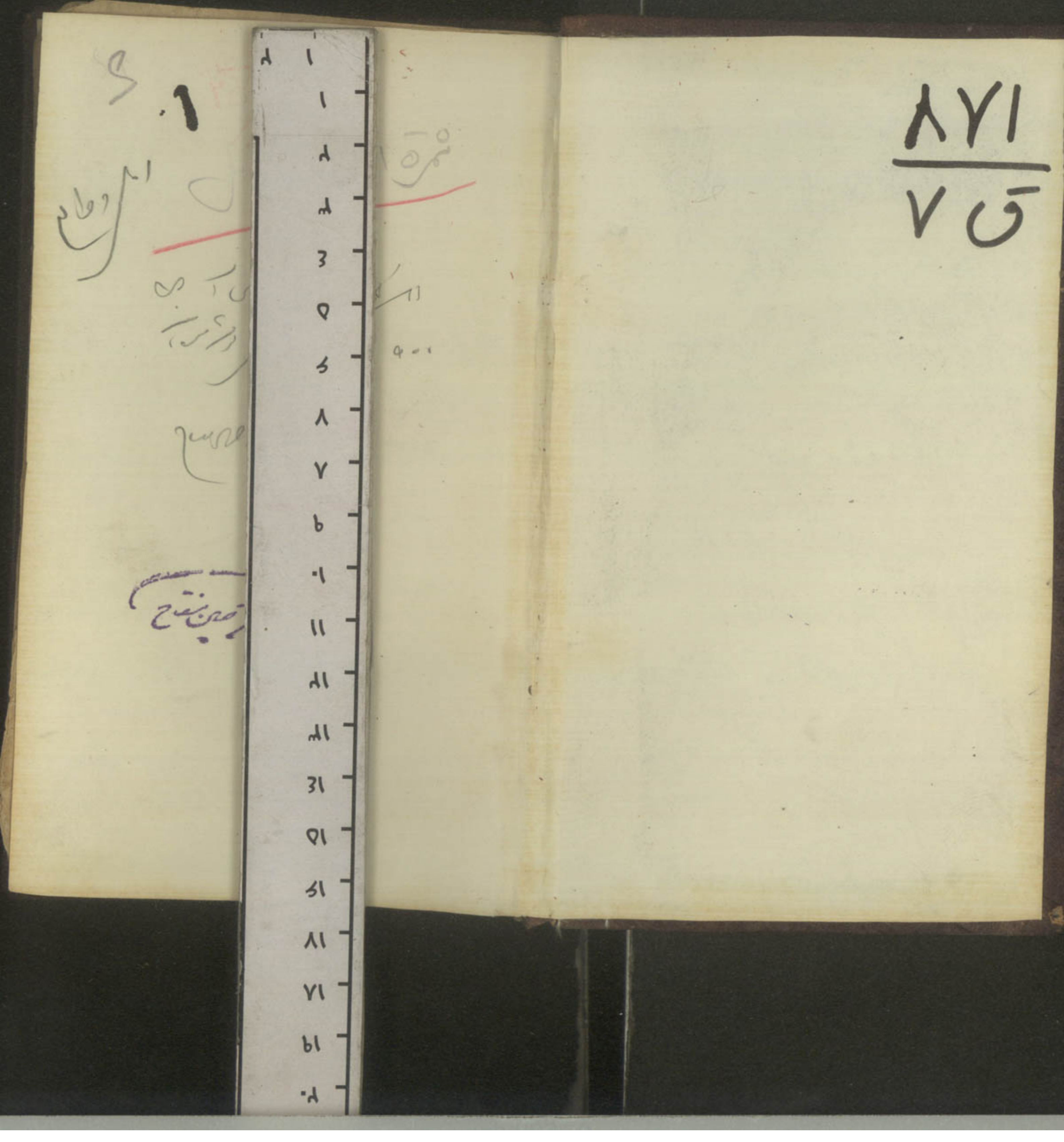
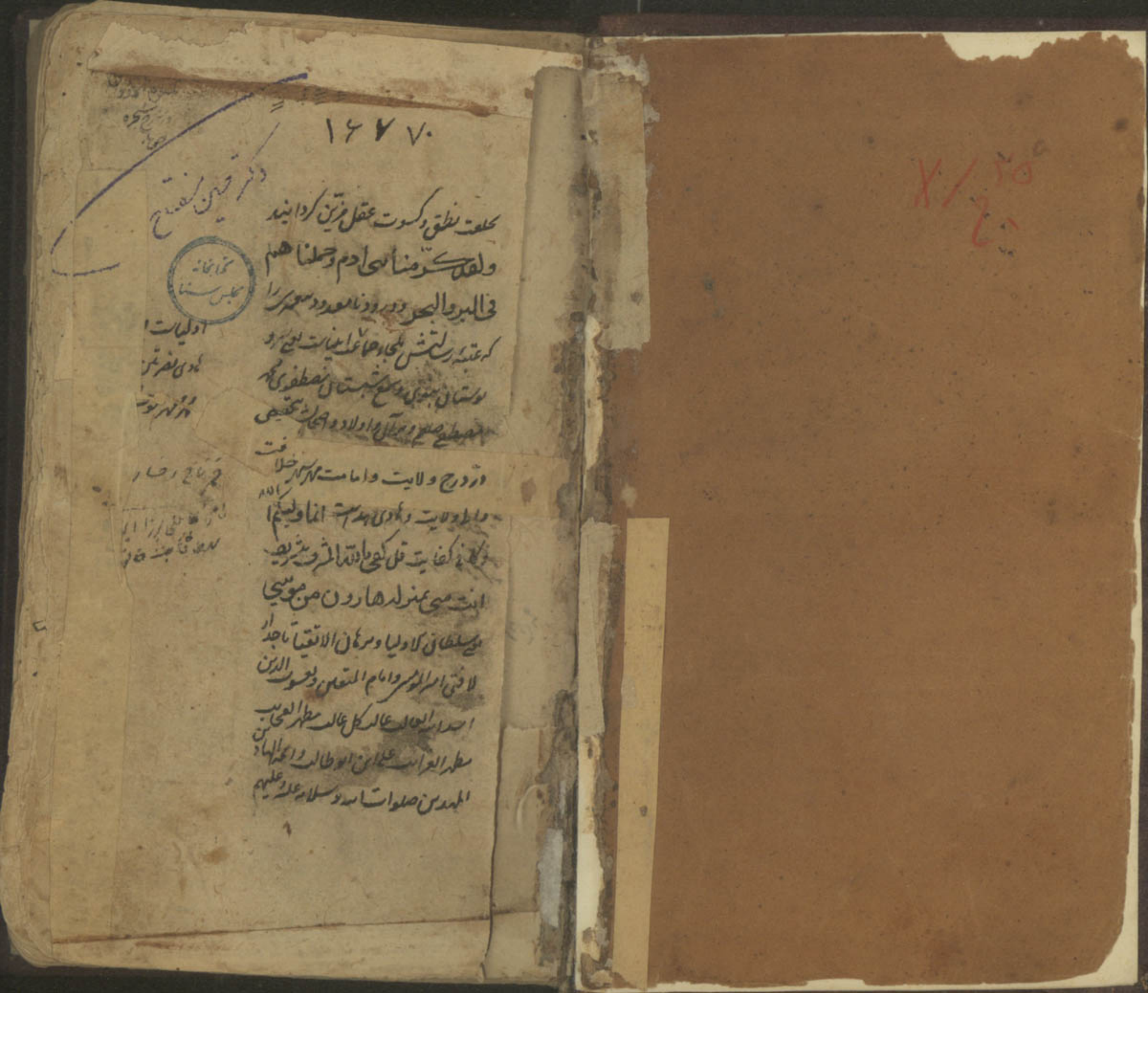




بخلعت نطق وکسوت عقل مزین گردانید
ولقد کرمنا بنی ادم وحملناهم
فی البر والبحر و درود نامعدود و [illegible] را
که عتبه رسالتش ملجا [illegible] بنی آدم
بوستان نبوی و [illegible] شبستان مصطفوی
مصطفی صلعم و بر آل و اولاد و اصحاب [illegible]
و در درج ولایت و امامت گوهر خلافت
و [illegible] ولایت و هادی هدایت انما ولیکم الله
و [illegible] کفایت قل کفی بالله [illegible]
انت منی بمنزلة هارون من موسی
[illegible] سلطان الاولیا و برهان الاتقیا باجدار
لا فتی امیرالمومنین و امام المتقین و یعسوب الدین
اسدالله الغالب [illegible] مظهر العجایب
مظهر الغرایب علی بن ابوطالب و ائمه الهادین
المهدیین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم

اجمعین اما بعد بنا بر ترغیب و تاکید
بعضی احباب فقیر حقیر زین العابدین بن قاسم
رجال صفاهانی در ترقیم حل تحفه استعمال
نمود تا از تنقیح و شرح این کنج مدد و ذکر مخفی
موقعها را موجب تحصیل مخازن اسرار
[illegible] گردد و از تفتیش و تحقیق مسائلش تصدیق
قلبی و چاشنی حلاوت ثمراتش مترصدان را
مذاق جان بخشد و ثمر سلاسل اعمالیه تقویت
روان و مرآت حافظه را از محفظت
مسائلش سبب تزاید ضیاء و قوی مدرکه را
از احساس نکاتش لآلئ اصطفای حق
طیور خیال در شاخسار این نهال باغ
معرفت و شکوفه گلشن حکمت من حلت الحکمی
محظوظ شوند و از حی نقار و خطیب در

غرائب

غرائب استقامت محفوظ و قوت حیوانیه را
از افتتاح عقود مشکلاتش مفاتیح تفریح
قلبی رسد و قوت طبیعیه را از تناول اثمار رشحش
صورت نشو و نما پذیرد و لهذا امیدوار است
که اگر بر سهوات اطلاع یابند بلطف عمیم
و خلق کریم با صلاح مقرون سازند
و این تالیف موسوم است و موصوف
بثمرة الارواح و مشتمل بر دو مقدمه
و چهار باب و خاتمه و هر یک از
ابواب منقسم بر هشت فصل بتوفیق الله
مقدمه اول بدانکه موضوع این علم
بر طبایع است و امتزاجات نقاط
و ضرب اشکال در بیوت شانزده گانه چنانکه
منجمان وضع احکامشان بر تسیرات
درجات و حالات و طلوع و غروب

ابراج بروج دوازده گانه

کواکب است اما عالم کون و فساد مرکب
از عناصر اربعه و هر یک از این عناصر
بسیطه یعنی با لاجزاء له از آنجمله عنصر
نار را خفیف مطلق خوانند و مقتضای
حرارت و یبوست است و لازمه تحریک
و تعجیل و خفت و اضطراب و شتاب
و طیش و حرکات سریع و استعلا و
استماع و استعلی و استیلا و تنور
و تحریر و التهاب و تحیر و تعکر و تکبر با صغار
و ضیاء و ماده جوهر معادلت است و
محیط است بر سایر عناصر اما دوم
عنصر هواست و او را خفیف بالاضافه
خوانند و محلش تحت کره نار است
و مقتضای حرارت و رطوبت و لازمه
تحلیل و تخلیل و انفتاح و تکاثف

و بر کمون

و بر کمون و انقلاب و اضطراب و
تلبیس و عرض و تصورات عجیب و غریب
و حرف و تحویل و ظرافت و اشتغال و
تشویر و ارسال و خفت اعتدال است اما
عنصر سیم آب است که مقرش جوف کره
هواست و مستلزم برودت و رطوبت
و مقتضای رعونت و متانت و صفا
و انحلال و دخل در صلبیات غیر تام و اتصال
و سهولت با عتدال و ترتیب آنچه بماهیت
انسب بود و این عنصر را ثقیل بالاضافه
خوانند عنصر چهارم خاک است و محلش تحت سایر
عناصر است و لازمه برودت و یبوست
و فاعل قبض و امساک و حفظ اجساد
و آهستگی و حلم و قناعت و کدورت و تطبیل

وطل وظلمت وسکون بافراط وظهور آنچه
بافعال ترابیت انسب بود واین عنصر را ثقیل
مطلق دانند فلهذا آنچه اخف اند وآنچه
اخف والطف اند ارفع اند وثقلت ایشان
بحسب تباین طبایع ومدلولات مذکوره مرعی
باید داشت تا ترتیبش بصواب اقرب بود وچون
سابقا ذکر رفت که عنصر اخف ارفع است
واثقل اسفل بناء علیه نار بحسب افراط خفت
ارفع خواهد بود وچون قلت خفت هوا نسبت بنار
ظاهر است مقرش تحت او خواهد بود وچون
کثرت خفت هوا نسبت باب معلوم است
محلش فوق آب خواهد بود ومقر عنصرین
سفلیین نیز برین طریق ودر ترکیب عالم اجسام
فرض توان کرد که چون شیء از ترکیب هوا آب

فراهم

فراهم آمده باشد وبحسب اشتیاق جنسیت
کرویه جذب آن شیء نماید ومیل بتحت کند
وچون شیء مستلزم خفت بود میل بکره هوا
کند چنانکه ظرفی مجوف بر فوق آب نهند
مادام که از درجه خفت ساقط نشود
میل بتعمق نکند وچون آتش را برافروزند
میل بدرجه علو کند واثر اختبار ترکیب
که هر یک ازین بسایط در مرتبه خود متمکن
اصلی اند وچون از ان منزلت مترقی
ومتنزل شوند اقتضای کیفیت دیگر کنند
وحالت دیگر صورت بندد چنانکه نقطه
خاک در سیم منتهی شود که جز آب
بحسب تعدیل رطوبت مائیه ویبوست
ترابیه کیفیتین مذکورتین معدوم شوند و
برودت مضاعف گردد وخاک بدرجه

آتش ظاهر و باطن او گشوده است چون مرد آلوده و باد باطن او بسته و ظاهر او
گشوده است چون روح آلوده و اسطقسات او بسته و باطن او گشوده چون مرد
و خاک ظاهر و باطن او بسته چون روح آلوده

آب رسیده لازم است تعدیم منسوبات و مدلولات
ترابیه و ظهور الجه آنست و مستلزم این عنصر است
بروجه نافع و چون ازین منزلت ترقی کند لازم است
بر عدم برودت و یبوست ترابیه که موجب تضاد
حقیقی هوائیه و ازین منزلت لازم عدم وجود
اوست و چون از یکی درجه نزاد ارتفاع یابد
لابد است تعدیل برودت ترابیه و حرارت ناریه
و ضعف یبوستی لعند دلیلست بر ظهور دو قول
الیه ترابیه و عدم منسوب الیه ناریه بر وجه مفرط
اما تر ذو نفعی آنست که این نقطه چون نسیم آید بسبب
تحرک نیرانی بلا شبهه یبوست معدوم شود و برودت
مضاعف شود که عین مائیت جز خاک
نسیم آب می شود در عرض و چون ازین رتبه منتقل
شود و بحیز هوا متواصل گردد لابد جسد خود بدل
نماید به جسد هوا چنانکه برودت با حرارت

اعتدال

اعتدال پذیرد و رطوبت باز ماند که عین ماهیت
هواست چه وجود این نقطه مع است با هوا
در عرض و چون استحاله نخیزد اول کند بلا شبهه
رطوبت با وجود یبوست نار موقوف شود و
حرارت باز ماند که عین ماهیت نار است
و این نقطه نیز مع است تا بار هشتم درین صورت
لازم است بر عدم انفعال ترابیت و تبدیل
فعل وی با نفعال ناریت و جمهور تشبیهات
و سایر حرکات برین طریق است اما حرکات
نقاط منقسم می شود بتام و غیر تام و باز
این حرکتین منجر میشود بر سه گونه حرکت اول
انتهای نقاط است در غیر مرکز خود در جهت و این
صورت قهری خوانند و این دو صورت را تام نیز
خوانند حرکت ثالث در جذب نقاط است در حیز خود

با عدم حرکت در غیر محور حرکت چهارم حرکتیست
یا در طول یا در عرض که یک انتهاش در غیر مرکز
غیر بود و یکی در مرکز خود بحرکت از طول بعرض
یا عکس حرکت خامس حرکتیست از مرکز خود بخانه
مخالف بحرکت در طول و عرض حرکت سادس حرکت
نقاط است در طول بعرض یا عکس که هر دو انتهایش
بمرکز خود باشد حرکت سابع هر دو انتهایش بخانه غیر
باشد با وجود حرکت از طول بعرض یا عکس حرکت
ثامن انتهای نقطه است از مرکز غیر بخانه خود با وجود
حرکت از طول بعرض یا عکس حرکت تاسع انتهای
نقطه از مرکز خود است بخانه غیر با حرکت از طول بعرض
یا عکس و جمهور حرکات رملی ازین بیرون نیست
و در شجره هشتم حرکت مسطور است اما این ضعیف
کما ینبغی مشروح و مبین ساخت والله اعلم

مقدمه

مقدمه ثانیه در معرفت آنچه لواحق و لوازم این
فن است و آن مشتمل است بر مقصد چند مقصد
اول در آنکه چون دو شکل موافق المزاج را ترکیب کنند
اگر من حیث الطبع موافق شکلین طرفین واقع
شده آن نتیجه را تام خوانند دلالت کند بر
ثبات آن چیز و تصدیق شهادت بر احوال
و چون از شکلین موافق نتیجه مخالف احداث
شود دلیل توسط بود و ضمیر از امور معتدله بود
و اگر از شکلین سعد نتیجه سعد افراح شود لازم آید
بر کمال سعادت و حصول ارتفاع و وقوع انتفاع
بر وجه مرغوب و اتم و اگر از دو شکل سعد بحسب
امتزاج نحس افراح شود همچنین بعضی از مقاصد
مدرجه حصول میشوند و اگر از دو نحس سعد افراح

شکلش

شود دلالت کند و کثرت نحوست و قلت سعادة
لهذا بعضی از مقاصد بر آید موجب شتاق و نا
صواب فی الجمله چون نحسی از دو سعد احداث
شود دلیل کثرت شقاوت و قلت نحوست بود و اگر
سعدی از دو نحس متولد شود دلیل کثرت نحوست
و قلت سعادت باشند و همچنین اگر مشکله مجموعه سعد
باشند حمل بر سعادت کنند مطلقا و اگر نحس
باشند حکم بر نحوست مطلق کنند ولیکن اشکال
منحوسه در بعضی محال در امور مناسب موجب
حصول مطلب بود چنانکه اگر مقصد از قتل و فسق
و فجور و طلب منازعات و امور عنیف شاق بود
باشند اشکال منحوسه موجب حصول آن باشند
چه مناسب مطلب است و همچنین اشکال خارج

در امور مناسب

در امور مناسب اخراج اسب بود بعد دلیل
عدم مضرت بود و نحس و خود آن اشکال
ثابت و دخل در امور ثابته اولی و انسب بود
و اشکال منقلب مشترک باشند با اشکال خارج
در خروج و عدم ثبات پس هرگاه مقصد از
خروج و سرعت و عدم دخول و ثبات بود
بدلول منتهی الیه و مرکز منسوب الیه ضمیر محض
خروج باشد آن که از جهه حصول بود و اگر اقتضای
کنند مدلول آن امر موقوف شود و دلیل عدم
مقصد بود و اما اگر شکلی از اشکال خارج یا
منقلب احداث شود اگر چه داخل یا ثابت
بود دلیل خروج و عدم دخول و ثبوت بود و اگر
بر خلاف این صورت بود حکم بر خلاف باید نمود
اما اصل حکمت اشکال نادری را مطلق خارج

دانند و هوایی را منقلب و مایی را داخل
و خاکی را ثابت و ناری و هوایی هر دو علت کنند
مایی و ترابی نیز همچنین بنا بر علت چون ناری و
مرکب اند از ترکیب شکلی که احداث
محض خروج است مطلقا و چون مائی و
ترابی ممزوج شوند از امتزاج شان حکم بر دخول
و ثبوت کنند بخصوص که نتیجه موافق طرفین
بوده باشد من حیث الطبع اما اگر اشکال
ناری یا مایی با ترابی یا هوایی مرکب شوند این
حدوث را ناقصه نامند حکم بر انقلاب و
اختلاف و عدم ثبات نمایند و نشان با دو
خاک نیز لازم است این صورت حتی الجمله نظر
نمایند در وسط الطرفین شکل نتیجه که من
حیث العنصر مقتضای توافق است یا تباین
اگر حدوث موافق بود دلیل صدق وجود

و ثبات

و ثبات آن امر بود و اگر خانه متباین
باشد مدلول مذکور موقوف شود و باز
چون نقطه در مرکز موافق المزاج شکل موافق
المزاج انتها یابد ولا شک مقاصد با تمام حاصل
شود و تصدیق شهادت و عدم کذب آن امر
بود و همچنین خلاف این صورت حکم بر عدم
صدق و وجود کذب کنند المقصد کاه
که نقطه در یک صورت دلیل حصول مقاصد باشند
و چون بحسب ظاهر انقلاب نمانند دلیل عدم آن
باشد یا عکس پس بضرورت در هر صورت که باشند
محتاجند با نقلاب اگر در رمل اصل و انقلاب
اشکالی که واقعند در خانه منسوب الیه ضمیر متوجه
بوده بحسب سعادت و نحوست و طبع و فرح و دخول
فهو المراد و الا اضرب نمایند و از احداث احکام
کما ینبغی استنباط نمایند و صول انقلاب عنقریب ظاهر
خواهد شد

المقصود اینکه در بعضی محال اشکال منحوسه
دلیل رفع مقصود و منع در حصول مطالبات
بوده و گاه اشکال مسعوده خاصه اگر مراد از
حرکات عنف و تکلفات نامرضی و مکاربات
مکر و بهره و اشباه اینها بود اشکال منحوسه اسعادت
نمانند و اگر سعادت اخروی و طلب حاجات
مشروعه بود اشکال مسعوده انسب بود و اگر مراد
از حرکات با خوف بود مثل رفتن بحروب و قتل
و اشباه اینها
فاعل و قابل ها شند و آن امر از قوت بفعل آید و اگر
اشکال مصلح واقع شود و در خانه منسوب الوهم
لا تشیر آن موقوف نشود و اگر مقصد از رفع
فساد و خشونت و وقوع مصالحات باشد
امداد نمانند و فی علل علی الاطلاق
باشند و اگر مقصد از لهو و لعب و مجالست و مواصلت

ومعشوق

ومعشوق و مثاله اینها بود
بمبارکت انسب بود و همچنین مناسبت
و مشابهت اشکال را از فرع با هر دو اشکال در احکام
و چون این مناسبات و مشابهات و سایر حرکات
عنصری منظور کرد و لااتیک احکامش بصدق
اقرب باشد و نیز نقاط را حرکتی چند نسخ بود
که مشتمل بر مذکورات بود و چون مقصد از امور
شاق باشد و حرکات و اوضاع رملی دلالت
بر صعوبت کند آن مقصد بر آید چه اوضاع مذکوره
مشابه مراد بوده باشد و چون مراد از فراغت
و استراحت و طلب لهو و لعب و مشابه اینها
بود استقامت اگر مناسب انسب بود و
بی دغدغه مقصد بر آید بر وجه احسن و اتم
اما نقاط را حالت چند است در حین حرکت و
این انقسام می باید بر سه وجه وجه اول را

صعود خوانند و این انتهای نقطهٔ استطر کرهٔ اعلا
نسبت به مرکز خود چون انتهای نقاط عناصر در حیز
اولی و هر صورت که مشابه این باشد و نوع ثانی را
حد نقطه خوانند چون انتهای هر نقطه مرکز خود
و نوع ثالث را هبوط خوانند و آن انتهای نقاط
است در مرکز از نزول نسبت بجانب خود و گاه
باشد که هبوط بطریق صعود واقع شود چون فرود
آمدن نار بجانب هوا یا آب بجانب خاک و صعود نیز
بر سبیل صعود باشد چون منتهی شدن هوا
بآتش و خاک بآب و صعود نیز بطریق هبوط
ممکن است چون انتهای آب بنار و خاک بهوا اما
در بعضی محال هبوط و صعود در حصول مطالب انسب
بود و گاه هبوط بطریق انزل بود و این حالات
در محال مناسب فرق خواهد بود ان شاء الله
المقصد در ثبوت حالات اشکال تکسیر معتبره

وغیره

طریق وضع دایره تکسیر

وغیره بدانکه اشهر و احق دوایر تکسیر امزج است
که مسمات بدایره افراد و طول و طیم هندی
و تکسیر بطریق تفت که چون نار موجب ترکیب
عنصری در مرتبهٔ اول است و مقتضای اولیت
احدیتش لازم است و چون یک را مضاعف
نمایند از حصول ضعف ذی عدد هوا حادث
شود که دو است و از ضعف عدد هوا عدد
آب احداث شود که چهار است و همچنین از ضعف
مرتبه وجود عدد خاک لازم آید که هشت است
و چون بحروف نسبت دهند حروف ابحد اخراج
شود که مجموع پانزده است و این عدد را کامل
نامند [illegible] فی الجمله عنصر مفتوح
اشکال را نموده [illegible] مذکور منظور سازند
و هر شکلی را مقتضای عدد مفتوح مرکوز سازند
در محل مناسب و صورت تکسیر است

اعتبار

[illegible]

وجمهور

دوایر ناظران وخدمتکاران این تکسیر اندازان
جمله یکی دایره بدوح است و او صاحبش بطریق
استقامت نیست بر گرد دوایر احی است و از جمله
لطایف وصنایع این دایره آنست که ارباع
در عدد عناصر و مراتب و الوان و حدود و جهات
متساوی اند و از مثلثات اشکال بحسب ترادف
مساوی چه از امتزاج قبض الداخل اعداد شود
که میزان اصلی دایره است وطریق معتبر اشکال مو
عناصر مفتوحه است بمقتضای اسم و آنچه از شانزده
متجاوز نشود شانزده طرح نمایند و آنچه باز ماند
موافق تکسیر آن شکل است برین گونه که مرقوم میشود

[illegible]

و نیز در تکسیر مثلث آتش و باد و آب
و خاک را نیز بدین منوال و عدد اشکال بحسب عنصر

مفتوحست

مفتوح است و از مجموع اعداد شانزده بشانزده
طرح کنند باقی عدد خانه باشد و دایره اینست

[illegible]

اما تکسیر دیگر طریق است
و طریق نقش خانست که بمقتضای اسم اعتبار
نمایند و طرح بهمان طریق دایره ابدح است
و دایره اینست [illegible]
[illegible] هکذا دایره دیگر ابجد است
و قانون نقش بر نسق اسم است و مجموع اعداد مذکوره
ده است پس اشکال را تا دهم تکسیر توان
داد و باقی بحسب نظم طبعی مسطور سازند و اشکال
مشترکه را از هشتم طرح نمایند که نصف
دور است و دایره اینست [illegible]

[illegible]

اما تکسیر حرف که مسامت بدایره حدود ترتیبش

برلیق طلوع و غروب است و این دایره وضع لقمانست

و این تسکیس از جهه اسم ودفیق باقع است و دایره اینست [illegible]

اما تسکیس دیگر انقع است و طرش برابر اسم است و تعداد از طرح نار یکیست و هوا ده و آب چهار و خاک هشت و دایره اینست [illegible]

و دیگر زعد هفت که قانونش بر منوالیست که عدد نار را هفت اعتبار نموده اند و هر یکرا بر ترتیب مضاعف سازند و از مجموع شانزده ستا تزده طرح نمایند و بطریق مذکور مرکوز سازند و دایره اینست [illegible]

و باز تسکیس دیگر ابجد صغیرست که مسماست بدایره خدا آفرین و صفتش برین منوالست که از آنهات بحسب قطرها اصداست

اشکال ۱۶ کانه دایره خدا آفرین این است

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴

۱۵ ۱۶

شود و عنصری فقط در مرکز خود واقع شده اند در ذات اشکال بسط و ثبات بر خلاف آنکه خنانکه ازواج بطریق آنهات و بر آنهات و بنات مفرده باشند و متولدات و زوائدات مزوجه و دایره اینست [illegible] للمقصل در معرف لغت اشکال اما اشکال منقسم شوند بچهار گونه نوع اول خارج اند چنانکه ابتدا ایشان مفرده بود و انتهاشان مزوجه و قسم ثانی داخل اند و ابتدا مزوجه و انتهاشان مفرده و قسم ثالث ابتدا و انتهاشان مفرده اما قسم رابع ابتدا و انتهاشان مزوجه بود و این قسم مشهور بنا شکال ثابت اما بعضی از اصحاب این علم در ثبوت چهار شکل من حیث الفعل موجب انعکاس و عدم و عدم تغیر برین منوال [illegible]

و باقی اشکال را منقلب شناسند بحسب طلوع و غروب
و باز اشکال شانزده گانه را منقسم سازند بچهار
وجه وجه اول ناری اند و ثانی بادی و ثالث آبی
و رابع خاکی و در ذات هر یک از اشکال مشترکه
اختلاف است و اقتضای کیفیت دیگر میکند لیکن
آنچه در طبع اغلب بود فی الجمله منسوب علیه اند
باشکال اربعه مذکوره چنانکه بیان کرده گفت
از نار و آب چه عنصر مذکور منافی و مضاد اند
اما لحیان شکل اقتضای فرح می کند و خروج محض
نارت است لازم است تحلی و منسوب و مدلول وی
باشکال ناری رسد فعل حرارت ظاهر است و استمداد
هوا نسبت بنار معلوم پس نسبت وی بنار لابد
و انسب است در فعل حرارت و فی معلوم است و
استعانت هوا نسبت بنار ظاهر پس لازم است
افعال وی باخراج و باز بموجب تضاد داشتن

و آب

و آب فی الجمله اطفای حرارت ناری شود اما حرارت
هوا محمد خروج شود اما فرح را معاونت نار
بسبب هوا ظاهر است و قلت قوت ترابیه
معلوم و غلبت انقلاب شکل ظاهر است پس
نسبت او با این عنصر انسب است و نسبت
بحسب کثرت رطوبت و قلت برودت
بلکه عدمش لازم است منسوب ساختن وی بعنصر
هوا بموجب کثرت رطوبت و عدم یبوست
و اکثر اقسام هوائیه منسوب ساخته اند باشکالی
هوائی اما یکی از اشکال مشترکه که مائیه منسوب گشته
است چه کیفیت برودت که علت مائیت است
غالب میشود و شق دخول وی ظاهر است پس
نسبت وی بمائیت لازم است بر بحسب اشتراک بائی
و ترابی شق برودت وی غالب است لابد است

با اشتراک وی بعنصر مذکور زیرا که چه مجموع نقاط
در ذات اوست اما بجهت آن انقلاب مائل است بر برودت
که عین مائیت است و کثرت تجمد و تستیم از
واستقلال تعلق وی را بعنصر آب است و الزام
اما [illegible] مشترکست با نکیس و عنصر خاکی و فعل و حول
وی مشابه ترابیت است و مصنوع از طول وی
بعنصر مذکور لازم نیست و بر وجه کثرت سبوست
وقلت حرارت و ثبوت بالفعل از جمله تواشتغال
ترابیه مشترکه است و [illegible] بسبب کثرت قبض و ثبوت
بجهت ترکیب در هیئات مجموعی وی منسوبست بعنصر
ترابی اما آنچه در ذات آن عنصر مختلف الطبع باشند
آن شکل را ناقص و غیر تام نامند و بجهت قبول ذوات
لازم فساد و ندوانچه موافق الطبع باشند آن مرکب را
تام خوانند فلهذا مستلزم بقا و اعتبار در امور
عالیه بود چنانکه در ذات صور مرکبات عالم کون و فساد
عالم

دهم

محقق است اما چون دو شکل مختلف المزاج را مرکب
سازند از احداث ~~شکل مختلف المزاج را مرکب سازند~~
از احداث شکل مختلف الطبع صورت بندد و نسبت
بطرفی و ان جوهر را ناقص و غیر تام خوانند و لازم
عدم تفاوت وجود و تبدیل و اختلاف جز از
شکلین مختلف الطبع تولد مختلف احداث شود و
از صورت خروج و انقلاب نتیجه و اجل احداث
شده لابد است بر ظهور افعال مذکور و چون از اثنا
و [illegible] بحسب صرف حادث شده باشد دلیل بقای
آن شیء و عدم تغیر و توافق ضمیمه بحصول مقصود و
وقوع حرکات نافعه و حمله حادثات شکلی بحسب
تولد برین نسق است اما چون نقطه آتش بحیز آب
رسد فعل عدم بقا و تعدیل اشیا و تزلزل در امور
و اختلافات و رضایر و افعال عدیم النتایج کنند
ولهذا انسب بخصوصیت حیوان اولی است

رفع امراض و تعدیم افعال و حصول آن دفاع
از بحر بکه و رفع سرعت و شورش و کر نفوس
منکره و عدم کوفت تجانس وجود نقطه در
هر مرکزی لازم مناسبات و مدلولات اوست
در احکام المقصد بدانکه اشکال مزاجی
شهادتست در مراکز ملته بمقتضای افراد
خانکه یکی از اشکال کامله مزاجی رشته است نامند
و بواسطش حاکمست و بر تا دو خانش بر خانه
دهم و هشتم آنجا کش بخانه یازدهم و
دوازدهم و نقاط اگرچه بعضی اعتقاد نکنند
اما بجهه موازین مراکز در زوائدات حاکم سازند
علی الترتیب و مدلول منسوبات اشکال مذکوره را
موجب تشکیل مدحی مسطور توان ساخت
و بنظر باشند در مراتب اشکال اعم از آنکه
مزوجات مزاجی را منظور دارند و شهادت

اثنا عشر

اثنا عشر او را احکام فرعی دارند خانکه
نار اول است شهادت بر منسوبات
خانه اول و رشته که نار دوم است منسوبات
بخانه دوم و قس علی هذا و چون نقطه متحرکه
شود بخانه این دو صورت را با شکل منتهی الیه
و منتهی به و خانه منتهی به استشهاد
منسوبات مذکوره اما چون نقطه مراجعت
نماید او را دو انتها باشد انتهای اول را
نقض سیال خوانند و انتهای ثانی را صغیر
سیال و تعلق و توجه و ی خانکه در صورت
رجعت انتهای اول نار دوم بود و ثانی نیم
این نار رشته نار پنجم در منزلت چهارم و
دلالت کند بر طلب مال منسوبات رابع
و حاشی و شکلین مذکورین را امتزاج دهند
و از حدوث آن احکام مطلق استنباط نمایند

المقصد بدانکه هر یک از بسایط کروی اند
و هر یک را منزلتیست چنانکه سبق ذکر یافت و از
وجود هر کره دایره احساسی شود و هر دایره
را لازم مرکزیست پس بنا علیه چهار مرکز مستنبط
شود و از ضرب چهار در چهار که عقد مراکز است
شانزده مرکز احداث شود و هر مرکز منقضی
کیفیت عنصریست که موجب تولد اوست
علی الترتیب چنانکه اول و پنجم و نهم و سیزدهم
مقتضی کیفیت ناریست و دوم و ششم و
دهم و چهاردهم هوایی و سیم و هفتم و
یازدهم و پانزدهم آبی و چهارم و هشتم و
دوازدهم و شانزدهم خاکی و چون نقطه از
مرکزی از آن متحرک شود بحسب عبور قرار گرفته
کیفیتی دیگر اخذ کند بحیثیت آب استفاده
حالت دیگر احداث شود چنانکه نقطه باد چهاردهم

نزول

نزول نمود در عین حرکت موجب ضعف حرارت
و رطوبت شد و چون بیازدهم آمد مستلزم
ناقص یک درجه حرارت و تزاید یک درجه
رطوبت شد و چون بششم آمد لازم آمد که
ضعف رطوبت بحد افراط و کسب اندک
مایه حرارت و ظهور هوائیت بروجه بالغ
فی الجمله چون نقطه متحرک شود نظر نمایند
در مبدا آشیان متحرک تا انتها سیر پس ق
احکام بر طریق مذکور گویند و این صورت
در ذات اشکال نیز منظور است چون شکلی
در خانه واقع شود کیفیت مختلف آن شکل
نسبت بآن خانه تعدیل پذیر شود و طبع
موافق بازماند چنانکه حضرت محقق در مبحث
سادس در ششم بیان فرموده اند که جزء
برودت مائیه با جزء حرارت خانه معتدل
بلکه

مسهر سود و سعد باشد
و لعدار الانقلاب
نحس دلالت بر نحوست دارد

شود و رطوبت مضاعف گردد و این صورت را
معارضه شکلی نامند و در سایر اشکال هم از
این وجه صادق است المقصد در بیان
انقلاب رمل اما انقلاب مخصوص تصدیق
شهادت ظاهر و باطن رمل است بحیثیت
سعادت و نحوست پس در جمهور اوقات حکم کنند
با نقلاب حالکه منحوس ترین اوضاع رملی
آنست که نار بهشتم رود و خاک با اول
مثل این جهات به اشتراک
شکلین بسط و نحوست امتزاج نمیند عقله احداث
شود که شکل میزان رملی است و چون انقلاب
نامند بحسب حرکت با جهات اصل که منحصر است
در این افهات
این اشکال موجود شود
و هر یک ازین نقاط مرکز خود آیند نار انسیم

با اول و خاک از ششم بهشتم و شهادت رمل
محدث را با رمل اول نسبت دهند و لهذا
اگر شکلی که در خانه مقصد واقع است درین
بین دو رمل موافقت نمود دال است بحسب
سعادت و نحوست و فرح و دخول و ...
عنصری فهو المراد و الا از جنس شکلین شکلی
احداث نمایند و احکام شکلی مقتضای
آن شکل گویند المقصد در آنکه از اشکال
شانزده گانه که در میزان می‌آیند منحصر
اند درین اشکال
اما شش اند که قابل اند که ایشان را قلاب
و متحرکان میزان خوانند و را جهه عدم
نقطه ساقط سازند و لهذا اصالت خوانند و
طرق را الحیثیت کثرت حرکات نقاط و خلاف
در وضع منتهات متغیر نشوند و را مجبول خوانند

۵۵

و در سیر نقاطش احکام کامیخی نتوان گفت
فی الحقیقه احکام رملی منحصر است باوضاع
اشکال تشکل نه که مرکب انداز دو نقطه
یکی جهة احکام موضوع است و یکی ضمیر و این
مشترک میشود بر در قول بعضی گویند نقطه
اول ضمیر است و ثانی حکم و بعضی گویند
اقوی منجر بحکم است و اضعف ضمیر اما قول
اول احق است که در تجربه استعمال یافته
و طریق سیر نقاط از مرکز عقل کلی بر توی
که چون وجود نقاط مزانی قایم الطرفین
اوست ملاحظه حملش بسوی وجود
جواهر بود پس در هر طرف که صورت
مفرده یافت شود لازم نزول او بود
در آن حیز و باز از آن حیز حملش بمرکز
والدین اوست بمقتضای وجود مفرده در

احد الطرفین و همچنین منتقل میشود تا بحد سکون
وی و تشکل منتهی آلیه مأمور امر آن متحرک
بود در حصول و لاحصول مقاصد فی الجمله چون
نقطه آتش از خم مستقیم تا دل منتهی شود لا
شک در پنجم نحسا باشد و چون
از سیم آید نحس رجعت در پنجم
باشد و چون از پنجم آید و در پنجم طریق بود
و اگر از هفتم آید در اول باشد
و همچنین چون باد با دل آید در ششم
وجود اشکال مذکور لازم آید دوم و اعصر
در اول در هفتم این صورت لازم آید مستقیم
و اگر خاک در کل خانه آید در ششم چهارم
فی الجمله چون نقطه از خم مستقیم در خانه منتهی
شود بر رجعت بلکه شهر از نطق
گوزد و اگر از خم مستقیم آید با رجعت چون

آتش از نهم با اول با باد از دوم بچهارم
آید بلا شک از بطن ... کذرد و اکر از
عرض بطول رود از بطن طارق ای دو شکل
مذکور کذرد با از ...
الحقیقه هیچ نقطه در مرکز خود بجز جهت بحال
غیر مرائی منتهی نشود فرضا اگر نقطه نار با اول
انتها یابد از قمر مستقیم لابد در اول اشکال
مرائی خواهد بود و اگر غیر مرائی باشد لابد در
چهاردهم نار موجود باشد چه وجود نار چهاردهم
قائم شکل اول است و گاهی که در چهاردهم موجود
باشد در سیزدهم معدوم خواهد بود و این محالست
که سیزدهم مزوجه باشد و نار از قمر مستقیم با اول
آید قمر نار در امهات ... وجود شکل سیزدهم
است و جمهور حالت بدین منوال است

در منهاب بنات نیز بدین نسق عمل نمایند
در سیر نقطه خاکه رملی زنند و آن
رمل را قلب نمایند بی شبهه حالت اول
اول نسبت برمل قلب شده شبیه خواهد
بود چنانکه در این صورت رملی زدیم و
نار از دوم بچهارم و باد با اول منتهی شد
بجز جهت و آب بهشتم منتهی شد بجز جهت
و خاک از هفتم به پنجم رجعت نمود و صورت
امهات اینست ...
و چون قلب نمودیم این امهات لازم آمد
... که حالت مشابه است که
... که باد از ششم بهفتم رفت باز در
شبیه نقطه رمل نار از اول است برمل اول
و هوا نیز به پنجم نزول نمود و آب از چهارم بهم
و خاک از نهم با اول چه آب مشابه حرکت

اولی منست اما حرکت اول معتبرست و الله اعلم

المقصد بدانکه سیر این نقاط بمثال سیر
کواکب در بروج یا سیر هیولی در طبایع
خانکه نقطه نار را از مرکز هوا کذرد بجهت قبض
حرارت هوا مستعد قوت حیوانی شود و چون
از ان منزلت تنزل نماید تربیت قوت طبعی
کند و موجب تولد قوی نباتات شود و چون
بمنزلت خاک رسد کسب یبوست نماید و مستعد
جوهر معادن شود و انکه حضرت محقق فرموده اند
که هیولای که در طبایع کذرد بنوع مذکورست
چه هیولی نزد حکما شی مشترک باشد میانه
دو شی بحسب فرط عارضه خانکه چون یبوست
غالب شود میانه رطوبت و برودت مراتب
آب را منجمد سازد و فسرده کردد و چون یبوست
مخلوط بخار شود صورت اثر لازم آید و اینی

مرکبات

ناقصه
مرکبات غیر تام خوانند که مدت معتد به حفظ
صورت خود نکنند و مرکبات تام بر خلاف
این بود و انکه فرموده که هر یک ازین نقاط بطبعی از
بر حکمی و ضمیری خانکه نار در برج چون متحرک شود
صمرا ازبزرگی بود معلوم است که نار بجهت کارکرات
و باز شکل منتهی به منسوب است با فات ناجاد
ضمرا از منسوبات و مذکورات مذکوره بود و باز
فرموده که چون این دو نقطه متحرک شوند یکی
تصدیق حال ماضی کنند و یکی مستقبل بحسب آ
که اکر ضعیف شود صورت ماضی بود و این
معلوم است که ماضی ساقط است و ضعف
نقطه دلیل سقوط اوست و حکما این نقطه را
بحکم سقوط از میزان طرح کرده اند و حکم از
نقطه مستقبل کنند و انکه فرموده که این
نقطه در اول حکم از احوال ماضی است

این حالت از جهت نار است به اول که نار در
سیم ضعیف است لازم او ضایع ماضی باشد
و چون باول آید که نفس سائل است ناچار
سؤال از حال ماضی باشد و اگر این نقطه
بر جهت باین خانه انتها یابد دلیل حال کند
و سائل از حال خود پرسد و چون بدوم
انتها یابد ضمیر از استقبال بود فی الجمله
نقاط در شکل خود نشینند دلیل حال باشد
و در دوم خود بوده باشد شهادت بر استقبال
دهد و در سیم ماضی و در چهارم مشترک شود
با حال و هر نقطه در مرکزی شهادت دهد
بر مدلولات آن خانه المقصد بدانکه
نار محض حرارت و هوا رطوبت و آب برودت
و خاک یبوست چون هر یک ازین اربعه لازمه
خلطی اند از اخلاط هر یکی از تشکیل متصل آید

طبیعت

طبیعت مشترک شود بحسب اشتراک و هر یک را
دو طبع لازم آید و این صورت را امتزاج
گویند خالکه نار فاعل صورت و باد
دم و خاک سودا و نار منسوبست
بشرق و هوا بشمال و آب بمغرب و خاک
بجنوب و این حالات را مفرق جا
بعد ازین ذکر خواهیم نمود و بالله الاعانة
والتوفیق باب اول در تیسیر نقطه ناری
در مراکز ثابته که معدن انتهای نقاطست
و این مشتمل است بر شش فصل
فصل اول در موقف انتهای نقطه ناری
در اول قال المصنف چون نقطه ناری درین
خانه خانه‌ست منتهی شود حکم این نقطه درین
خانه خاصیت که خان درین آما بمعنی جو
نقطه ناری و خانه نار است دلالت کند

و آب بلغم هم

و خاک ظلمت هم

بر گرمی مزاج و اندیشهای فاسد و فکرهای
تیز در کارهای تامل و بزرگی و شتاب
زدگی و خوف و امید از بزرگی و بزرگی
کردن و بزرگی جستن و وجود این نقطه
درین خانه بری حمله دلیلست اما این نقطه
طالبست که بمطلوب برسیده این نقطه
مطلوب و دو نقطه است یکی متصل چون هوا
و یکی منفصل چون آب اما دا ایما مطلوب
کلی او آتش و جزوی هوا اندرین سبب حکم
اول در سیم است و این حکم مطلوب
اما اگر خواهی بدانی که بدین مطلوب برسد
یا نه بنگر بدان شکل که در ششم خانه است
اگر داخل است و نقطه هوا دارد بمطلوب
رسد و اگر خارج باشد عدم مراد باشد
و اگر نقطه هوا از ششم بدوم رسد مزاج

و غم مزاج حلم بود بر رسیدن مطلوب
بواسطه کسی دیگر یعنی بسیار و راحت
یافتن از غم و اگر این نقطه سوی خانه
چهارم رود عاقبت این کار بد باشد
و منع باید کرد که دور بودن از این
کار اولیتر که خصم درشت است و در
همه کارها چند نز بهتر است که نقطه هوا
در چهارم خاک میشود دلالت بر هلاک
نفس سایل میکند انتهی کلام چون
این نقطه درین خانه منتهی شود این
نقطه را صاحب و حاکم حقیقی خوانند دلالت
کند بر ظهور یا رتبت چند چون عروج
و خروج و ترقی و صعود و تشویر و شعشعی
و انچه مستلزم اقبال یا رتبت بود بر وجه
نافع کند این نقطه را و مقصد بود

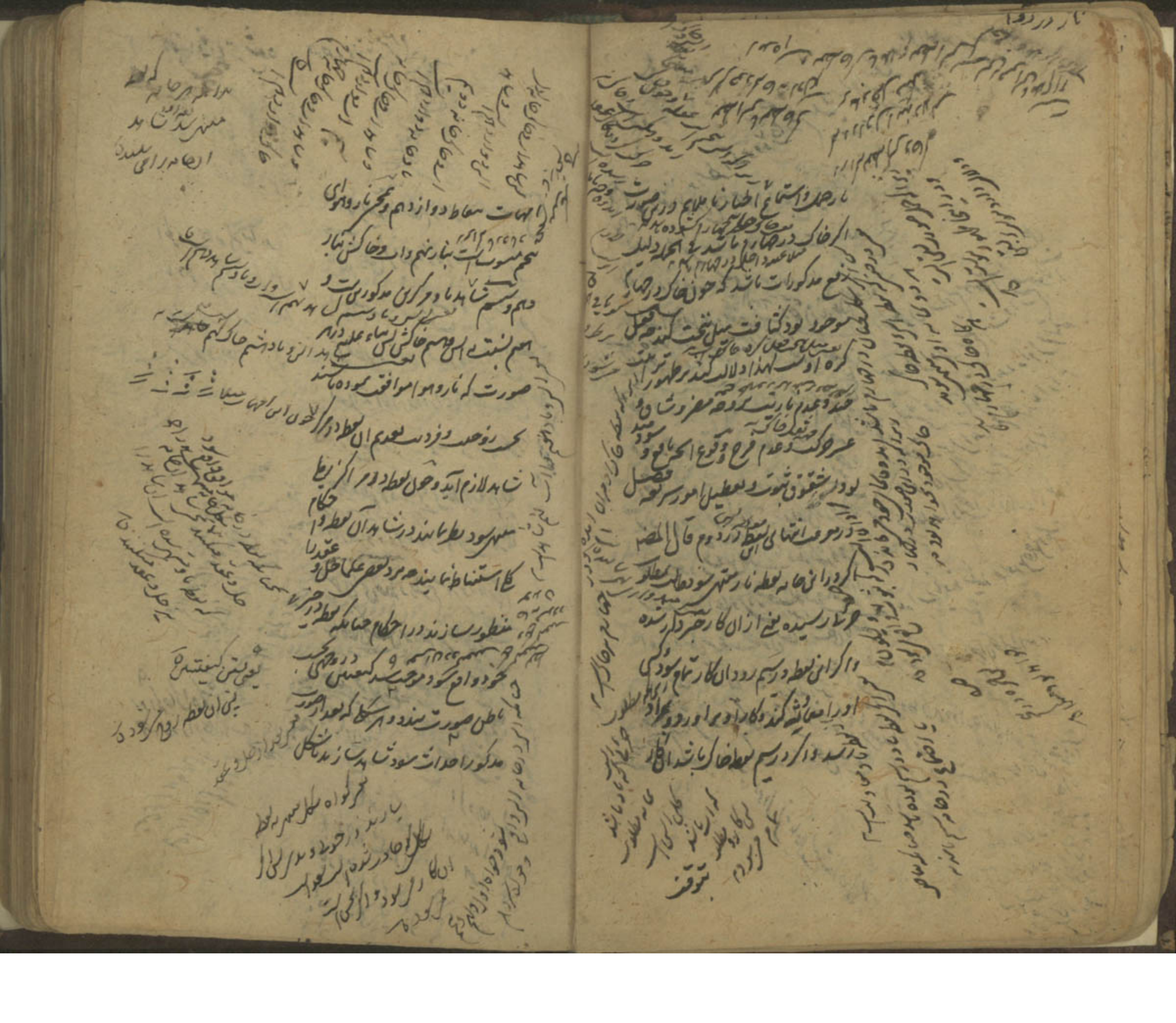
مقصد جزوی هوا و مقصد کلی آب دائما
گرمی و خشکی و تری محتاج چند بسردی یا تری
بی الجمله موجب تعدیل و تدبیر مخالفات
بر صحیح احد الطرفین شود و چون این
نقطه در بیت خانه انتها یابد نظر نمایند
در مرکز رابع و ثالث اگر در مرکز رابع
هوا عدیم الوجود باشد یا وجود هوا
در سیم و عدم نار در مرکز ثالث
هوا دلالت کند بر حصول مقاصد و مطلب
بر وجه اعلی و ظهور افعال های بی خطر
و ضرر و اگر نار در سیم باشد با وجود هوا
در چهارم بلاشک مقاصد در تعویق
افتد و تمام دلالت کند بر عدم مطالب
و مقاصد و غلبه اعادی و خصمان در این
صورت نیز در مرکز خامس باشد لا بد
طبیعت ماهیت معدوم شود و نخبه اعتدال
با وجود هوا در رابع ... چون
نار در سیم موجود باشد
و نار منتهی

و نار منتهی مقصد را ماند خیالی که طلب
مقصد رود و قبل از رسیدن او مقصد وی را
غیری متصرف شود و اگر باد در مرکز
رابع باشد ممد و معاون با مقصد خود
در سازد و وجود نیستی معدوم مطلق شود
که این نقطه در چهارم خاک شسم می شود
فی الحقیقه صورتی نه دلالت بر حصول مقاصد
کند محض بودن ... است در پنجم وجود
و ... است در سادس باز اگر
این نقطه از قم مستقیم آید و باد از سیم آید
باتفاق ... احکم این ... مذکور است
و اگر این نقطه با نقطه آب از سیم آید اقتضای
سعادت کلی کند و از نقل و حرکت و اقارب ...
استعانت کند و اگر این نقطه از قم مستقیم آید و ...

سقط نار در اول

از سیم و در پنجم باشد با عدم هوا و چهارم
دلیل اکمال جهات و سبب حصول مقاصد بود
و اگر در پنجم باشد بعضی از مقاصد توقف
افتد و اگر لکن نقطه با نقطه آب از محل مستقیم اند
و یا در پنجم و ششم باشد بعضی از مقاصد
بر آید و اگر الطبایع در پنجم و ششم در هفتم دلیل
کلی مراد بود و اگر بر خلاف این بود دلیل
عدم مقصود بود و فی الجمله در جمیع اوقات
اعتدال لقاطی را مرعی باید داشت تا مستلزم
السعادة باشد خصوصا که آتش در سیم باشد
در صورت مذکور دلالت کند بر غلبه حرارت
و ضعف برودت بخصوص که آب در سیم
عدیم الوجود باشد و چون نار در سیم
معدوم باشد با وجود آب دلالت
کند

کند بر تعدیل مزاج و حصول انتفاع و چون آب
در اول منتهی شود لازم دو صورت است اول
آنکه نار و آب در سیم موجود بود و این علامت
باشد بر دلیل عدم مقصد است و چون نار عدم
وجود باشد با جمع آب نقطه منتهی مقصد باشد
خود دارد و لازم وجود آب در سیم است دلیل
مراد و حصول مقاصد و مطالب بود بر وجه اکمل
و چون نار در سیم موجود نباشد و آب موجود
بود با وجود حرکت آب در اول در مزاج
غالب شود و سایل طلب را دفع کنند و مراد
برسد و از اعادی در شغب بود فی الجمله اعتدال
امزجه دلیل بر حصول سعادت کلی باشد
در احکام و چون این نقطه از محل مستقیم با نقطه
خاک منتهی شود شکل منتهی الخ
دلالت کند بر ظهور کدورت و محن و وقوع



منتهی الیه در اطلاق والله اعلم

فصل سیم

قال المحقق اگر سطح نار در حالت سیم منتهی شود
این معنی صعود باشد در طبع و قوی و در حکم سبب
آنکه مطلوب خود رسیده و کار او از قوت
بفعل آمده اما او را در این مخالفت بر آنکه
در طبع دلیل کند بر ضعف و رکود
خطا عظیم بود و اگر این سطح یکبار زود
بهار بمیرد و اگر باز گردد صحت باشد
چون این سطح در حالت سیم منتهی شود لازم است
با طلقای کیفیت بر وجه بعضی دلیل است
چند چون طبخ و نضج نباتات و تعم
اجسام و عدم امراض حاره و گرمی آنها
و تحلیل آن بخو و امراج فصلی و تبدیل

موقوف بر آنچه انتهی الکلام چون نار در دوم
منتهی شود لازم است بر حرارت چند چون
حرارت به افراط و عدم ماده
حرارت چند بر وجه نافع و انتفاع از
مذکور و توصل با حباب و اعداد
اکابر و اطفای رطوبت بر نوع
جیوت و خروج ... بر وجه اعتبار و وقوع
بیوع نافع ... این سطح مطلوب
حتی رسیده دلالت کند بر حصول مطالب
بر وجه اعلا و اتم و از مدلول
و سیم منتهی شود و چون باد در سیم موجود باشد
مطلوب ... و غذای ...
و رطوبت سطح مذکور رسانیده ...
بسایط نفس مختلف ... چند و ...

از عنصر مخلوط عنصری واقع است موافق نظر فنی
چنانکه میان اسّ آب باد واسطه است و میان
باد و خاک است مفعل هوا آتش که جزو
برودت از آب اخذ کند و بجوار [illegible] خاک در
و باز میان هوا و خاک است واسطه چنانکه
یبوست از خاک ستاند و بهوا رساند و رطوبت
از هوا اخذ نماید و بخاک رساند تا بالجمله
موجب اعتدال بود و ترکیبات پیدا شوند
پس بناء علیه چون باد در سیم باشد و شکل
متقاصد باطل بود و در این صورت اگر آتش
در مرکز خود باشد دلیل بر عدم حصول مقصد
بود اما هیچ گونه نقطه از مرعی [illegible] خانه [illegible]
منتهی نشود مگر در حیّز استقامت [illegible] دهم

تم [illegible]

[illegible] که مو نقطه مذکور است نارش مفتوح بود و نار
دوم نیز مفتوح باشد با عدم نار در اول و سیم
چه اگر نار در اول باشد شبهه نار عدم الوجود
و این صورت نیز محال است و اگر از اجهات
بحث رجعت انتها یافته لا لک در نهم خواهد بود
و چون عتبه خارج در نهم باشد نار در اول
خواهد بود و این صورت نیز محال است و چون
از نهاد [illegible] راحت [illegible] چنانکه از نهم آید
البته نار در نهم موجود خواهد بود چه نار
در نهم و اول جمع است و این نیز محال است
و چون از نهم آید البته اول نیز خواهد بود
و مدّی [illegible] حضرت محقق فرموده که چون نقطه
در این خانه بشکل [illegible] شود لازم [illegible]

حال ضمیر نیز سود اما اگر در صورت مذکور
از نظر به این جایه آید [illegible] در سیم [illegible] خواه
بود از عادت و مناکحه و دعاوی و اسفار در یابی [illegible]
یابد و مقاصد برآید عقوبت و این چنان اگر کسی
مطلب مقصد رود و مقصد به [illegible] او ملاحق
آید هر جا که مطلوب [illegible] جمیع در آن
مقام بود کامیاب و خرسند و هیچ صورت نزد این [illegible] که
بهتر از این نیست و عکس [illegible] آن که بار
سیم آید و شکل منتهی [illegible] باشند و باد در
منتهی بود [illegible] نظر باشند در سیر این [illegible] و
حالات [illegible] مذکوره و احکام [illegible] سعادت
[illegible] فصل
قال المحقق [illegible] از نقطه [illegible] که خانه چهارم منتهی بود

نقطه نار در دوم

و لحمه چون این نقطه با تفاق باد در خانه
منتهی بود دلیل حصول مقاصد کلی بود از
رعایت [illegible] از ابتیاعات و فواید [illegible] از نکاح
و دعاوی و مدلولات [illegible] شود و چون
این نقطه با خاک منتهی بود [illegible] وجود آن دلیل عدم
مقصود بود و حذر در همه اوقات [illegible] اولی
و چون با وجود آن منتهی بود دلیل تحصیل [illegible]
بود با تمام و نیز نظر باید در سیر این [illegible] شواهد را
اعتبار کلی دهند چنانکه شاهد ناری [illegible] بود
اول نار یازدهم است و از دوم باد نار دهم
و از سیم آب یازدهم و از چهارم خاک یازدهم نار
چنانکه مجموع اشکال باد امهات متعلق [illegible]
یازدهم است علی الترتیب و از [illegible] خاک و باد
[illegible]

بهمان بود که اهن در میان سنگ و آهن پوشیده
باشد و اورا در فصل هیچ خوب جا شد الا
های اشکال [illegible] که بعد و درجه [illegible] منداد
یکدرجه یکی نه و یکدرجه و یک نیمل ابتدای [illegible]
درجه نقطه هوا است که حوت [illegible] از اشکال [illegible] بود
کنند پس آتش بقوت باشد و لیکن کند [illegible] نبات
[illegible] نمودن در کارها و عاقبت بخیر باشد
و این صورت معدنیات است و حیوان
[illegible] و [illegible] علا و [illegible] ملک [illegible] و اینی
[illegible] اشکال مذکور است [illegible] استحکام
این جمله تعلق دارند و اشکال [illegible] ای
حکم بر عکس باشد [illegible] کلام چون نقطه نار
در چهارم [illegible] بود لازم است بر عدم

عکس حرارت و تقدم [illegible] و [illegible] بارکی
روح [illegible] و ضعف [illegible]
[illegible] احوال ترابه [illegible] اضاعه [illegible] وضع
و [illegible] احوال نقطه در [illegible] بود لازم
[illegible] عدم انوار و [illegible] شدن
اشیا و [illegible] کواکب و [illegible] ساحل [illegible]
و [illegible] و تبدیل حیات [illegible]
بود بعدم و [illegible] آتش [illegible] آثار
که جمله اگر نقطه هوا [illegible] بود [illegible]
در این [illegible] دلالت بر خلاف مذکور کنند و وجود
و [illegible] آوردن [illegible] جبال و [illegible]
و [illegible] شدن [illegible]
و [illegible] کواکب و ساحل [illegible] محروف
که جمله چون این نقطه در این [illegible] بود
وجود هوا لازم است بر فنا و عدم مطلق

وافتادن در عقود و مهلکه و گرفتاری
و تکلیف و ظهور فقر و فرو مانیک و کدورت
و فرط غم و قلت فرح بدان حیثیت که وجود
اجتماع نارکه حرارت است با برودت حاصله
اعتدال پذیرد و یبوست مضاعف گردد
و فعلیت ترابیه بظهور آید و اکثر مسائل
نحس باشد و حصول نقطه هوا در این گاه
گردد خصوصا که منتهی شود بدرجه ظهور
و حرارت هوائیه با درجه یبوست ورود کند
ترابیه معتدل شود و حرارت ناریه محفوظ
الطبع باشد و لطافت ناریه بکثافت
ترابیه که مضاد هم اند معتدل شود و
لهذا دلالت کند بر توسط امور و ثبات
مشکله و ظهور انچه مسلم بوده و تاخیر

و تعطیل است

هوا به برودت و شاد و منازعات محل جهته
آنها و وحشت شتن و تنزل در مراتب علویه
و عدم علیه و عسر نقل و حرکت و اختلاف طبایع
لهذا حصول این نقطه در این خانه منتهی شود ضعیف
الطبع است بسبب اطفای کیفیتین و نزول رتبه
اما بوده است بالفعل بجهته توصل بمطلوب کلی
و اشتیاق حاذ به کیفیت مختلفه آنجا نقطه ماند
در نقطه هوا که مقوی و معاون اوست گرد چهارم
موجود است یا معدوم اگر موجود بود دلالت کند
بر صعوبات و مشکلات که مدلولات این نقطه و خانه
منتهی به و مرض را ایم بود و اگر تقاعد پذیرد
دلالت کند بر تبدیل غم بفرح و شادی و تخلیص
محبوس و رفع امراض مزمنه و سهل و امداد از
اقربا و وقوع منافع از مدلول هوائیه این نقطه

نقطه ۱
نقطه‌ای در ...

ا- در این خانه به جز انتها باید دانست که این
نقطه از پنجم آمده باشد حکم نماید بر سوء حالت
منعوس و حبس حال از غایب و ملولی [illegible]
و بیم و اگر در این صورت خاک باشد مشعر سود [illegible]
استماع اخبار ناملایم و نزول بار حمل و قدوم [illegible]
رسل و اگر این نقطه مذکور از تحت مستقیم منتهی [illegible]
لازم است بر عدم نقل و حرکت و غیر آن [illegible]
الجمله چون این نقطه در این [illegible] منتهی شود و
خاک دلالت کند بر حصول امور [illegible]
همه بدرجه ظهور رسد بلا توقف و چون
نقطه خاک موجود بود خصوصا که منتهی شود
دلالت کند بر خلاف مذکور و نوعی کند
در حصول مقاصد و عدم سرعت مطالب و
موانع مطلوب [illegible] منتهی الیه

خاک معدوم بود

دلیل تعطیل است بر وجه نافع و اگر این نقطه از راه اصل
انتها یافته باشد با عدم جواز دلالت کند بر نزول
بار حمل و تنزل امور بر وجه مطلوب و ابدال رسل
سبیل ناامیدی و استماع اخبار نامرغوب و اگر
این نقطه از تحت مستقیم آید و هو از پنجم باشد
سه استماع خبر آمیز از معشوق و رسل و ارتحال
و عدم ثبات عمر و نوع علت بعد از حزن و این نقطه
تمام لحظی است در حبس النقد و اولاد و [illegible]
المستغاث و اغلاط [illegible] و حال [illegible]
مقاومت خصومت ظاهر شود و موجب الخلاص
و فراغت [illegible] و اگر صالحه این نقطه از پنجم
آید و هو از پنجم یا عکس از غایب و حال
سود و استماع اخبار مرغوبه نماید و از ملولات
و این تمتع شود و اگر با دار این حال [illegible]
با ظلم بود بلا ضرر بود و آن منتهی رود

دلیل را از خانه نهم می بینند

لفظ تار در نهم

تدویر کند بر توسط امور و نمایشات [illegible]

الحکم و حالت مدعی کرد و در حالت عملیات [illegible]

رساند که الحکم [illegible] در چهارم [illegible] وجود

مصر رساند والله اعلم فصل پنجم

در المجموع شجره چون ای الطف در خانه نهم

سود دلالت کند بر شادی و خرمی و دوستان

و خویشاوندان و رسولان و هدایا و اولیای

فرح [illegible] صاحب حد خانه اوست

و چون مساوی است که جا وجود رسید و

از ان شاد و فرحی باشد بیکی از جنس [illegible] آید

و ازهم و غم خلاص شود در کوه [illegible] دلیل

بسبب اینکه سلطان [illegible] عالی بود و دانی

در ایمنی و تثلیث [illegible] بود روز

عید و ایام شریف و اجتماع ملوک

و سلاطین

و سلاطین و رعد و برق و علامتی که در آسمان جهه علو لطف و خانه [illegible]

ظاهر شود چون طلوع کواکب ذو ذنب در دل آید

شعرا و وزرا [illegible] و عقل [illegible] است

و حکما و علما تعلق دارد و این لطف را نهی

باید اگر خواهند دلیل است علوم [illegible]

و روحانیات و فلسفه با یک [illegible]

حکمه قاصر دلالت کند اگر فرح در این خانه

باشد کل امور بکمال رسد و اگر [illegible]

ساء و مال سود اتصال خصوص لطف ناری

منتهی شود در خانه نهم که وتد حامل او

دلیل است بر ظهور حرارت و سموت ناریه

و اشتداد کسوفات مذکوره بر وجه تابع [illegible]

لازم است و توقع آنکه از [illegible] خانه

اول دیگر [illegible] شی زاید چون کثرت

فرح و ارسال اخبار و [illegible] حرکت

[illegible]

صورت صالح کرد ظهور [illegible] حکم قاصر

محل [illegible]

نقطه نار در مختم

و در نسل و اکثر تعشق و محبت و وقوع در وطی
دعوی و اجتماع در محافل و مجمع سدن
ملوک و سلاطین در مکان و ولادت
اولاد ذکور و تزویج لیکن در این حالت
حقد نار است از آن جهت که لشکر این
نقطه در مرکز خود است و چون این نقطه
در این خانه منتهی شود برد شود و حالول
اول اجتماع اشخاص نماید چنانکه در
صحت اول مسطور شد که نار در چهارم
عدیم الوجود باشد ولیکن در اینجا باشد
نا وجود باد در او و اقتضا عدا هوا
چنانکه ربط از دم برای صورت [illegible]
[illegible] که نار با ول منتهی شد با کلام
هوا در چهارم و اقتضا عدا هوا و عدم
نار در سیم نا وجود هوا در او

چون

وچون این رمال را قلب نمایند جمیع نقاط را
به اجتماعات تبدیل نمایند اجتماعات دیگر صورت
بندد برای سؤال [illegible] چنانکه نار در
چهارم [illegible] وجود هوا و اقتضا عدا هوا
[illegible] نار را با وجود نار در این خانه محض
خصوصیت چند است چنانکه اگر نقطه هوا
بود با وجود آن عدم خاک دلالت کند بر سعادت
اعلی قرابت و کثرت عشق و لعب و مواصلت معشوق
اما اگر نقطه هوا از چهارم ابدا از اخبار غایب و وصال
غایب و تحفه و هدایا فواید و منافع یابد
و اگر دوار چهارم آنکه نیکوتر باشد اما اگر
این نقطه از پنجم آید و باد از چهارم بجای
باشد که همی برکت و کمی در جنس افزاید اگر
این نقطه از [illegible] آید و باد از چهارم [illegible]
بود که دوستی مقصود خود در انجمن [illegible]
چون این اجتماعات

او کند و اگر باد از خم ... شود آن ...
ری نوع است و اگر این نقطه از چهارم آید
و باد از دوم ششم رجعت نماید از
بیوع ملک و حیوانات شکوه بیع رسد
و از جمهور مکروهات فارغ البال شود
و در نقص صحیح شود و اگر هردو از چهارم
بدین خانه منتهی شوند آن سر پوشیده است
و دلیل استخلاص محبوس و صحت مریض بود
و اگر باد در چهارم تکرار گردد چنانچه
مذکور بود و این حالت بغایت نیکی است
... که دوستی کند و از تند و بر حالت ...
گیرد و اگر در این صورت باد در ششم بود
یا از چهارم یا از خم ... ترقی ...
زحل باشد و اگر نقطه خاک با این نقطه
در این خانه منتهی بود حامله را ... بود

و فرزند نارسیده از رحم فرود آید و
سرور پنجم مبدل شود و رسوا دیر آید
و اخبار ناملایم شود و اگر در این صورت
نقطه خاکی از پنجم آید از غایب ...
هم و غم ... شود و اخبار ... غایب
آید و اگر نقطه خاکی از دوم آید در این
صورت ... بود و علاج ...
سود از جهت ... با فرزندان ...
پنجم ... چون این نقطه در این خانه منتهی شود
... با او نباشد و باد ...
... و اگر نقطه باد ... بود چون ...
یا آتش ... دلیل ...
... منتهی شود ... از چهارم رجعت
نموده دلیل سرور و فرح و ... عشق
باشد اما کارها دیرتر ... آید

والله اعلم فصل شکل های قندوکره نحره ای
نقطه ناری که رسم منتهی بود دلیل بود که چیزی
که بدست آید از انواع مکث و خرید علاج
و کیفیر و کم شده و تحت تمار و اطلاق مجسوس و بیرون
آمدن از غم و این نقطه را ان خانه مطلوب
حرکت است و خانه زیر دست مطلوب مستقبل ا
اگر سوال از کم شده کرده بود اگر نقطه ناری
بود باشد ان چیز حاصل نشود و اگر نقطه بادی بود
حاصل بود و اگر نقطه آبی بود دیر تر حاصل بود
زیر دستی یا زنی بوده باشد و اگر نقطه
خاکی بود ان چیز در زیر زمین مدفون بود
و اگر محبوس را ابی افتد خلاص شود تا
نمیرد و اگر تخته را ابی افتد در بند
افتاده باشد در بند عظیم الجست نقطه
خانه را طلب کنند جانکه اگر نقطه ناری

بود

بود در جانب شرق بود و اگر بادی بود ال شمال
و اگر آبی بود مغرب و خاکی جنوب و
جهات ما بین محسوس بیرون از اندازه
ماند تا بحدود وجهه رسد که بیشی از این
نیفزود و این عمل در دفن و غایت نیکو
بکار آید و این عمل را بکار دارند و الله اعلم
الهی کلام چون نقطه ناری منتهی شود در خانه
لازم است بر عدم حرارت و یبوست و ضعف نائره
حرارت و فی علل فصل چند است چون اندفاع
امراض علل گرفع غم و اندوه و استخلاص
محبوس و عبید و طلب مال و قرض و طلب
و دزدیده و حروف مینو با تحت مدلول است
نقطه و خانه نع الجمله اگر این نقطه مرکب بود
باهوا چون فی لابد است بر حصول آن
که از تصرف بدر رفته باشد بدان

حقیقت وجود باد [illegible] است [illegible]

و باز باد های آتشی است که ترکیب [illegible]

و با [illegible] نار و هوای [illegible]

یکی از افراد و نیز از [illegible] [illegible] از اجداد

سود که نار [illegible] خارج است که [illegible]

او [illegible] دلایل مذکوره شهادت بر

مسموعات و مدلولات [illegible] و [illegible]

حکم شده مدلّت می آید [illegible] اگر

از نقطات ترکیب یافته باشند چون

[illegible] شده و [illegible] آید [illegible]

از شغف بسیار که نقطه باد در [illegible]

مذکور با [illegible] سود و نقطات [illegible]

[illegible] سود و [illegible] زود صحیح شود [illegible]

خارج باشد [illegible]

[illegible] سود و اگر نقطه خاکی باشد [illegible]

و از [illegible] وجود خاکی [illegible]

[illegible] شعف بسیار و [illegible]

حلاجی محسوسی [illegible] ثابت شده و دلیل ثبوت [illegible] جهت وجود [illegible]

بود و اینکه چون نقطه نار در [illegible] منتهی بود از

جهة عدم ثبوت و وقوع [illegible] بود [illegible]

[illegible] و چون نقطه خاکی موجود بود [illegible]

و عدم [illegible] بود [illegible]

آتش [illegible]

[illegible] و باد و آب [illegible]

که چون نقطه منعقد در [illegible] باشند [illegible]

شوند در باطن [illegible]

ثبوت [illegible] و مدلولات نقطه مذکور [illegible]

نقطه خاکی [illegible] دلیل ثبوت است

و نقطه ناری [illegible] دلیل خروج و عدم ثبوت [illegible]

این نقطه با نقطه آب در [illegible] منتهی شود لازم است

[illegible] وجود

جهه کبر و علامت سعید
بز است که چون با صاحب خانه ضرب نمایند بز
احداث شود و منسوب الیه بشکلی مذکور دلالت
و اگر این نقطه به بز منتهی شود چیزی از آنچه با بعضی
باعلام و دیگران بیابد بود چون با منسوب الیه جامع
ضرب نمایند ؛ اخراج شود که لازمه و حرکت
و نقاطش منافی یکدیگر اند لابد بهر حسب مذکوره
و آن اسعد بر خروج و انقلاب اما اگر
جهه دخول و ثبوت بود باید که خاک موجود بود
و اگر آتش موجود بود نیکوتر بود و اگر خاک
معدوم بود دلالت دارد بر خروج مدلولات
آن نقطه و خانه و اگر این نقطه از چهارم الی ششم منتهی
شود لا سیما در اول نقره الی ربع و در پنجم بز
بود دلالت کند بر خلاص محبوس و گشودگی

بجن و رفع امراض و اگر نقطه باد نیز در این خانه منتهی شود
از چهارم دلالت کند بر حصول کم شده و گنجینه
و فواید از ملک و مدلولات چهارم چه خانه ایشان
عه و عا شریک یکدیگر اند و اگر در این صورت نار از هم
منتهی آید و باد از چهارم منتهی باشد که کم حصول
مطلب رود که خانه دولت و دولت مطلب کلی چون
کذا است جانب مطلوب حرکت کرده و مقصد که باید
بر آید بلا توقف اگر در این صورت باد در هشتم رود
مراد در توقف افتد و مرض را بیم بود و مال بل
تشویش بود در شکل ضرب و غایت و اگر نقطه خاک
از این خانه منتهی شود با وجود هوا معانی رضا
ماند و اگر باد موجود بود چون بز دلالت کند بر خروج
دفاین و اگر خاک از ششم در هشتم رود مقصد در تعویق
افتد و مرض را بیم بود و اگر خاک در این صورت
زیرا که از خانه های نهم کرده است

دلیل معاودت سفری بود اندک در

و زیرا که باد را چهارم رسد
چون آتش از هفتم آید که خاک رسید
و باد از چهارم به ششم بر آید منتهی
نیاید یکدیگر در صورتی که آید
که زوج و فرد است
و زیرا که مال الیه اضعاف باد الی الرابع
الی برون رفته و چون در ششم آمده
زیرا که خاک در صورت چهارم
بسیار نظر دارد

احکام آتش و بده باشد

هشتم رود و پس متعدد بود و خرید انکه هر یک از
اشکال بسیطه مطلقا متعلقند برکنی از ارکان
اربعه و هر یک را سه شکل شریکند چنانکه
لحیان مطلق منسوب است بشرق با اشتراک
... منسوب است شمال مطلق با اشتراک
سه شکل ... متعلق است بجنوب
با اشتراک ... و ... منسوب است
بجنوب بمشارکت اینها ... اما
... میان شرق و شمال و ... مشترک است میان
شمال و مغرب و ... میان مغرب و جنوب
... میان جنوب و شرق و آن دو شکل مختلف
تابع متصلند و در هر صورت که واقع شوند در
حکم براغلب دلالت باشند اما اگر ناریه
منفعل شوند برکن شرقیه و هوائی برکن شمالیه و آب
برکن مغربیه و خاک برکن جنوبیه اما لحیان

بواسطه دفیر ... را
... باشد ... داد
و ... الداخل ...
و ... ممتزج ...
الخارج ...
... الداخل
... کرد
... که در خانه
عالیتر باشد حکم برغالب
باید چنانکه ... علیه
در شش ... داد
ترک خانه بحکم ... رود

... باشد و ... آن نقطه اگر ... خارج کرده
بحد اوتاد حکم بر شرق باید و اگر ... است
بوده از شمال و ... مغرب و ... جنوب
و اگر آن نقطه مشترک بود میان ... و ... است
با آنکه ناری به خاک انتها یابد مشترک شود میان
جنوب و شرق و اگر نقطه آب در خانه خاک
واقع شود حکم بر ... مائل بجنوب باید و اگر
هوا در خانه خاک انتها یابد نظر باید کرد که شکل
منتهی الیه متعلق بکدام ربع است از ارباع و حکم بر
غلبه دلالت باید چنانکه نقطه هوائی به خاک
انتها یافت و شکل منتهی الیه ... بود و دلیل
اغلب ... شکل منتهی الیه مقتضای
رطوبت است ... علیه حکم مطلق از شمال
بود و اگر شکل منتهی الیه ... باشد هم در ...

مذکور دلیل اغلب حصول بود و اگر اینکه از اشکال
آنچه انتها یابد و منفرک بود تمامه امراد آ
و خاک درین صورت استعانت نقاط اعمی ا
حسابکه [illegible] و معاون آتش خاک بود درین حال مطلق
[illegible] حصول [illegible] باشد و جمهور تشبیهات و
حالات [illegible] است فی الجمله اگر این نقطه
نیز انه [illegible] بود دلیل [illegible] وجود و مس
بود چه جمهور [illegible] ملاحظه نمایند و در چهارم و
و اسم [illegible] و خروج حکم نمایند و [illegible] چنانکه
این نقطه از هم مستقیم اند و اسرار چهارم ملک
در اسم نیز بود و در اول حرف و در اسم بگ
که ورای این حکم [illegible] دلالت کند بر
احوال [illegible] از جانب [illegible] حصول لطف و [illegible]
تا یک [illegible] که [illegible] را با [illegible] حاصل
نمایند نیز احداث شود والله اعلم بالصواب

فصل قال المحقق قدس سره نحوه اگر نقطه نار خانه
هشتم انتها یابد دلیل مطلوب کلی بود زیرا که آن
نقطه در این خانه [illegible] بود که کوکبی در زحل بود
یا نفسی که غیر این نفس بوده باشد که در زیر [illegible] حدود
بیند و چون ملوک و سلاطین و لشکرهای بیگانه و حدود
غایبان و ضد ان و زمان سلطه اگر نقطه نار
بود و اگر نقطه هوائی باشد غایب [illegible] رود و بر
و اگر نقطه آبی بود غایب دیر آید و اگر نقطه خاکی
تا [illegible] ساخته باشد و صلب کرده اما
نقطه ناری در هشتم ضعیف بود در طبیعت یک نقطه هوا
با او باشد که [illegible] حال او است در [illegible] انگاه
اندک مایه قوت یابد و این خانه را باب [illegible]
خوانند و هرچه در عالم واقع شود از این خانه
گویند و هر چیزی که متصل شود سال او را از آن
خانه گویند و ایام و روزهای [illegible] خانه گویند

و خسوف و کسوف و برق و باران و قحط و زلزله
و ثلج و تگرگ و واقعهایی که حادث شود
الجمله خیر و شر عالم و عالمیان بدین خانه تعلق دارد
و قایم مقام مشغول باشد و حکم خیر نیز دارد
والله اعلم انتهی خلاصه چون نار بخانه هشتم منتهی شود
لازم است بر عدم [illegible] نار به [illegible] رود
و رطوبت مرکز منتهی الیه بوده مضر و موضع
چند چون غرق شدن [illegible] و کواکب
و فروع [illegible] این خط [illegible]
بدرجه نزول شده باشد بدان جهت که نار
در خانه هفتم اول می شود که محل اصیل
[illegible] و [illegible]
[illegible] نار در خانه منتهی شود و شکل
منتهی به نیز باشد [illegible] در اول
بود و چون شکل منتهی الیه با صاحب خانه

اقتراح دهند [illegible] احداث گردد و آن معدوم شود
و چون [illegible] شریک را با صاحب اول [illegible]
بر حادث خود و چون شکلهای محدوده را اقتراح
دهند از من الطرفین احداث شود و بعضی حقیقی
هر دو که آن معدوم می شود و نفس [illegible]
می شود یعنی نار و هوا که در بعض [illegible]
بر عدم شیء مضر و وجود [illegible] و معادل
منتهی و شکل منتهی الیه دلالت بر خروج
مدلولات مرکز منتهی میکند و ظهور [illegible]
بود بر خروج و ترقه و تفرقه میان ازواج
شرکا و جهان و تبدلات و توقعات در
مسوبات مدلولات این خانه اما چون
در این خانه منتهی شود باید که هوا در [illegible]
عدیم الوجود باشد و روی [illegible] نار کنند
در این خانه موجود باشد و وجود [illegible]
[illegible] دار [illegible]

در مبحث بارد ریم ذکر یافت اما چون باد در
خانه منتهی شود با وجود هوا عدم الوجود
نشود و سوست و حرارت سلطه با برودت
و رطوبت خانه اعتدال پذیرد و هوا
که جابر حرارت است باز ماند لابد کیفیت
حرارت که عنها رسیده است باز ماند البته
الا کار از حیز عدم بدر وجود میشود
و دلالت کند بر خروج غایبان و استماع از
ممنوعات و مدلولات این خانه و اکثر
بود بخروج و تحریک مشروط با آنکه عدم حالی لازم
آید ... اگر حال مفقود بود ...
بر عدم خروج غایب ... خاک در این خانه ...
نمی شود ... اگر صورت مذکور نیز
بود غایب متردد و متفکر خاطر بود ...

لیکن طرف جو جنس غالب است و اگر بر بود متردد
و بموضع دیگر نقل نموده یا خواهد نمود و اگر
بود متردد و متفکر و متوطن است و ...
و فتن و آشوب از وقوع نیز است ...
خانه که با صاحب خانه ضرب نماید نیز ...
شود که متعلق است بر آنچه ذکر یافت ...
سلیطه از وجود نیز است که چون با ...
نماید بجه احداث شود که ...
و تشویش در خانه ... ظاهر است
و اصل ملخ بحقیقت نیز ... در این خانه و
...
ظاهر است و خسوف و کسوف نیز ...
در این خانه که نار و خاک هر دو به او منتهی
شود و این صورت دلیل قحط است ...
الحمله این خانه را ارباب ... خوانند ...

اوضاع و انفعال نیک بود از این خانه اطلاع
شود و جمهور علماء این فن در حصول و لا
حصول مقاصد نظر نمایند و اورا مقصد
الاشیاء کبر اخوانند و بصورت که از او
استنباط نمایند چون ضمیر و احکام بود
چنانکه نقطه بد و اگر که منتهی شود شاید
سازند با خانه هفتم و نظر نمایند در شکل
هفتم و از تکرار و شواهد و نقاط و از
آن احکام و ضمایر و خبایا و دفاین
و اسامی استخراج نمایند و مقصد از هر صورت
که بوده باشد شکل خانه مطلوب را اما شکل
که مرکوز است در خانه هیجدهم ضرب نمایند
و شکل هیجدهم را تمرازنه نمایند تا وی
مرجعیت الطبع و احکام کما ینبغی استنباط

نمایند

نمایند چه در احکام سال آینده خصوصیات
احوال آن سال از هر قسمی نظر نمایند در اوضاع
شکل خانه مذکور و احکام بر حالات آن
نویسند و بر ترقی و تنزل و تغییر او وجود
شکل منتهی و اشکال منتهی الیه گویند چنانکه اگر
آن صورت مذکور بقاعد لازم آید تحقیق
که شکل منتهی به مرتفع شده باشد از برای خود
لازم است بر ترقی و تغییرات والا بر عکس حکم
کنند والله اعلم فصل فال المصنف چون
نقطه اش منتهی شود در خانه هیجدهم که خانه موت
و مقابر و تحت الارض و خبایا و دفاین
و مقابر و میراث را است نقطه در آن خانه هیچ
نداره و در محل و در هر سوال آن خانه عدم
است و بر ما تعلق دارد و اگر آب
در آن خانه بود فسرده شود و یخ بسته شود

و فردا سحاب در کان دستی زر و نقره
و حدید و کارهای نوشته کردن و فرزند
در رحم و این جمله بدین نقطه و خانه متعلق است
و نقطه نار درین خانه نه ساکن است نه
مینو که چون اینجا رسد سیاه شود و رنگ
زمین گیرد چون در اول بود سپید بود و دلیل
بود بر چاهها و کاریزها و گورها و تونها و
گرم آنجا که در پس باشد و بر جایهای
تاریک و اگر نار با هوا بود دلالت کند
بر افتاب و ماهتاب و اگر سؤال از
رنجور بود در خطر باشد بجهة نقطه ناری پس
اگر نقطه هوا با او بود زنده گردد و دلیل
صحت بود از جهة نقطه هوا و اگر نبود
دلیل مرگ بود و اگر نقطه علوی اتحاد باشد
رفوح

بر خروج باد و آتش همان دلیل بود و بر مکس پیاران
و بر مکر و حیله و فریب و فرو نشستن و حال نقطه
سفلی کود بر زنان روی ترش و اهل پرداد
دلیل بود و اگر نقطه اصلی با خاک بود چون آب
بر زنان حامله دلالت کند و اگر نقطه نار
با هوا در دو از دوم شود حامله مذکر
زاید و اگر نقطه آب و خاک بود مؤنث
و حیوانات بر همین قیاس باید نمود و عمق امر اگر
درین خانه بباید جستن و عرض و طول
از اول و سبکی و سنگینی و بوی و رنگ از
دوم و شکل و هیئت از چهارم و قدر و قیمت
از دهم و جوهر از اول و طعم و ترکیب از سیم
آگاه و هر نقطه زمینی را خدای تعالی بسته
او بر ایک و آسمان الاعلی بود و زمین
طالب است تا فیض خود به او رساند و او را
ار الله ار کرد و ...
و در مر کرد و حکم و حا
کرد را حرّ را
حمه تق

شرار از برودت باز رهاند و او را در
تشنه است بلکه نیست ... چون آتش
نقطه هوا در این خانه چنان است که آتش در
آب بدی سبب ستوی بقوت بود و این نقطه نار را
قوت نه اندر فعل بود از آنکه نقطه زمین
با هوا برابر است در فعل ولیکن نقطه هوا
در فعل ... تر آمده است ... الطیف
... میکند تا خاک بر ... هوا الکاف
... هوا شود و این علامت ... است
بدید است آتش بر ... که اگر
... اثر زمین شود که مانع شدن آتش
و ... جهت ... خاک
و آب باهم آمیخته شده اند چنانکه چون از
... و ... و ... نبات بالکلیه ...

وهوا

وهوا آب را در زمین چو ... زمین ...
چون روغن را که در مغز جوز چو ... مغز
جوز را در روغن لیکن آب ... و ...
و ... از زمین ... با هم آمیخته تا بدان ...
نبات و حبوبات تولد می یابد و عالم انسانی
... بود و این ... خاصیت
است که ... کند تا خطا ...
... کلام چون نقطه نار در خانه هشتم انتها یابد
لازم است ... حرارت ... و ...
ترابیه و تقدیم ... است ...
وجه ... ظهور ... بود
... لولات ترابیه ... بحول
و عدم ... و ... و عدم ضیاء ...
و وقوع مهلکه و ... و ...
از ... و خوف و وهم و ... و ...

مدلول مذکور موقوف شود که حرارت و رطوبت
هوائیه با برودت و یبوست ترابیه معدول
شود و وجود نار سالم و بلا ضرر بود دلالت
کند بر خلاف آنچه مسطور شد و ظهور اسرار
و خروج دفاین و بحران مرض و فارغ شدن
از محن و حزن و تبدیل غم بفرح و زوال
نکبت و عدم مضرت از منسوبات مذکوره
و بالجمله چون این نقطه بر شیء منتهی شود دلالت
بر خروج دفاین و ظهور اسرار و رواج نافع
و صحت مریض و تخلیص از عقوبت و حزن و رفع
مخاطره و گشودن کار بسته [illegible] اگر این نقطه
به شیء منتهی شود بر خلاف مذکور بود و الحمرا
هم بود در روز شنبه و شب چهارشنبه
چون این نقطه با شکال عتبه خارج منتهی شود
و کعبت حارث ناری یعنی ذات بروج

نقطه نار در [illegible]

زیرا که حالی مرکز آن باد در اوسط [illegible]

و نکبت و معادن قیمت و افعال عالم و بهره و تدفین
و تکفین و برگشتن از ملت و وقوع کفر و شقاوت
و آنچه مثبت به مذکورات شود اما چون این
نقطه در این خانه منتهی شود عدم القوه و عدم العقل
بود لیکن لازمه افعال و اوضاع مذکوره آن
جز عدم بوجود آید مثلا افعال حمید صادر
نشود مثل بطلان اعمال کیمیا و تباه شدن
جواهر و معادن و خسوف و کسوف و
تبدیل ضیا بظلمت و محو شدن شمس و قمر
مخدر سحاب و جبل و تدفین خزائن
موزونه و محو ساختن اموال و زردینه
و وقوع مباحثه میراث و قتل و شبیخون
و کید و قمع و حمل اولاد مؤنث اما
چون نقطه هوا مقرون گردد با این نقطه [illegible]

زیرا که این در این خانه [illegible]

زیرا که جسد [illegible] خانه با طالع شود

زیرا که نقطه [illegible] در این خانه [illegible] شود

جهت آنکه نقطه [illegible] در این خانه [illegible]

تراه سعد اسود و بصورت غالب شود که عین
مایقبلت تر ابیه است لا بد است بر عدم حساب
و غلبه حاجات و انچه در مسموعات باردر انها
ذکر یافته الحقیقة حیرت بار در انجا نه انتها
باید با عدم ا هو ادلالت کند بر بیم مضرت و عدم
انتشار و رفع خروج و اگر اهوا بوجود بود
دلیل عکس آن بود و اگر شکل سعد بر بود
و نقص راه در رتبت خطر عظیم بود و تنبیه
ما هتاب و خسوف و کسوف این صورت
مستحق است که چون با گرفتگی صورت حاصل شد
احداث شود و روان شدن چشمه از کوه
ازین دلیل است و انکه در تحت
این صورت از سعد بدل نقطه هوا است درین
خانه بهتر که چون با عکس اشراق دهند

بر اجزاء سود دلالت کند بر حصول حال غایب
و میراث بعد از نزاع و مجادله چون بر خبر
و نگه در چند دایره صاحب دوم و هشتم اند
لا بد است بر حصول انچه مذکور شد و اگر صورت
سعد بود دلیل عمارت و تشییدی بود که چون
با صاحب خانه امتزاج دهند خروج اجزاء سود
که در چند دایره صاحب هشتم و دوم
و اگر این نقطه از جهار آید بیمار را خوف
خطر عظیم بود چه این نقطه دو انتهای خاک
بود و اگر در این صورت باد از بیم یا از
دوم کهار رود در کار کوشش باشد البته
مختصر باید بود که خالی از مضرت نیست دلیل
هلاک بیش حاصل بود و اگر این نقطه با خاک
هوا از سیم آید کار خیر پیدا شود و اگر
باد از مستقیم آید نیز بد معنوی است اما

نقطه نار در هشتم

نقطه نار و هوا که در این خانه منتهی شود که شکل
آن شکل نار و عظم فرج است چنانکه چون
نقطه شکل منتهی اله مشترک شود نار خاک نیز
در اول به اجماله محو شده بیشتر خواهد بود
و اگر نیز بود کمال بحرکت رساند و این
ظاهر است که نار معدوم و مشترک شود به
نیز نار در اول و سیم خواهد بود و جمله
موجب تقویت نقطه منتهی گردد و نیز اگر
العکس برخلاف این بود و اگر این نقطه
با نقطه هوا به این خانه منتهی شود با
رجعت طالع جهت در دوازدهم نار و
هوا معدوم خواهد بود و این دلالت کند
بر تولد اولاد و تکوین شیء اگر هوا موجود
شود حمل مذکر بود و اگر هم در
دوازدهم نار و هوا موجود بود در

صورت

صورت منتهی دلیل تخلص محبوس باشد الا
بر عکس و الله اعلم فصل آتش باب دوم
در بیان حرکت نقطه و آنچه در مراکز نامند
و این بر مسئل است هشت فصل فصل اول اگر مولود
منتهی شدن باد در خانه اول قال المصنف بحره
اگر نقطه باد در خانه اول منتهی گردد که مولود است
دلالت کند بر باد و های سموم یا چنانکه در جامه
الس کرده باشد و نیز دلالت کند بر دمهای
گرم و سرد گشدن در نفس چو دو مراد ما بیان
کوهم که عاشق است یا در خاص عمومی و رزبیت
یا از کسی جدا افتاده و دیگر طلب او کند
و این که طلب او کند مطلوب برسد و نیز اگر
و اگر نقطه الس در خانه اول نشسته بود صورت
مرو جه آن طالب باشد و هیکل و عمناک است

بچو و دی بود سرخ چهره که بهم رکان تعلق دارد و زوج باد
با خود بزرگ شده بود اما از حالی که [illegible] افتاده است و در غم و رنج مانده است
که با او دوستی کنند اما منفعل و محزون بوده که از وی [illegible]
تعلق او خورد با او هم کاسه باشد و سایل را
از او هیچ رحمت نبود و با هم سرکشی کنند و
[illegible] زنند و باشند که جهت مال نزاع کنند
زیرا که این نقطه متعلق بدوم و ششم است و نیز
دلیل است که از برای سلطان و شغلهای او
کارهای بزرگ طلبد الا منصب جدید باز
جوید از بهر کسی که در میان ایشان دوستی
و اتفاق بوده باشد و متفرق شده باشند
غم میخورد و بار دیگر طلبد ملک حال این نقطه
حال است که بیک دور طالع است و بیک دور

مطلوب [illegible]
حالکه ب و ز در یک صورت طالع بند و
در یک صورت مطلوب [illegible] و طبیعتش از
اینکه غذای هوا از آتش است و آتش که
هوا است بود بدین دلیل طالب مطلوب
[illegible] همی دهند و همی ستانند [illegible]
از آتش ستانند و به آتش می دهند تا [illegible]
که آتش بدرجه اصلی رسد در مقام [illegible]
چون جسمی بود طالب مطلوب کلی رسیده
باشد و طالب [illegible] مطلوب [illegible]
کل احوال [illegible] نقطه [illegible]
چون نقطه هوا در بیت [illegible] بود [illegible]
کند بر [illegible] رطوبت هوائیه و ضعف
[illegible] نافع و لهذا [illegible]
[illegible] و تحصیل و لطیف با فراط
و [illegible] متوسط و کثرت دم و شدت
بادهای [illegible] بادهای [illegible]

فصل

ما بروجه اخفیه روکری اهوا در
ربیع و افراج وی بصیف و بعی وجهته
وجود او و ذاتی دو مواصلت بعلوی و
سلاطین فی الجمله چون این نقطه در این خانه سهیل
بود با وجود نار دلالت کند بر فرح و خوشی
حالی و سرور و حضور و منفعت و امداد و
اعانت از جهات و مدلولات این خانه
و بسط مذکوره و اگر عدم نار لازم
آید هم در این خانه دلالت کند بر نقص
بعکس و تحیر و ضرر که در عین وجود آن
سعت که چون هوا در این خانه آید اول
با عدم نار بر خیال کلی [illegible]
مطلب زود و مقصود موجود نباشد [illegible]
[illegible] نار در سیم با چهارم موجود حاضر
نبود و اگر نار در اول موجود باشد

البته مقاصد بدرجه حصول شوند و کلی
مراد برآید بوجه اتم و اعلا و خوشی و محبت در
صورتیست که عدم نار در اول محقق شود
و در این خانه صاحب حال بسعد اول مذکور
عنا کرده و چون هوا در این خانه صورت
مواصلت مرتبه و کسالت چنین گفته هست
لا بدست بر وقوع غمها که بآن قرین بود
فی الجمله چون این نقطه در این خانه سهیل بود
و شکل دوم خبر اول باشد و باد معدوم
و اگر شکل دوم آنکس باشد ممنوع با ملال
غم بر نوع تبدیل یابد و از زیر دستان
و هم نشینان امداد یابد جمال و معنی
و منفعت هوا در یک صورت است و در خانه هوا
و چون آب در خانه او موجود نبود حالتست
اندفاع فرط حرارت و ترا اندر تولید

مواصلت قریبه

که عنصر مائیه هوا است اما چون نقطه هوا در
اول ... نه انتها یابد باید که خاک در
دوم نمانند و تا رد رسیم چنانکه در تحت
نار در اول دکر یافت و چون این نقطه هوا
منتهی بود از محو منتهم چون شکل منتهی الیه را
با شکل صاحب مرکز صرف نمایند حمره بود
و عکس برفع حمره از حصول حمره است و
بزرگ زاده از وجود لمره حار
و با دکموم نیز از این سبک است نار
همه با هوا ترکیب گردد در خانه باد
با عدم است را اول و دوم الیه هوا
کرم بود بحد افراط و در فصل ربیع که
بضعیف معتدل گردد و حکم بر همه آن است
اما چون نقطه هی منتهی بود ...
درخت رکت مرزبی و کلی و نقطتی

در حکم

ودر احکام چنانکه نقطه هوا در اول انتها
نیامد به ... با خر الی ... در نیسم و منتهی
معدل بار ششم با تراکیلی و نقطتی مذکوره
و قبل ازان ذکر یافت که شاهد باد و
هوای اول نار با یازدهم است و از ششم
و هفتم نهم در این صورت در دو کی یازدهم
است و دهم : و اکثر حضرت محقق فرموده
که از دو بیر دارع وخوف و الم باشد
بحذف با حمره و آتش نیست و دیگر جب
شواهد فرموده چنانکه شاهد نیسم نهم است
و دو نهم : است شکل منتهی الیه حمره است
حبز و : در حد لکر طالت و نطلق
بلند ... و نقطتی بحکم طالت و مطلق
و نیز تحت انتهای هوا در اول شکل منتهی
الیه حمره است و شاهد شکل لحیان است
یازدهم است و این دو شکل نیز طالب

و مطلوبند در چند دایره و بعضی تحسی طالع
و حایل بلکه بکر ند اما در موضع نقطه دوم که
هوا است ؟ واقع است که صاحب دوازدهم
و چون زوج ۲ دوش منقوع می شود ز ؟
احداث می شود ؟ و بچه در دایره
اصل زایل بلکه بکر ند چه یک شکل دوازدهم
و یک چهار دهم و نیز در موضع شکل منتهی
و با دو شی با نار متحد می شود البته باد
اسد و دی شود و چا عنصر رتبی بعود
نه بگو ؟ در دوازدهم است
شکل دوازدهم و ظاهر است که
دوازدهم منسوب است به اعادی و
خصمان و اضداد و ؟ مت دی
نسبت به تعاطی مذکوره و آنکه فرموده
که نحیه های منازعه کنند با بکدیگر
از منتهی شدن هوا است بجره که شکل

دوم است

دوم است در چند دایره و مشترک شدن نار
و دلیل حال است چه حال آتش با دست
سدن آتش در ششم آن نیز بری است
که خانه ششم نیز بکر دوم است در حکم و صورت
این است ؟ ؟ و باز در دایره
حظ داننال ؟ هر دو شکل مذکور در دوم
بکدیگر ند چون که ؟ شکل ششم و دهم
و نیز شکل اول و باز در دایره الجید صفرا
و حذا آفرین که احداث و ثبات اصل از
او احداث می شود شکلی مذکور در
بکدیگر کنند و در شکلی ؟ نیز ؟ و این از
جمله معجزات شان فن است که چون
آن نقطه در این خانه منتهی شود با وجود نار
و عدم خاک دلالت کند بر تفریح قلب و شکوه
کهات به وجه احسن و اگر نار و آب و جود
خاک بود چون ؟ کمال سعادت بخشد و اگر

بود نقطه تقدیل سعادت در حرکت
زیرا که واسطه میان آتش و آب
باد است و باد نیز مطلوب الی آب

به اجتماع انتها باید دلیل کلی مراد بود اما اگر
عمی ظاهر شود تو اسطه عدم نار روا اگر به
وجه مشهور شود مراد از مثل های وسیع بود
مراد باید اما متوقف شود بسیار باید
انسب بسیار از جهة حصول مقاصد اما اگر
این بسط باد و خود خاک تنها باید باید که
خاک در چهارم نباشد که چون خاک [illegible] بسط باد
و گرز خود یافت شود بسط ضد قوی شود
و لیکن عبرت بهم و تعطیل آن بود با الجمله
در این صورت باید که باد نیز در چهارم
نباشد و خاک در اول تا آن کار را چیز
عدم بوجود آید و اسم اعلم فصل
دوم در معرفت انتهای بسط هوا که خانه
دوم که حرص جمیع اوست حال المحض نحوه
اگر بسط باد در دوم مستقر شود دلالت
کند بر حصول مراد از مال و الحمد طلبد

بیابد

بیابد و فرض که پیش کسی دارد بستاند و قرض
بکسی نشود ان برد و چیزی بعاریت بتواند داد
که باز نپذیرد و اگر بسط خاک انجا بود دلیل
بود بر طلب کردن مال از غایب و میراث
بحصول بتنهایی کلام بسط هوا در دوم لانها
در [illegible] در [illegible] رطوبت
بر وجه نافع و ظهور الحکم مسلم منسوبات و
این بسط و این خانه اسلاما قوی حال است
مرحیث المرکز مالکات [illegible] مسکه
ببنوع نافعه و قوت و تزاید ماده حیوانیه
بر وجه انسب و مفید و اسماع از مکاسبات
و معاملات و کثرت مشغله و اقتناع حیوانات
[illegible] اخاسی مجوفه اما این بسط از جهة
تا کمال عمر [illegible] مشهور شود بدان جهة که
چون دوم متغیر بود ملاحظه هوا در
چهارم موجود بود و چون هوا در چهارم

موجود باشد البته در سیزدهم معدوم خواهد
بود چه وجود هوای میزان ازو کرمی
مذکورست وچون در سیزدهم هوا
عدیم الوجود باشد لفظ مذکوره از هم
منقسم در اجهات مهمل سواد شد و بحسب
رجعت مهمل شود مگر با شکال کامله مزاج
خانه اگر در پنجم اید البته در ششم هوا
معدوم خواهد بود واگر در ششم آید
البته شکل دوم مفرده است یا موجه
اگر دوم مفرده است هوا در چهارم موجود
وان بر طریقه است که ذکر کرده شد
در اجهات مکرر باشد وچون این لفظ
درین خانه مهمل شود لا محاله استنباط
احکام توان نمود و انتهای این لفظ
درین خانه ملا شکال نافع و سود مند بود
محمله مفرده مدلولات لفظ و خانه هشتم البته

[illegible]

والا لفظ

میل بوده خارج نباشد در دوم

و اگر لفظ نار موجود بود لا بد است که خروج ... از
انکه خارج شده و شامل طالب است ...
وجود نار در خانه هوا موجب آن باد
حرارت می شود و مدلول نار معلوم است و اگر
نار معدوم بود ناچار حصول ... بود و اگر این
لفظ ... مهمل شود دلالت کند بر تلف مال
بغیر احضار و طلب کم شده و دزد برده
که چون شکل مهمل را با مهمل ... باشد
احداث شود و ... مذکور ... است
دلایل مسطور تخصیص کم نار ... است در دو
دایره ... که بعض از ان ... است
بر غیر متهم شود دلالت کند بر خروج مال ...
اختیار ... او ... ... است
شود که محض صلاح است و ... چند
دایره صاحب ... را اول است اگر

اجتماع کرده دوم ابدال ...
بر از دو باد های ... اگر در ششم
حمره خواهد بود و حمره ...
... که ... دوم ...
... بود و اجتماع ... را
... ... است
... خروج و عروج و ... عرض و ...
و زیرا که دلالت ... خروج ... است
... با ... و ... صاحب ...
... اگر باد ... خروج ... ای ...
هشتم ... ... قوت
حدود ... هر ... ...
که ... افشاء باد است
معزا ... دو ... دوم ...
... ... هشتم ... سوم
لفظها را ... مرد است ...
و دایره ... و دایره ...

۵۶

شکل مسهر الله نخ لود ار ضرت او و حضور دیه
دگ احداث می سود لا بد است حصول منافع
و فواید از مسوبات و مولوات بیشتر رکت
جهارم حد در شکل ایدح و اصل خانه سیم
و جهارم است و اگر به کر مسهر سود طلب مال
و غایب و سرکه و زوجه میراث کند
جه از ضرب بگا احداث می سود که مسوبات
مذکورات است ارکه مسوبات عاشر
احمله ار سقط که بخانه اشها ماند شکل
مسهر را با صاحب رکی ضرب ساید و ار مسوبات
ضحه و شکل سهر احکام کلی استنباط نماید
و اگر فرموده قرضه و عاریت نماید
داد کلیه آتش ان است که باد دوم
متصل باد سیم است که خانه ثلثه است اید
و باز جون ار سقط در خانه سهر سود

لا بد

لا بد در سیم نیز جدا به بود که شکل دوم است
در شکل ایدح واصل که در سیم واقع شده
و خانه ششم طالع دوم است و در دوم علت است
و ششم معلول نخست کرده و جون از ششم
با شکل خانه امراج دهند حصولش دگ
مر سود و نقطه هوا معدوم می سود و آب
ظاهر می سود و غذای آب از هوا است و
انعکاس شکلیت نیز معتبر است و این دلایل
دال است بر آنکه دگر باید اما خلاصه
انعکاس ان است که در این صورت باید
که دالی به سیم نماید فصل در بیان
انتهای این نقطه بخانه سیم قال المحقق قدس سره بحوه
جون این نقطه در خانه سیم کسهر سود که خانه مطلقه
او است بی انتقال کرده است یعنی در طرف
آورده است از قبیل خال بازن ار

فصل


کیفیت حال باز می رسد که این کار بسبب حرکت
من بکلی رسد اکنون بگویم اگر آن نقطه
کهادم میرود و در عرض او را منع کند
از آن حرکت کردن که بسبب این کار از
مراد خود باز میماند و ما نشد که مضرت
شغلی در رسد و بهتر آن بود که این نقطه
بدوم یا اصل رود و کارها بمراد بود و این
نقطه و این خانه مستوی بنا است و خانه
اتصال جرمهاست و این را بیت الاجتماع
خوانند و چون این نقطه اینجا رسید
از حرکت خود بمراد برسد اما در کار
خود سستی بکند و کاهلی نماید [illegible] خانه
آنکه [illegible] نقطه هوا او را ارشاد میکند
[illegible] کار تا نصیب او [illegible]
او را باید اما باید که جهد بسیار دارد

تا اران مراد باز ماند اکنون بگویم که
نقطه هوا در بین خانه خواهر و برادر است
از نسبت [illegible] آب از هوا آید بدین دلیل
این نقطه را این خانه را ماده میخوانند و ام
الهوا نیز گویند و خانه اتصال است [illegible]
[illegible] از بس است خواهر و برادر و آفات
و آنکه [illegible] که نسبت بوجود تو دارد
[illegible] خانه است و نقطه هوا در
نسبت ماده و آب در هوا نسبت میکند
مزاج نقطه و خانه پس در این خانه حکم زادن
میرسد و این خانه متعلق بزنا و لواط
و کارهای فاحش دارد و نیز دلیل کند
بوستانها و آبهای روان و سبزه زارها
و نباتات عالی و غرعالی [illegible]
[illegible] از اینجا بود و [illegible]

بزر مضروب و معلول نقره نیز معلول بار د
که بسبب حرکت مضروب شده و معلول
می باشد و اگر کسی را از تعلل و حرکت بود
نشان آن بود که نقطه هوا بالا گردد و
خارج شود یعنی این نقطه بیار شود و
غایب شود بر سد و اگر از هر دو کار
برود بر ... دلیل کند سکون از حرکت کار
او به بود اما هر کاری که بیرون خانه تعلق
دارد دیرتر بر آید و لیکن نیکو بود
بسبب آنکه نقطه هوا علوی است کار او
از بزرگ بر آید و شاد شود از آنکه در
این کار این خانه زاد و ... باقد
مطلوب که متصل باشد و دیگر خانه شرف
و اگر این نقطه صاحب ... سلطان
که در این خانه در کار رجوع از او نظر کند در

سکون و حرکت و ... بود تفاوت آید تنهایی
هوا است کند اما بدانکه هوا در وقت کارها
آتش را مدد کند و در وقت ... آب را
اما چون در خانه بیم بود و ... بسوی آب بود اگر
فرد بود حمل ... آتش بود که کارهای
بزرگان کند و صاحب ... از ... و حرکت
و ... و دیدن دوستان و ... نامه
و هدیه و بیرون آوردن چوبها و کار ...
و نشاندن درختها و کارهای دقیق و صنایع
بدیع و طبایع لطیف نیکو باشد و این جمله
برخوردار گردد و به آرزوی بود و نزد
بزرگان عظیم ... گردد خاصه که ...
باشد از جانب ... حاجت او روا
شود و مراد حاصل گردد ... و مبالغه
نماید در کارهای دیوان و غیره ... کار
صاحب ... رسد ... کلامه

نقطه هوا در سیم

چون نقطه هوا در خانه سیم منتهی گردد لازم است ضعف
رطوبت ذاتی و عدم حرارت عارضی بروج
است اما بانی صیغه دال است بر دخول و رفع
بروجه اراده و انتقالات و متصرف بودن
در کسب اموال و مایل بودن بمعاشرت و مجالست
با اناث و اوردان در لباس تین و بخور و تلیین
و رفع کثافت و وقوع حباب و خوشیدن
بخور و شناگری و وقوع هاله و شبنم و
نوسطات در امور و وقوع استغفار و رعد
بجهت شمال مایل بودن و تعجیل شغل و اقتراح
فصلی و تبدیل حرارت هوا به برودت
و آنچه مناسب او ضاع مذکور است الجمله
چون این نقطه در این خانه انتها یابد تصرف
نموده در اموال و کسب بدان جهت که آب
مالک هوا است دور عناصر چون

در خانه های چند فرود آمده لابد تصرف نموده
از آنچه بعد لولاب خانه دوم متعلق است و آنکه
حرف محسوس مرتب باید که در تصرفات او را
از حال باز زن این معلوم است که خانه سیم اتصال
و خانه مؤنث لازم است بر وقوع تصرفات
مذکوره دلالت کند چه نقطه هوا در سیم داخل
می شود یعنی چون شکل متهی البته را اما خانه
خانه مهی به صرف باشد یا دیگر موم شود
و باز کره هوا با سایر عناصر متصلند
جهه بجهت فوقانیه نسبت کره خود میل دارد
میل بجهة تحتانی کند اقتضای تداخل و نزول
کند و اگر میلش بجهه فوقانی بود مقتضی
ترقی و استعلا و عروج باشد و چون میل آب
کند لازمه دخول و نزول بود اما نار
چون متحرک شود از منزل اصلی بلا شبهه مشتعل
گردد و الحق

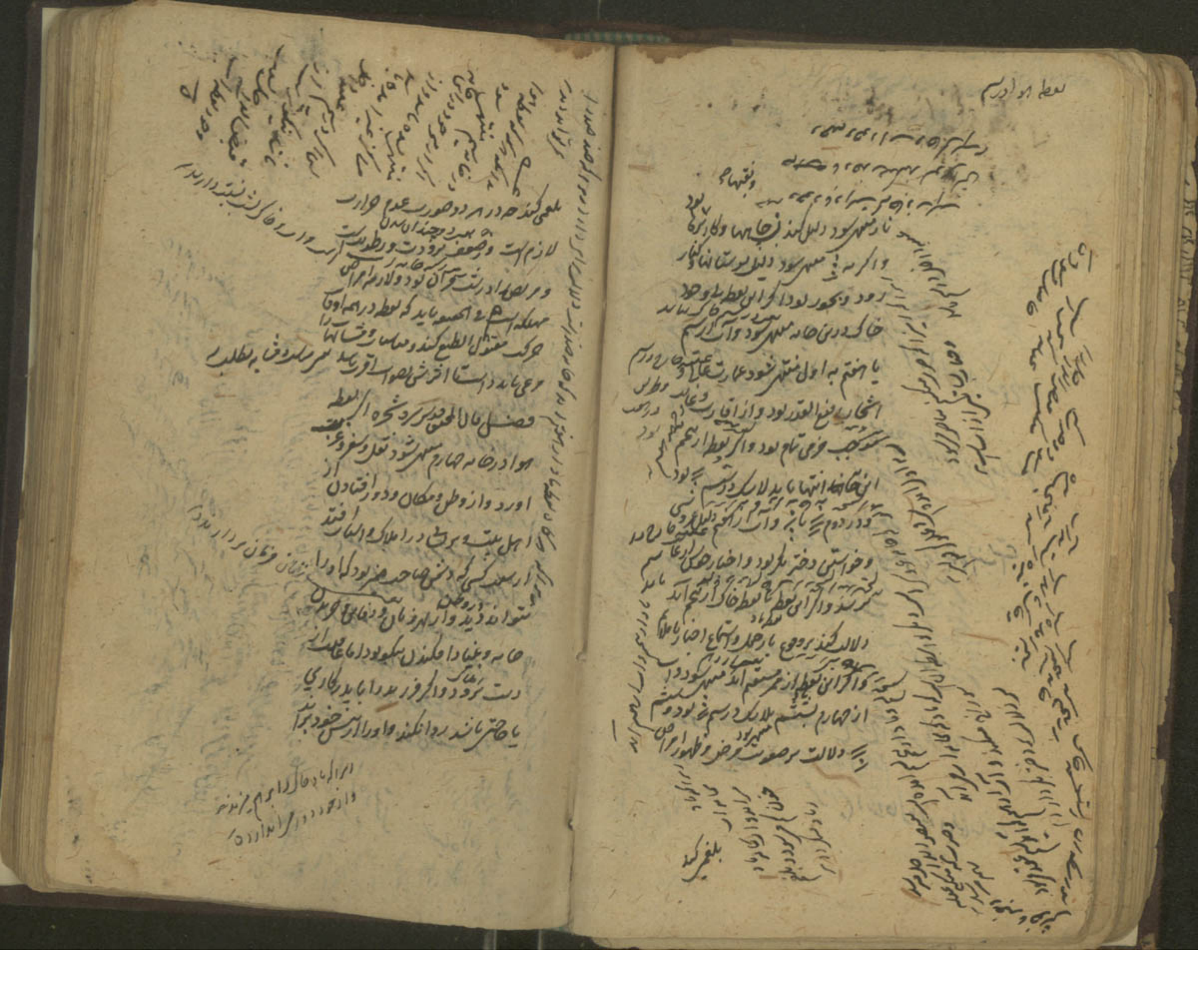
نموده باشد اما تفاوت در غلبت متوسط
واعلی وادنی وان صورت در خروج و
دخول وترقی وتنزل بکار آمد وخاک بر
خلاف باد است یعنی چون در عمر کرجود
بود محض تحریک واشتعال باشد وان را این
سه صورت لازم آید افراط ومعتدل
وتفریط وهر چند تحریکش تیزتر است
کرد دم جهت التحسین وتلطیف بدان جهت
این دو عنصر را جهت سرکشی مذکوره
قرار نهاده اند ودیگر دو جهت است
منحصر است در باد وآب اما الهوا
چون اند چه در بعضی التولد هوا از است
واین خانه بابت که اجتماع کلی نامند الجمله
چون این نقطه در بیت خانه متعهد شود باید که
آب در چهارم نباشد که چون آب در چهارم

یافت سود رطوبت که مایه تقویت هوا است
با سوسیه ترابیه معدل شود ونیز چون آب
در چهارم باشد بلا شبهه خاک در هفتم خواهد
بود آن صورت برابعی است که دولت صورت
دشمن ورا ند البته استعانت او موقوف بود
بحکم تضاد طبیعی وچون متوجه اول بود بر خلاف
مذکور بود چه آتش میل بکره هوا کند وی
الجمله موجب مزید رطوبت هوائیه بود
وهوا قوی گردد وبدرجه ماریته وبر حد لطافت
رسد از مرکب کثافت البته دال بود بر قوت
وحصول مطالب واستعانت ابرار اکابر و
حصول مقاصد اعلی مراتب ودرین صورت باید
که فی درهفتم باشد واگر برخلاف این بود بل
تاخیر وتقصیر میکند در حصول این امور وتاخیر و
سهولت محض ترابیت ومائیت است وچون
الطارک

سرزرد و مروارید و نقره مسکوک مضروب
اما چون نقطه باد در این خانه انتها یابد با
وجود آب و عدم خاک چون صورت
مروارید بود چه مروارید صورتیست [illegible]
آب و مدلول این نقطه معلوم است و زرد
با وجود خاک که محض معادل است چون
درین خانه باشد و با فی ضرب شاید [illegible] میشود
و مسکوک و مضروب از افعال [illegible]
و تحریکات و جواهر [illegible]
چون این نقطه درین خانه منتهی شود باید که خاک
درین خانه نباشد چه خاک دفع رطوبات
کند و برودت باز نماید و برودت [illegible] شکننده
هوا [illegible] بلکه مستغرق [illegible] کند
[illegible] جهات اما از جهت [illegible] و دفع خروج [illegible]
بود و از این نقطه با وجود آب و خاک و عدم
[illegible]

است و خاک [illegible] شود [illegible]
حصول مقاصد بود که [illegible]
اما اقسام نباتات و حیوانات و جواد
موجود شود که ماده تقویت ترکیبات است
و علمای این علم [illegible] الاحوال
و احوال خوانده اند اما اگر شکل [illegible] الله
باید [illegible] مطلق از سیم و دوم بود چه
نقطه باد او حاکم است بر دوم و خود در
شکل ابیض در سیم [illegible]
شود [illegible]
[illegible]
اول و دوم و در این صورت [illegible]
[illegible]
ضرب [illegible]
[illegible] و احکام استنباط نمایند [illegible]
[illegible] فرماید که این نقطه در این خانه [illegible]

برزرد





حرکت نقطه هوا در چهارم

وتهمت دروغ بسیار بر وی بندند و شهرها
وقلعها را [illegible] بگیرند و [illegible]
زیان رسد و قحط و گرانی آورد و [illegible]
[illegible] بود و از [illegible] کم رویند و [illegible]
بروز شود و چیزهای عجایب و غرایب که مردم
از او تعجب کنند و بر صورتهای گوناگون
[illegible] کنند و مردم [illegible]
و خلق را گمراه کنند و فتنه در عالم
اندازند [illegible] که پادشاه
ظالم پیدا شود [illegible] از حبش و زنگبار
[illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] پیدا شود [illegible]
مردم در عذاب باشند و اگر نقطه
[illegible] از این نوع هیچ نباشد الا
از آتش و بادهای سخت [illegible]

سیاه بود [illegible] باران [illegible]
مردم تنگ شود اما عاقبت بخیر بود و ایمنی
حاصل آید [illegible] کلام چون نقطه هوا بجای
چهارم انتها یابد لازم است عدم [illegible]
خروج [illegible] و ظهور اختلافات و [illegible]
[illegible] و رفع [illegible] و [illegible]
[illegible] و شیوع اخبار کاذبه و قتل و [illegible]
و تخریب مداین و قلاع و مواضع و [illegible]
[illegible] ویران کند [illegible] از شهر و [illegible]
املاک و زراعت و عدم نفع [illegible]
خانه و [illegible] آمدن [illegible]
و تنازع میان فرزند و پدر و [illegible]
بودن از مسموعات [illegible]
معادن و کندن نقبها و [illegible]
[illegible] و [illegible] مذکور است بود

اما اگر نقطه آب و مفتاح ما این نقطه در بیت چهارم باد
خانه بود عدد در ظلمت هوا کند و منع
افعال سوء کند کار ها ذو دو صورت
پذیرد تخصص که نار موجود بود و صورت
عتبه خارج بس از جهت زر اعتبار بنا
نهادن و ایوان ثابته منقلب بود و اگر
صورت اجتماع بود دلیل حصول مال بود
که از همه جره احداث بود که صاحب
دوم است و خامس صاحب سیم است که مال
مال است و مناصب که در بیت چهارم است شاهد
دوم است و اجتماع شاهد چهارم و شاهد
سعید دوم لابد دلیل حصول مال بود و
مدلول مراکز مذکوره بود که خانه دوم
و چهارم و سیم شاهد ندکه خصوصیات
از آن حیثیت که دوم مال است و چهارم ملک

وشتم عقد

کیر مرحله و عتبه زن و ستور را
از دوازدهم می‌طلبند

و ششم عتبه ملک و عتبه دوما لندو
خانه دوازدهم نیز در شهادت مر گیرد
با مراکز بلکه که خانه ستور است و اگر در
این صورت نار به اول آید و در سیم باد
باشد لابد است که نار در چهارم آمد
باشد در دوم سعد و باشد حکم باید
بر عدم مقصد و مطلب اعداد دلیل باشد
بر ضعف و شکستن دل و اگر این نقط ادر منقسم از دهم
آید و خاک سیم از منقسم ششم منقسم شود
حقیقتا این نقطه منحرف در فعل و صورت
احد لحیه اند و این صورت را
قران خوانند و در کمال نحوست و نقصان
در حصول مقاصد و حون ظفر و
امتزاج دهند که احداث شود که
شکل میزان رمل است و حون در جهات
... ما ... در آن حصر الرجال
که ... و ما دکها ... دو

به حاصل ... باشد لاشک باشد

و آنست در رمل ... خواهد بود و اولاد

کل رمل ... و این ...

محفوظ باز نموده اند برین منوال است

... و حکم ... که نموده ...

از علم ... پادشاه ...

... در رابع و عاشر ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

عمارت ... [illegible]

سود و نقطه آنست که ... و نقطه ...

از ... سود ... [illegible]

... [illegible] ... حاصل سود

و اگر این نقطه ... باید ...

ملک و خروج از ... و شهر بود و ... سود ...

واقع سود و ... [illegible]

باید بود و اگر این نقطه از دوم آید و ... از

... از ... و اختیار ... سود ...

... [illegible] ... سود و اگر این نقطه ...

با نقطه ... آید ... [illegible]

... [illegible] ...

شود و اگر این نقطه از ... آید و ... از

... [illegible] ...

دلیل ... [illegible]

... [illegible] ...

نیز ... [illegible] ... بود

و حامله ... بود ... [illegible]

از ... [illegible]

در چهارم ... بود و اگر این نقطه با نقطه ... کردم

در چهارم منتهی شود رطوبت غلبه کند
و یبوست کم گردد و هوا متصاعد شود
دلیل زلزله بود خاصه این اسباب رطوبت
[illegible] بود بعضی حکما غلبه رطوبت
بمعاونت حرارت در تحت کره ارض
جمع گردد و هر یک از کیفیتین مذکورتین
میل کره خود کنند هر آینه تزلزل در
کره ارض حادث شود اما در این صورت
اگر آتش از این جانب بنجم رود دلیل برق
و نیاز رکود و شهب بود نزد حکما شهب بخاری
که بجهت تصاعد ملاصق کره نار گردد [illegible]
احتراق میل کره ارض کند و کیفیتین از
وجود حرارت و رطوبت است [illegible]
مایه کثافت ارضی و تحقق کثرت
حرارت و رطوبت و جاذبه گردیده

متصاعد

متصاعد شود و حول محترق گردد لابد عدم
رطوبت لازم آید و تزاید کثافت دلیل کوکب
و قزح و ذو ذنب و ذوابه و هاله و ابر و
میغ و هاله که ذو ذوابه و ذو ذنب نیز که
شهب است اما آن ابر و تحقق ماده فراهم
آمده اند و ملک آن [illegible] کثیر [illegible]
و قوس قزح نیز از کثافت بخار است [illegible]
مجموع اوراق عکس قرص شمس است چنانکه اگر
قبل از زوال باشد در جانب غرب ظاهر
شود و اگر بعد از زوال باشد در جانب
شرق [illegible] هاله نیز عکس قمر است
از کثافت بخار و رطوبت هوا چه در بعضی
اوقات علامت باران باشد و جمهور
این مرکب [illegible] را در او [illegible] تحرک
نقاط و انتهای ایشان [illegible] تا منتهی کلام

کما یمکن استنباط توان کرد که نقطه در چنین که
مقتضای چه صورت است انچه مناسب آن
بوده باشد در احکام سال آینده مذکور
و مسطور باشد فصل پنجم قال المحقق که
چون نقطه هوا در خانه پنجم منتهی شود حکم
کند یا خانه چهارم حکم کند بر نشاط و لهو و
خوشیها از هر جانب که بدان خانه تعلق
دارد چنانکه جای دیگر ذکر کرده شده است
که نار را در این خانه فرح است و باد را نیز
بسبب گرمی ذوق هست و فرح اگر در
طالع و اگر در عوض بود حکم بر فرح و لذت
و رسیدن خبرهای خوش از دور بود
صاحب ضمیر را و عروسی و مهمانی و امثال
آنها که بدان تعلق دارد و غایب را
باز رساند و اگر در این نقطه خالی بود
در نقطه از نر
دلیل رزق در ربع ما

دلیل تحقیق زن بکر خود است و خوشی و راحت
یافتن بود که آب در خانه مطلوب است که
خود است و چون طالب مطلوب خود را بیند
مطلوب را طالب عزیز دارد و
همچنین چون مطلوب که در این خانه باشد
و هوا با او بپیوندد قدر گیرند و عزیز
الوجود شوند که نقطه هوا آزنده و غذا
دهنده و روزی رساننده و حیات
بخشنده و آمیزنده است چون نار را
به آب و آب اثبات و نقطه هوا و آب
هر گاه خارج شوند از صورت رحم
بسبب ساقط شوند از اشکال
و خارج شوند یا آنکه داخل اشکال
شوند و چون نر و ماده را با هم جمع
کنی یکی شود و هر گاه خارج شود الا احد

در خانه پنجم لا بد است که اگر مشتری بر او مقابل
مایله رطوبت اصلی بر وجه نامی ولهذا
لازم است بر تحریک و تحصیل نسل و اجتماع
اخبار زرعونه و اصطراب و سواری
در عشق و استیلا و بر کشتی معشوق و سعادت
احوال اولاد و حدوث اولاد ذکور
و صدای ساز و وقوع جشن عروسی و وقوع
بستر و رستمی و محال متوجه و تهیه اسباب
معاجین عطر و اکل لحوم طیور و تصرف
آمدن تحف و هدایا و عروس الحمله
الحمد الله بود بمولود و مکتوبات این خانه
و این نقطه آما چون بار در این خانه
قوة هست هوا را نیز تحت اثر احوال
عوالی و تصاعدی هست خواه در طول
مسعد بود و خواه در عرض و چون این نقطه
درین خانه مسعد بود انواع فواید حاصل باشد
از آنکه مدلول دوم و پنجم است که هوا بحسب

و هر اگه بار قوی است و اگر
و حال بار سرکشی است

و هر اگه وارث کودکی چو اثبات است
قوی شده

و هر اگه باد و این جوان بلند آمد
و لاله کرده وی دارا
مثلا علی اگر آن خانه پنجم آمد
دوا و معجون که بیمار
بر دهند باید شرایط
علوم مناسب و حاضر
و اگر باد در این خانه
بیاید باید است
و اگر این در خانه پنجم
بیاید و باد در جام
پنجم باید حرف است

و ثابت السعد بر خلاف این دو شکل دیگر
که اثبات زد و صورت فارح اند و اگر
خواهند که داخل بود نتوانند شد و با
صورت رمل از وجود بعدم رسانند
کسی اثبات نزد او داخل بخوانند و این طریق
عرض ها شد نه طرف وجود و این حال برادر داخل
عرض خوانند و خود اشتیاقی بکنند که چون
در این هم حال بود اینجا در غروب بود
مع سر بکوی سود بدی بحب او را انگلیس
خوانند و بلفظ عرب ابکس بکوش بود
و این حال را ایکو باید دانست که چون
رمل زده نهاد صادق و کاذب را
نشناسی هیچ حکم راست نیاید و سبب صدق
و کذب دا کرده شد تا حکم راست آید
انتهی کلامه چون نقطه باد مستعد سود

در خانه

دور کره دوم تا رسد چون در خانه او فرود
آید هر آینه نافع و سود مند خواهد بود
تحت مدلولات مرکزین مذکورین و باز
هوا درین خانه لا ایک تا بر دوام سود دو
این از جمله دلایل قاطعه است و اکثر علما
این جمله متفق اند که چون نقطه کمعت عنصر
بخانه رساند تحت اثر الی الا است موضوع
مع و ضرر آن نقطه و خانه و چون نقطه هوا
هم نحس انتها یابد خود را بدو ... حول
... نماید بخانه چهارم اما العه نقصان
منسوبات و مدلولات خانه دوم بود
که باد چهارم خالی گشته شود و خانه سیم
خیر تلف است و این نقطه عدیم الوجود باشد
و منسوبات طاهر است الحمله چون این نقطه
درین خانه انتها یابد دلالت کند که موضوع
مذکورات ربع خیر و سلامت تحصیل که
مبدء تحرکش از چهارم بود و صور

عاقله که حضرت مجموع بوده اند این احتیاط است
و اگر خانه این نقطه جمع سود با نقطه آتش ...
زن بکر بوده منسوباتش مشابه ... مذکور
شد و عروس مع اتصالات و اجتماع احوال ...
از زن دلیل است و باز چون آتش از چهارم
بر خانه آید لا بد که در سیم عقله خواهد بود
و چون آتش عقله مفتوح شد بلا شبهه ... خواهد
شد و نیز آتش نجم است که لازمه العشق ...
و نیز آتش ... سود و ...
سیم آتش ... و ... آب
نحس ... منسوبات ... است
و نیز صورت دختران دارد ...
نقطه از چهارم به نجم و آتش ...
بیت اگر ... این نقطه ... آید
خصوصا که آتش از چهارم آید دلیل
... که ... بود

قدوم غایب و آمدن رسول و اخبار
فرح آمیز بود و اگر نقطه خاک بجای نقطه باد
مستوی شود دلیل عسر بار حمل بود و حامله را
خطر عظیم بود و عدم سرعت رسول و
امکان اخبار نا ملایم بود و اگر این نقطه [illegible]
صورت با نقطه نار بود بر خلاف مذکور
بود و اگر نقطه نار بجای نقطه باد از ختم
آید دلیل سرعت قدوم غایب بود و
میان زن و شوهر تعشق پدید آید و اگر این
نقطه با نقطه نار از ختم مستقیم آید دلیل
ولادت اولاد مذکور باشد و تمکین
قدمش بر او بود و کثرت حدت تعشق
و اگر این نقطه از ختم مستقیم یا غیر [illegible] بود
و خاک از چهارم یا هفتم یا [illegible]
استقامت آید میان پدر و
فرزند

فرزند مفارقت افتد در هر صورت که
باشد نقطه آتش و باد با وجود آب در ختم
دلیل خیر و سلامت بود و نیک مستوی و [illegible]
نقطه و خانه و آنکه حصر محصور فرماید که
نقطه باد و آب خارج نشوند و محض شوند
ظاهر است که در یکبار اشکال بسیطه اربعه
که هستند نه اشکال سباعی منسوبند بعنصری
مطلقا چنانکه نه مطلق منسوب است
به نار و نه بهوا و نه به آب و نه بخاک
و چون نقطه هر چهار جمع شود نه بخاک
بر صورت باشد و از جهة داخل است [illegible]
طلوع و غروب خارج می شود و چون چهره
و ساحل که صاحب عنصرین مذکورین اند
مجتمع شوند از تولد [illegible] صورت باشد
که ثابت با فعل و عنصر است و جوهر هوا و

صحت باشد و در خانه اول نحس باشد و سیم نیز باشد ان جا را بود عکس
بود خانه که رسید ان شکل و اعضا باشد عدد باشد ان جمیع [illegible] نقطه او ان
به اول مسعد بود در اول نیز باشد و در سیم نیز باشد [illegible] است نیز [illegible]
وان جا را بود در عرض و جمیع در طول [illegible] از [illegible] انسان [illegible] اند و نیز
در او موجود است [illegible] اعتبار شکل
صادق بود و لقد [illegible] شهادت [illegible] اجتهاد است
مقاصد اعلی [illegible] و احتیاج اعتبار [illegible] و اگر در اول
اولاد با الوش [illegible] کمال مناسبت است نیز باشد
میان اشکال ثلاثه مذکوره [illegible] و در سیم نیز
[illegible] صاحب دوم [illegible] صاحب چهارم وان جمیع بود
و نیز صاحب سیم وان صورت [illegible] که نقطه [illegible]
[illegible] و نیز [illegible] در سیم [illegible] بود [illegible]
واقعند وان صورت را انتها در [illegible] بعید
نامند [illegible] چون دو نقطه [illegible] منتهی شوند
وان دو صورت که منسوب الیه [illegible]
[illegible] باید بود [illegible] حکم بر دخول
خروج باید بود چنانکه نقطه [illegible]
در خانه انتها باید صورت [illegible] مذکوره
که نحس و [illegible] است [illegible] نمایند

نیز احداث شود و نیز خارج بالعنصر و مستقل
بالفعل است چه ملکوتی سازند بحسب غروب
قبض الوصل بود لابد است بر عدم صدق
و تبدیل و اختلاف در امور مذکوره و متعلقات
خانه منتهی الیه و نقطه و شکل منسوب الیه اما
جمهور حکما [illegible] چون دو نقطه [illegible]
منتهی شوند اشکال ثلاثه را با یکدیگر [illegible]
دهند در احکام و از [illegible] مدلولات [illegible]
اشکال سه گانه احکام و ضمیر استنباط
نمایند چنانکه اگر نقطه باد و خاکی بود نیز
احداث شود از [illegible] لازم است بر
طلب منسوبات دوم و ششم [illegible] شهادت [illegible]
بر طلب مالی یا میراث یا غایب [illegible]
و اگر [illegible] در این صورت [illegible]
دوم بود دلالت کند بر خروج مالی [illegible]
مذکور و عدم تقصد و وجه مطلق

که جز در دو منکوس می شود بحسب هر چه اشکال
از هشت خانه تجاوز کنند از هر اقسام منکوس
شوند و حالت دیگر لازم آید و تحسین
احکام بر خروج و دخول و صدق و کذب
استنباط نمایند و الحمد چون این نقطه
درین خانه ظاهر شود و آثار نجم مستقیم اند
و شکل منتهی الله خ دلالت کند بر حصول
مقاصد بر وجه اجمل و اتم و استعانت
از احبا و اگر این نقطه از هفتم آید و از
نجم مستقیم آید دلیل کلی مراد بود و اگر
برخلاف این بود دلالت بر عدم مقصود
کند و کثرت برودت اما هر عنصری از
عناصر اربعه که درین خانه انتها یابد
وجود خاک دلیل کلی مقاصد بود بر
وجه مرغوب و مطلوب و وجود
خاک لازمه کدورت و عسر مهمات

و عدم

و عدم مقاصد از مهمات خانه مذکوره والله اعلم
فصل حال المحسن بکره چون نقطه هوا
در خانه ششم که خانه حال است دلالت کند
بر طریق اجناس حالی چون غلامان و
کنیزکان و حیوان چند و درجات یافتن
از رنجهای اند و اما اگر نقطه نار
اینی بود انچه میطلبد خود دارد و در
می طلبد و آن چیز بزرگ قدر و عزیز الوجود
و کم یافته بود و اگر نقطه هوائی بود آن دو
جنس بود و اگر نقطه آب و خاک بود آن حیوان
بود لیکن با آن نزدیک و اینجا خانه
خدمت است و این نقطه درین خانه صاحب عمر را
بمراد رساند از انواع مذکور و از دیگران
فایده یابد و این نقطه در ششم همان حکم
دارد که در هشتم یعنی در خروج خود

وش دیهاد بهدو عشقبازی کند تا عملان ولکران
وزیردستان وخدمتکاران ایامحبوس گرا
بد بود وزبود خلاص نیابد وعاشقان
از عشق خلاص نکند وعشق راز باده کنند
وچون نقطه خاک آتشی بود که مطلو[ب] بگیرند
هواست چیزی فراوان دهد از هرگونه
که بود وچیزها دست دهد که بدان شادمان
شود محبوس آزاد بود وبیمار راند تر
از آن بود در کارهای دیگر نیکو بود و
قرض بازپس دادن که هرگز داده نشود
و شغلی اندوه مند دلیکن دوزدیده
بدست آید وگریخته باز آید وگم شده
حاصل شود از آنکه نقطه خردی وکلی هر دو
نهاده سرخود مند برحصول چون چیزی
سرکلی وخوی او را نهاد حاصل شود

۲

آن حال احکام را ثابت کند در علم به در
صور وزنانه رحمه الله علیه این دو نقطه
داخل در خبر یافت واو مستعرف
یافت در داخلات جزئی وکلی وجانه
مال را به امر سپرد واو را صاحب بیت المال
خواندند وایشان علیه السلام این کلمات را
صاحب هم گفته است سلطان نرا نیز زیرا که
سلطان در تصرف بود وچون این نقطه
وانی کل هم بردو وهم غالب است در
اما چون نقطه ارض داد وحکم بر مال و
ملک وطبع پادشاه دارد دادن وستانیدن
وطبع وی برخلاف فرنی است که بخشنده
وتلف کننده ودارنده وبرنده
وی برخلاف فرانی بود ولیکن او دلیل
کند بر برکاری که از حال خود افتاده

وچون چنان اگر کره‌ها از هوا و آتش

انواع در کوه موجود شود چون معادن از زر و نقره

ومس و آهن و رصاص و زیبق و این جمله جز ...

اثر آن و سطح ... شود و اگر بوده جهت ...

هم زلزله بود از آنکه چون حرارت غالب بود و

در معادن محبوس باشد و بخاری بود و راه ... گرداند

وسام ارض بسته باشد لابد زمین را بجنباند و

و سردی آید و چون سطح خاکی در صورت ...

چون فرج و منافذ آن دفع هوا کند ...

شود و زلزله نباشد ولیکن بخور ... بود اما

اگر سطح ... آبی بود دلیل کند ...

مطلع کواکب و دمیدن صبح و ...

حمل و اگر خاکی بود چون حکم سطح کند چنانکه ...

... اما اگر خواهی که بدانی که این سطح ...

... اگر روشن بود ...

باشند از سبب آنکه از وجود بعدم ...

اما چون سطح ناری باشد آنگه باشد دلالت

کند بر آتش کوزه گران و آبگینه گران

و پادشاهان ظالم و بر کمین گاه دزدان

و بر راه داران از پیش کوه و بر جایگاه

نزول و بر گرد و شمشیر و سلاح و مانند

آن و نیز دلیل کند بر دزدان که در صحرا

باشند اگرچه این ... و قاطعند اما

این نظام را عدم آتش خواند چون

آتشان بدین جایه رسند سرد شوند و

در ظاهر قوتی نبود الا در باطن چون

آتش در سنگ موجود بود در فعل این

حس باشد و فاعل حرارت را حیه فعل بود

خاصه گرمی خانه که ضد طبع اوست

لابد عدم لازم آید ...

اینجا چه حکم دارد و طریق دانستن حکم کلی آن بود
که نقطه با نقطه جانه جمع کنند و نگاه کند که چه صورت
دارد از صورت مقصود سیاه کنند و نقطه اخراج
کرده گشته شود در شرق غار بسته دایره اصل
شندلس بدین برهان او از ملک اکر عمل اصفر
افتاده و حال او دیگر کون باشد استیم در
طبع و صورت شد این همه بخود دارد
که این شکل لحی و بخشنده است تا مدتی شهادت
چیزی از صورت دانسته شود اما کامل باید که شرایط
نگاه دارد که تا از خطا و خلل محفوظ باشد
و اندرین روزگار کسی که دعوی این علم می کنند
حکمت نا تصور شش نمی زنده و نقش اند که از
نقطه حکم کنند و حکم نقطه سری است از اسرار
باری تعالی و نداند الا انبیا و اولیا و علماء

صالحی و هر کسی که بدین سر رسد و هر کسی الا این
علم واقف کردانند او را معرفت کلی حاصل شود
اما باید که این علم را عزیز و مکرم دارد و دل را حافظ
نیاموزد که از جمله اسرار باری تعالی است النقطه
او را علیه السلام نقطه رحمت خوانده است
و نقطه آخر را مغفرت اکر رحمت با مغفرت
جمع شود در یک صورت آیند او را با الجمله
خوانند و اگر کسی را کمعدن جای خود برسد و این
صورت در ضمیر آید حق تعالی او را بهمه لذات دنیا
برساند تو از مال و حال برخوردار شود هیچ
شکل رحمت ساننده تر از این نیست و رملی از
گفته اند که نقطه باد مرتبه روح حیوانی
و نقطه آتش مرتبه روح نباتی و نقطه خاک مرتبه
روح طبیعی و نقطه آب مرتبه روح ناطقه

نقطهٔ برادر ششم

پیوسته از دو درشتی

ونقطه اش را از برای آن در عقب یاد کردیم
که اول اش [illegible] ترکیب لطیف فیض روح طبیعی
که در نقطه خاکی است [illegible] از درشتی حاصل کرد
یعنی صورت معدنیات از هر گونه چون از آن
مرتبه ترقی کرد صورت مفردات گرفت
و به نباتات رسید اکتساب جواهر کرد
آنجا قوت تولد و بزرگ شدن حاصل کرد
و چون از آن مرتبه ترقی کرد بقوت حیوان
رسید و اکتساب خواص حاصل کرد و چون
بنقطه انسانی رسید که [illegible] نطق و علم
حاصل کرد و قابل او اگر سعد [illegible]
ترقی کرد و حقیقت مفردات گرفت [illegible]
اول فرد آخر فرد شد و از عالم [illegible]
نزول آمد یعنی صورت [illegible] به صورت

بدل کرد و چون جوهر بدل کند روحانی شود و چون
در این مرتبه کمال ادراک عالم ملکوت کند و از
ثم دایره ملکوت [illegible] بعالم جبروت رود
و این را خاتمه خوانند و این در میان نقطه نقاط
چون نور قدسی [illegible] اسرار عقل نبی علیه السلام
راحت کرد در این عالم فاتبعونی [illegible]
و از عالم جهل بعالم النور [illegible] یخرجهم
من الظلمات الی النور این کلام چون نقطه [illegible]
[illegible] شود در خانه ششم لابدات [illegible]
عارضی و رطوبت اصلی [illegible]
[illegible]
وجوف و ظرف [illegible]
[illegible] هوائیه اما بالفعل [illegible]
[illegible] نافع [illegible]



رحمه الله علیه قبض الداخل را مدخل و منخل
و متصرف یافت او را صاحب دوم ساعت
که خانه مال است و دانیال علا او را صاحب
دهم ساعت که خانه منصب و عز و شرف است
و امور ملکی و دنیوی است هذا اکثر تسکین
بیوت را بحسب تناسب قرار داده اند که [illegible]
صاحب نقص [illegible] جهت خانه است که معز
و محلش خانه اول باشد و قبض الداخل
خانه که سبق ذکر یافت و قبض الخارج
خارج مطلق است و خانه سیم نقل و
حرکت و سفر نزدیک است و نیز منسوب
به اقارب و اخوان و اخوات و خط
باد و آب مطلق دارد و آب و نار
تحت دو عنصر سیم که [illegible]
در سیم الف است و جماعت با

بحث

بحث [illegible] ترابیه و ثبوت مطلق بخانه
چهارم داده اند و فرح را تحت [illegible] و [illegible]
بخانه پنجم مقرر داشته اند و عقله را الواسطه
منصور داده و نحوست بخانه ششم [illegible] داشته اند
و چون [illegible] که خانه [illegible] است و [illegible]
که خانه هفتم نسبت به اول غروب است و اول
طلوع و انعکاس [illegible] ظاهر است و موسی در خانه
هفتم شده و چون [illegible] مقتضای تشویر و خوف
و قتل است [illegible] در هشتم [illegible] اند
و حالات جمله بر این وجه است و اینکه حضرت محقق
می فرماید که صاحب عمل [illegible] میطلبد
ان [illegible] که این خط در خانه
انتها باید و چون خط [illegible] در ششم باشد
معلوم است که باد اول خواهد بود و چون
[illegible] باد [illegible]

علوی شد دلیل ترقی و تنزل باید بود و اگر در
این صورت نار متعلق شود دلالت کند در اول
حمره خواهد بود حمره شکل فی دوم دو باد
دوم نار است و چون ضرب باشد نار فی
که صاحب اول است فی اخراج شود
که نار دوم است و این اشاره شیء غیر الوجود
ناقص نار است و تولد فی از خرسنگی
و عشق غاری ماکیر کان و غلامان باد و خود
در بعض جاها چون ضرب باشند بز شود
که نار شی حاکم است خانه هم و خلاصی از
غم در جهت و رفع امراض و خلاصی
محبوس محض این صورت است لیکن تحصیل
کم شده و گر بخته بر خلاف مذکور اند
بود و الحمد فرموده که فی نحس و کشنده

که نماره نماد

و که نقره خارج الداخل

و تلف کننده است سبب خروج و قحط عنصری
علو من اوست و عدم سلطنتی سفلی است و پگاه بر
خلاف اوست تحت مذکورات و دانیال علیه السلام
او را صاحب دو ازدهم ساخته که خارجیست
نقره در عقد
و منبع خروج است و زائد رجاله اورا کسب
یازدهم کرده که خزاین و تصرف ملوک است و اینکه
مستقر باید که از وجود منعدم مستقبل شده معلوم
که بقاء وجود از نقطه طرح خانه است و عدم
و فنا از نقاط خاص است که طالع محض خروج است
مذکور
و فنا و غروب محض دخول و از صورت شکل
محض است و اشکال سایر دخانه و این شکل
شکل طالع است و نقشی غارب حالی که
صورت طلوع است و شکل غروب
صورت طالع است و شکل غارب و محض بکر

که دلالت بر قبض و از قبض دارد

وجود بعدم

که نقره خارج و نقره الداخل

طلم از اشتراک نقاط است سه نقطه و چون
مسیر سه را با صاحب جز کر ضرب بیابند
پنج مسعود که شکل دوازدهم است و معقود باشد
دوازدهم طاهر است و نزد ل ترکان نیز
سعد شکل مذکور است و صورت کارد
و سر [illegible] فرمود بکشیت و خود خرج ا
در [illegible] خانه که باد از چهارم آید یابی
خانه [illegible] و خاک از رحم مستقیم آید و چون
شکل منتهی الیه را با صاحب جز کرام [illegible]
دهند بر [illegible] سود و بز و [illegible]
بکار دو [illegible] حد الصورت و علت
بر ظاهر است مسعود زدان که برای آن باشد
سرا رس [illegible] و باز معلوم است که [illegible]
خانه تلف [illegible] و چون نقطه [illegible]

رسوا کرده را ظهر را دم
نتیجه هر سود ارادی
[illegible] دزد آرای
[illegible] آن
[illegible] طاهر [illegible]

که نقطه های چون [illegible] طالع شد و اگر مقصد ما
در خوانند [illegible] و [illegible] و [illegible]
ثابت مطلق خوانند در حرکت چنانکه در [illegible]
باد در [illegible] تمثیل اجتماع مذکور
شد و [illegible] از [illegible] خانه خود [illegible]
باید [illegible] الداخل صورت [illegible]
و بر [illegible] که از [illegible] خود افتاد
باشد و از عالم [illegible] مخدوم [illegible]
[illegible]
[illegible] که باد از رحم مستقیم [illegible]
[illegible] سود [illegible] و دوم [illegible]
بود و خاک [illegible] مذکور [illegible]
باید و در [illegible] صورت [illegible]
و [illegible] در [illegible] خاک [illegible]

خانه انتها باید لازم است مطلب آنکه
معدوم شده یا پی بر سد از وجود و
عدم است چون وجود و عدم مرض و فرح
غم با وجود آن و احتمال انتها و عدم
فعلش که چیزها باید سعد ضرر شهرت است
با صاحب مرگ که هوا دایم الاوقات
معدوم شود و صورت احیاد
و کوهها با : است که چون با به حرف
نباشد جز اهلاک شود در کوه ار وجود
با دلالت جمع نقطه خاک و اسل الزمه
منازل رفیع است و نقطه خاک احیاد
و کوهها و اگر نقطه باد و آتش بود
دلیل با آفتاب و طلوع کواکب چون اصابع
ود سیدی صبح بود و زن براد

وجود

وجود فیض الداخل است در این خانه که
نقره الداخل او راحت شود و با محل برای
سفت است که با معدوم شود و خاک معدوم
نشود و خاک با وجود است و با محض ربدل
و حلول است خصیص که نقطه آب جز بد
علت باشد اکنون اگر این نقطه از دوم آید
دلالت کند بر کمال سعادت و نهایت حصول
مطلوب با او بیوع با شود اگر این نقطه
از چهارم آید دلالت کند بر صلاح و جنس
و تفریح بود از حزن و محنت و انم علم فصل
اشهم قال المحقق نقره چون نقطه هوا اشهر شود
در خانه اهم دلالت کند بر شر دکان و زیان
و غا نمان و گویند که روی بخانه آورده اند
و می آیند از دور برسند و در راه توقف

نکنند اما اگر نقطه آتش ابدال بود غایب دیرتر
برسد و اگر نقطه خاک بود چون قبض الداخل
در انجا وطن ساخته است و عزم آمدن
ندارد و لیکن در عقبش [illegible]
آورده بود و مال غایب بدست آید و
ایام سال جدید و روزگار آینده [illegible]
جمله را استعداد تا ازین نقطه است [illegible]
و [illegible] باید اگر
خلاف این بود نیکو نباشد [illegible]
زیرا که این خانه انتقال است [illegible]
چون در سیم و نهم بود نیکو بود [illegible]
از فتنه [illegible] نباشد و [illegible]
زنان را با شوهران جدایی
انداز د

تا دم زیان بخویش زکو تا هر زیان کردیم بد چه بکار کردیم یا داں کردیم
نمای خانه بدوشی بلند کرده ایم قفس شود که ما ترکی اشتان کردیم

انداز د و اگر نقطه علوی انکیس بود [illegible]
نیک و این حکم کلی بود و آخر شان نه نیکو بود
اگر در چهارم نقطه خاک بود از همه بهتر
بود و ترک او لی بود مر این خانه را شکل
نقطه هوا بود در چهارم نقطه [illegible]
جمع بود و صورت قبض الداخل بود بحکم [illegible]
در طلب دفاین و میراث و املاک و اسباب
و آب و [illegible] و اگر نقطه ناری بود [illegible]
حکم بر صورت حامله کسی که محبوس باشد
باید کرد و دفین و گنج و مال و زر و چیزهای
بنهاده و اگر نقطه [illegible] بود و در این خانه
[illegible] باشد دلیل کند بر اهل پرده و [illegible]
و زنان و فرزندان و حرم پادشاه
[illegible]

و این قدر از نمود از حکم مطلق کلام و عالم التفتیش باز
نموده شده و عقلا نیکو دانند و تمامت و زیاده
از این شاید که تربیت از اسرار الهی و حکم
مطلق ادانی توان کرد که در بین خانها که یاد
کرده شد کسی ابا باید اموخت که صالح و سالک
حق تا شد تا این سر نگاه دارد و این نحو
عمر و شر بود است این کلام چون نقطه هوا
در خانه اعظم سعود لازم است اولاً از دوام
رطوبت اصلی و تناقص حرارت عارضی
و ظهور بعضی از رطوبات مزوجه ناشی و ضعف
شود است مزوجه است و لهذا دلیل است اراده
بر وقوع حالت چند چون حرکت و اضطراب و هذیان
غایبان و تحریک و تعجیل سفر و وقوع اسفار

نافع

... اگر
... است ... اگر
نافع و کسب منفعت شرکا و از ازدواج و وقوع مصالحه
و عقود و عهود حسنه و میل غایبان ارتسال
نمود و رفع مخاصمه و مجادله و وقوع تصالح
و دعاوی و فتح محاربه و مجادله اجمله چون
این نقطه در بین خانه اشها باید که فواید و
منافع عالی رسانند از غایبان و ...
و مدلول او منسوب این خانه و این نقطه اما اگر
نقطها مقرون گردد بحسب که تغیر یابد و خود
خاک دلالت کند بر تعجیل غایبان و ...
از ... و ... و اگر این نقطه تا آب بود
دلیل حصول مقصود بود از ... و ...
و ازدواج و اگر نقطه خاکی بود چون ...

چه نقطه باد ...
... است
و ... است
... خانه
...

در اگر خانه ... است
... با ... است
... وقت ...

در اگر خانه اول است
و ما دام ... و ... است
با دار ... خانه
... اگر خانه اول است

دلیل ثبوت فنا که و سکون غاسان بود
که انتهر سطحاک معدوم میسود و بولد
بز است که مستعلت سایل بدحول است و باد
که مایه حرکت است معدوم میسود و آب که
مایه ثبوت است فنا مرگردد ما لطف آن
محمل که بجای دیگر نقل باید و اگر بر
سهم سود مفارقت افتد مالی را که
که حمر باخامر و ار حرف باید بر احلاف
سود و باد علام الوجود سود دلیل
خروج مطلق بود اما در صور کی در ختم
باشد با صاحب مرکز امتزاج دهند و
احکام مطلق از دخول و خروج و انقلاب
و سعادت و نحوست گویند حامل اگر در

صورت

صورت مشهر بود بکر داخل شده و با قضا
مرکز حرف باید جز احداث شود لابد
اول نیک بود و آخر بد شود و دلیل حبس و دعا
و حامله از شکل عقلیات ...
و سوده باند ازین است و اگر مراد از ثبوت
دخول بود باید که شکل ... شهادت بر دخول
کند تا احکام بصواب قریب بود و اگر مراد
از ثبوت و دخول بود باید که شکل ... شهادت
کامل بر دخول دهد و اگر مراد از خروج و انقلاب
بود باید که شکل ... شهادت بر خروج دهد
تا احکام بصواب قریب بود و اگر مراد از
قدوم غایب بود و شکل مشهر ... حامل
بخروج باشد مثل بز غایب ... بود

عاقبت بیاید و اگر خارج نحس باشد از جای
بجای دیگر نقل کند و اگر خارج سعد باشد
عقوبت بیاید و اگر ثابت داخل بود
ساکن باشد سعد سهولت و نحس صعوبت
و در شرکت و نکاح مرتبط بود احکام استنباط
باید فصل هشتم قال المحقق شرح حول
سقط هوا در خانه هشتم ابتدا باید بر دلیل
بود بر طلب دفاین و میراث و املاک
و اسیر و مرده کشته و زر عیت و اگر نقطه
نادر بود چون کعبه دلالت کند بر زن حامله
و کسی که محبوس بود و دفینها و گنج و خزاین
و چیزهای پنهان و اگر سقط خاک جولان گ
بود دلیل بر اهل پرده و خاتونان و جادوان

ودوزنان

ودوزنان و فرزندان و حرم پادشاه و این قدر
نمودار که احکام کلیت باز نموده شد و این
تمام بود بر عقلا و اذکیا و اهل این علم و رباید
از این کتاب نمودن و این جمله اسرار الهی است
و حکم مطلق از این توان کرد و کرده اند در این
خانهها که یاد کرده شد و این علم کسی را باید
که صاحب دل و پاک دین و سالک راه حق باشد
تا این اسرار نگاه دارد که این از اسرار جلال
عزّ و جل است [illegible]
عز بر کسی داد انتهی کلام اگر این سقط در خانه
هشتم ابتدا باید که بر خاک [illegible]
اطفال [illegible]

و ظهور این مسئلم عدم عین اهوا ابیات
اما المفعل دال است بر وقوع حالتی چند چون
شنیدن و خوف افراط و تغزل و در اموال
مور و ظهور دفاین و وقوع قمار
بسبب مدلول خانه منتهی الیه و هجران
در نص بر وجه صعب و وقوع ادا اجنبی خوف
و اگر این نقطه بر جز انتها باشد
لابد است بر طلب دفاین و اموال
و مطالبه گشت و نزع و عمارت
لازمه او است خانه و شکل منتهی است
چه جز صاحب عاشر است و از جمله
بر جز اصدات میشود که صاحب دوم
و منسوب است دوم و ششم و دهم

چه جز منسوب الیه مدلول دوم و
چهارم و جز دهم منسوب است
بنا رکت دوم و الله حضرت محیی شوده اند
که اگر نقطه ناری شود چون علامت نقطه
ناری است در ششم که شکل منتهی باشد
و از جمله جز احداث شود و جز شکل
بطن است
دلیل است و بزبان اهل یونان علامه
عقده است و کلام ان طالع
و جز ضاحک یعنی خندان و حمره
خوف و جز تشمیر یعنی
و جز شد
یعنی صاحب کید و جز
و جز منکوس یعنی نگونسار و جز کوسج یعنی

سامری و ... اجلیل یعنی پرده کاو جلو رشش
و ... اوضاع یعنی پاکیزه روی ... قایمه
یعنی استانه و ... الکلال یعنی صاحب و ... فیلیوش
یعنی شوریده و متردد و سداکه نحوه بزبان
یونانی بوده و حکیم ماشاء الله مصری بزبان
عبری کرده و بعضی گویند ماشاء الله یوسف
علیه السلام بوده و باز عبدالله عباس
عربی کرده و چون در غایت اشکال بود
قضا ... بزبان فارسی کرد و نحوه از دانیال
علیه السلام است اما چون این نقطه در این خانه
سهمی شود شکل سهم الله را با رب خانه
امراج دهند و از حدوث تولد و شکل
سهمیه و در خانه احکام که اسقاط
مثلا چون سهمی ... باشد بعد الامراج

و این حیدان ... دانیال بوده

احکام

احکام که ازین اسقاط ... باید ... نقطه ... که در رصد
کند بر صورت ... و ... سوم و چهارم
و ... دایره ...
و ... اگر این نقطه از دوم تا ششم ... باشد
خطر عظیم بود و مقاصد در تعویق افتد اما ...
براید و دلیل ... و اگر این نقطه
از چهارم ...
و پدر ... املاک ...
... شود و تشویش در بلاد و قلاع پیدا ...
اما اگر این نقطه با نقطه باد در این خانه سهمی شود
... و ... باید و اگر ...
از اهل ... و ... ملوک ... در تخت
... در این خانه ... هیچ صورت ... نتواند بود
... از نقطه آتش ... باد در این خانه سهمی شود

نقطه هوا در ششم

و تا صاحب خانه امراض و ... لا جرم ناقص و معدوم
شود و ظاهر است که ماده در ... اثبت
و از هیچ شکل مادی در این خانه ... احداث شود
و ... الا آنکه ... در این
خانه باشد و ... او مشتهی شود و اگر این
نقطه ... انتها یا بیمار را خطر عظیم بود
... نقطه ... حاصل شود که ماده
ممات ... غلبه کند و ... آنکه ماده روح
... ضعیف گردد دلیل ... قوت مطلق بود
و اگر ... مشتهی شود ... باشد ...
... شود که ... ضعیف ... اما از جهة
... و ... نیکو بود ... چون این
نقطه در ششم مشتهی شود اشتراک ... اعتبار
... در ... او ... گرد صورت

مشتهی بر بود در دوم باشد یا ششم یا در
هفتم و ششم خواهد بود و نقطه مشتهی علوی ...
و قوت کرده یافته و ... زیر ملکی شده
لازمه ... رفع ... عارضی ... آمد
حکم مطلوب ... حصول مطلوب ... مقصد کند و چون
... در دوم باشد در بنات ... اول مشتهی ...
... خواهد بود دلالت کند بر عدم ...
و ... سائل در ... افتد و اگر از جهة ...
مرض بود در این صورت نقطه ...
انتها مشتقی شود بیمار را خطر عظیم بود
... و ... شده ...
... ماند و حامله دختر زاید و اگر
این نقطه ... موجود ... آید ...

باب سیم تحرک نقطه آبی در مراکز نامه

بر خلاف مذکور صورت بندد باب سیم
در بیان تحرک نقطه آبی در مراکز نامه
و مشتمل است بر شش فصل فصل اول
بال المحقق که چون نقطه آب منتهی شود
بخانه اول دلالت کند بر کسی که از حالی
بحالی نرود یا احوال مخالف رسد و بیرون
رفتن از مقام یا از حال زن یا حاجتی
که چون است اما اگر آن نقطه بار باشد حامله
حکم کنند بر کم شده و گریخته و بر تشویش تعلق
صاحب ضمیر و اگر نقطه هوا باشد دلالت
کند که از کسی برسد که او را دلخواه بود
و بمراد رسد و بازده ماه جمع شود و چاند
گیرد و اگر در این شکل نقطه خاک باشد دلالت
کند بر زنان حامله و کسی که در پی کسی دیگر

باشد

باشد و بر طلب زر و سیم و جواهر که در آتش
عمل کرده باشد یا در بیان زر و رنگ کرده چون مرصع
باشند و اگر نقطه آتش تنها بود حکم اسم بود
و آن صورت که در سیم باشد او را شاهد باشد
و اگر نقطه هوا باشد صورت دوم او را
شاهد باشد و اگر نقطه خاک باشد چهارم او را
شاهد بود و اگر مال سود بعضی برود از آن خانه
بخانه دیگر حکم بر اثر گشتی بود تا انتهای نقطه
آنجا که منتهی شود در نقطه و خانه مقصود طلب کنند
و حکم کلی از او کنند انتهی کلام چون این نقطه
در خانه اول منتهی شود لازم است علامت [illegible]
و اطفای [illegible]
و مالی [illegible] دال است بر ترتیب و تقاعد
اشیا و بر آنکه [illegible]
زیرا که نقطه [illegible]

و تقاعد نهاد و بر آمدن بمنازل رفیع و ترقی
حال دو مان و تقاعد بخارات و وقوع
ابر و منع و تهیه دیبا رنگ و ظهور دود
ذبابه و دود شیه رفع حرارت هوا
و وقوع اسعار و فقر و وقوع تبدیلات
و کبر و نخوت و آنجمله چون این نقطه در این
خانه انتها یابد دال است سؤال نمودن
از نقل و حرکت و حال عادت و تغیر معاش و
خصوصاً تا احوال زوجه و شریکی که این
صاحب سهم واسع است و مدلول خانه سیم و هیچ
ظاهر بخصوص که این نقطه در اول خانه رابعه
لازم است بر سؤال سائل از قرابت و خویش
و سیم و اول در این صورت که با خوانند
اما در این صورت نقطه یابند در شکل

مشهر الله

مشهر الله در صورت که در او موجود باشد
حکم مطلق از آن صورت کنند چنانچه اگر نقطه
نار موجود باشد وجود خاک دلیل کم شده
گریخته بود و خروج مطلق و اگر نقطه هوا بود دلیل
حصول مال و آنچه مدلول دوم است و اعانت
یافتن از زیردستان و همنشینان و اگر نقطه آب
بود آفل الحول بر کریا لذا استعانت و اگر نقطه
خاک بود مرکز رابع شاهد حصول مراد است
دهد بر نزول یا رحمت و نقطه خاک و آب در مرکز
نار دال است بر نزول و حمل اشیاء و فعل کره عنصر
مذکور این است و هر یک از عناصر بحسب جاذبه کره
میل بر مرکز خود کنند و از این جهت مرکز محقق موجوده
که نقطه باشند در خانه اول به صورت شکل باشد
حکم از آن کنند و این قاعده در جمیع مراکز
مرعی است اما اگر این نقطه از سیم به اول بالسک در آمد

و از آنکه هرگاه
در اول عتبه داخل
باشد و عتبه
و اعلام اگر هرست
[illegible]

اسه آتش فانیه اگر [illegible]
چون اصحاب که ما د ما ر [illegible]

اعظم ... باشد مدلول کم شده و اگر نحیه بود خصوصا
نیز در دوازدهم باشد کثرت ... حصول این نقطه
اگر از نحو مستقیم الله باشد و در اعظم نیز باشد
و در دوازدهم ... نیز این اشکال باشد
آن نیز شهادت مذکور بود و حصول نقطه
و نیز اگر در ... نقطه مذکور اشکال مذکور ...
باشد حکمش بر نهج مذکور است فی الجمله چون
این نقطه در این خانه منتهی شود با وجود هوا
استقامت احتیاب ... نقطه هوا ...
و معین ... ماده رطوبت نقطه
آب است و مزید حرارت نار و چون نقطه
مذکوره موجود باشد معاونت نقطه خانه
منتهی کند و اگر نقطه خاک بود با وجود هوا
بودن نقطه خاک در چهارم ...
که هر خاک در هر مرکز که باشد میل بخانه خود باشد

کند و حصر در خانه خود موجود باشد قوی حال و
تقویت نقطه منتهی باید و اگر نقطه با وجود در اول ...
بود خاک را ... صحیح بظهور آمد ...
بر ضعف نقطه منتهی و اگر نقطه ...
منتهی ... باشد و نیز در اعظم بود و این نقطه از
اعتدال بیرون رود و آب غالب شود خصوصا که
در چهارم که خانه قوی اوست موجود باشد و
در این صورت لازم است تشویر و تشویش و ...
رفع ... مقاصد و ... و اگر ...
نار و خاک ... با وجود هوا دلیل ...
حافظ و مخفی ماندن اسرار بود چه نار ...
و آنچه خاک که مخفی ... و حفظ ...
... و اگر این نقطه
... منتهی شود دلیل غم و اندوه ...
بود و اگر ... آید ... باشد که نقطه منتهی ...
... اول آید
... بود

ترقی کنند و از حد اعتدال بیرون رود و اگر حد
در این صورت خاک از نسیم باشد شکل منتهی
شود بد تر بود و فی الجمله چون این نقطه در اول
انتها یابد و در صورت منتهی نار و هوا موجود
بود جمله وجود خاک در ردوم داخل نسیم
دلیل کلی مراد بود و اگر عکس حصول امید بر
وجه اعلی و اتم و اگر بر خلاف مذکور بود
حکم بر عکس کنند فصل ۳ قال المحقق
اگر نقطه آب منتهی شود در دوم دلیل رسیدن
مال و فرزندان کنیزک بود و مال دیگر در پیچ
دارد از حرکت خواهران و برادران
برسد و غم از این نقطه بود و باشد که نقد
مضروب بود چون دستلنه و انگشتری
که به پنج تعلق دارد و اگر نقطه ناری
بود دلالت کند بر تلف شدن مال و

فصل نقطه آب در دوم

گرفته

گرفته و کم شده و اگر نقطه خاکی دلیل بود گ
گرفتن مال از حوسان و پدر و برادر و
خواهر و نقل و حرکت که به هر جانب رود
انتها کنند مقصود طلب باید کردن در آن جا
تا غرض حاصل شود در طول و عرض عمل کند
بر مثال مذکور تا حکم کلی حاصل شود پس اگر
نقطه منتهی شود در نسیم و اینجا بیست بود که نقطه
ندارد نقطه خانه بنگرد که کدام است مثلا در
خانه منتهی شود و بیست حاصل شود حکم کنند
که سئوال از عاقبت بعضی خود میکند اگر نقطه
هوا بود حکمش از چهره و اگر نقطه آب از
پنج و اگر خاکی بود از بیست بدین مثال بر کلی
و سئوال جواز بین بدانند و باخبر گردد از
سیر نقطه در خانه شکل اینها کلام چون اتش

نقطه در دوم مشهور شود که چیز او سلامت است
بر الطاف برودت و ضعف رطوبت [illegible]
بر وجه نافع و [illegible] وقوع میوه [illegible]
و ابتیاع کنیزک و غلام مرغوب و [illegible]
از غایب و اعادی و از وجه مدلولات [illegible]
و منسوبات خانه [illegible] کل اطعمه رطب
و ترتیب دماغ و مایل بودن بر اغذیه
لذیذه و ابتیاع آب و آسیا و استفاده
از مدلول مذکور بر وجه مرغوب [illegible]
چون این نقطه در این خانه مشهور شود کمال [illegible]
و [illegible] فواید رساند و مسائل را
از منسوب [illegible] دوم و اهم متمتع گرداند
مخصوص که [illegible] از مدلول خانه مذکور
[illegible] بود و آنکه [illegible] تحقق [illegible] باید که حال

[illegible] که آب [illegible] دارد

دیگر

دیگر در عقب وارد بسبب ترقی و تزاید رطوبت است
که عنصر هواست و هوا صاحب مدلولات خانه
دوم و آب نسبت با هوا در مرتبه دوم واقع است
که حال او با صاحب سیم [illegible] صادق است
بر ابتیاع از برادران و خواهران [illegible] و نقل
و حرکت و سعی کردن [illegible] نقطه است که
مؤنث مطلق است و خانه منسوب است سعی که
[illegible] سعی مذکوره و اجنبای مفروض
و شی مجوف این محض وجود خاک است که چون
با صاحب خانه ضرب [illegible] احداث شود
که جهات محمود [illegible] و اگر خاکه شکل
[illegible] احداث شود
این صورت [illegible] و شی [illegible]
نسبت صورت نقطه هوا که محض افعال [illegible]
و اگر نقطه نار بود [illegible] وجود خاک لازم است

[illegible]

و لیه شباهت بحکمه و اکثر دارد

بر خروج مال و عدم ضایع و تلف کرخته که
بار یکی حصر معدوم بسود و از خاک مجود
بود کم شده و کرخته بدرجه حصول شود چون
بود دلیل حصول مال از اخوان و منسوبان و سیم و طلو
بود خود خاک یکی و در کره سیم بود است
اما ملاحظه باید نمود در شکل منتهی و هم
صورت که باشند استشهاد دهد بر حصول مال
اخوان سایل مرحمتش اکر مشتمل در نکتی
منتهی الله بر بود و خود ریخا حسن آن
و منسوب الیه مذکور را انسب و هند
مرحمت الفرب با تحیز و احکام کلی
استنباط نمایند تا اثرش بعید نشوده
باشد و باز نظر نمایند در شکل منتهی
که ترکیبش از چه صورت است اکر آن
مرکب شده که نقطه سهر
چند نقطه دارد
صورت

صورت مجتمع بعد نقطه باشند سوای نقطه منتهی از
نقاط رابعه هر یک که اعلی و اقوی باشد اعتبار
باید نمود چنانکه در صورت مذکور اعلی و اقوی
بود استدلال است مخصوص بودن حمره در اکثر از
استشهاد دهند بر مسعود ساله اکر منتهی بود و اکر
اعلی و اقوی بار بود در مخصوص باید بود و بجهت
تر مناسب طبایع اشکال بسیطه از بعد طلب باید نمود
بسیط بود مذکور عمل باید آورد و این نسق در سایر
مراکز رعیت آما بعضی از علمای این فن متفق اند
که هر یکی از این نقطه را اسکلی از اشکال بسیطه از بعد
مرتبه است و هر یک از این بسیط چون مترکب شوند
و منتهی شود هر کس از مراکز مذکور به این شکل منسوب
الیه را طلب باید نمود که در چه مرکز واقع است
طالع او باشد و در مرکزی که خود خود بود صورت
چون حصر شهادت احکام بود و اکر عدم التکرار

باشد لاما اگر ضرب شود در شکلی که واقع است
در همین شکل مذکور را از حدوث بحث کرد از
صحو و احکام کا سبع استثنا طلاعود و کم اگر که
میشود باید که نقطه در سیم به گیجی ضرب شود معلوم را
که جماعت مرکب الا اجزائی است و این شمار نسبت
مرکز عقل است که چون گیجی در جزان باشد
و مراد از خارج سیم بود که جز آتش بت در شکل منقور
البته گیج باشد صحو و احکام مطلقا از وجود
شکل مذکور احداث شود مطلقا این علی ساحر
جماعت خوانند و در این صورت محتاج چند
به انقلاب و استقلال العلاقت در مقدمه
باز شد در این صورت شتر و گابیا گان شود
چنانکه اول و پنجم و دوم و سیم و سیم و ششم
و چهارم و ششم را علی الترتیب ضرب
نمایند و آنچه که احداث شود ثلثی گویند

و باز اگر مراد از مراد اگر مادینه بود این جمله مراد احداث ثلثی را
باشد امراج ده هند و اگر از مراد اگر بهایم بود
باشد و اگر از مراد اگر خانه بود باید و اگر از
مراد اگر ترابیه بود باید و این دو نوع نزد
اصحاب این فن معتبر است و باز اگر مراد از
دخول مال و انتقال و فتح انقطاع بود چنانکه
اگر شکل مراد از شکلی که داخل حاصل شده باشد
حکم بر حصول شیء باشد و اگر مراد از اعلاء و امور
متوسطه بود اگر از شکلی که احداث شده
باشد انسب خواهد بود و اگر مراد از رجوع در رفع
اشیاء و سرعت بود اگر از دو شکل خارج
احداث شده باشد انسب خواهد بود و باز اگر
مراد از امور شاق بود بر دو شکل مراد حساب
آن بود حکم سرد و حدس بود آن که ده مناسب
وقت به حالت و هجر اگر مقصد از امور متوسط

بود بر سهل رفع و دفع مضرت و طلب
معیشت چون طرفی و سهل مراد بکسی و حل
بعد هر آنچه آن مقصد در توقف افتد
اگر طرفی در سعادت و نحوست محلول باشد
بعضی از مقاصد بدرجه حصول پیوندد و ما
در بعضی مهمات دز حصول مقاصد
امداد نمایند چون قتل و کشش و طلب
و بمهمد رفع اعادی و کرد لواطه و اشتغال انها
و چون در احکام رعایت خیانت نمایند
تعلق بدرجه صدق شود و وصل سیم
قال المحقق چون نقطه آتش بهی شود در خانه
سیم دلالت کند بر شادت کارها و باز
آمدن جایبان و سکون گرفتن از نزیر شاط
و بر آمدن کارها و روا شدن حاجات
از بزرگان و پیوستن با شراف و شروع

بودن در اعمال و طلب زنان کردن و جمع شدن
با خویشان و بازگشتن از سفر و نقل و حرکت و این
نقطه درین خانه سکون دارد و صاحب حرکت باشد
ز سهم الا قارب و قوت دهد مضمون شان او اگر
صورت نا ریکجا بود دلیلت بر وقت چون بیان
بود بر انداختن بتمام رسفر و نقل و حرکت و اگر نقطه
هوا که دران صورت بود دلالت کند بر آسوده
بودن از غمها و رنجها و جمع شدن با زنان و کاری
کردن که بار یک بود و از آن شادمان بودن از اطعمه
این دو نقطه جنبانیده نقد نباتت ندارند و
منقلبند در نفس خود هر نقطه حاکمی باشد و سعادت
و نحوست سکی و بدی همه یاد میکنند و مختلط بود
به آدمی و این حکم قاضی دارد و مجنون بر نسبت
دهند با کسی که درد ماغ او خلل بود و ان کسی حال

چون سود در سخن پراکنده گوید حول‌های کرفتادی در
دماغ او بود یا خلل در عقل بود بحث جیال
سخن گوید و اگر جماعت اتحی بود خلکسی نیکو باید بود
مبارک باشد و در هر حالی که باشد سماز را امر کاه باد
و بر جمادات ارضی بر مسعود است از علم در
و گر ابتدا دلیلست و انحی رگردش اجتماعات جمادات هم
زنا یک هوا و بر شکر و علف زار و بیشه و اگر مانند
بر درد و از دیگر باشد که شاهد اوست دلیل ملح ارکاه باد
بسیار بود و اگر شاهدش نیز کود دلیل لشکر بود در دو
با سک وحد زاد و لیتر و اگر شکل مرکب باشند اول
چون شه از چهار حد و حکم آن نقطات باشند بالد
که بهم مرود دیگر حیوانات مدی قیاس کنند تا حکم
خطا بود و اگر در خانه خشم مبتهی شود عظیم
بود و در همه کارها حذر باید کرد تا در بلا

بیفتد

بیفتد و بیمار و محبوس را بد بود اما اگر
نقطه ناری با هوا بود محبوس خلاص یابد و از
خوف بیرون آید اما از جهه میراث نیکو بود
و دفاین ظاهر شود و حامله پسر زاید و اگر عکس بود
آن بود دختر زاید و کارهای نهانی کرده شود
و بر فوت بزرگ دلیل بود بعد از چهل روز و بر
فرو شدن آفتاب و دلیل چیزهای نهانی در
جهات این حکم نهانی در زیر زمین باشد چون
کاریزها و مغاکها و گورستانها و خرابهها و مطبخها
و تنورها و جاهای تیره و دوستانها و آسیاها و
صومعهها و جای خوش که به آب و هوا بود و کر
کشتی نیز دلالت کند و سفر دریاها اما این دو
نقطه با هم نجابت شوند وقتی دارند چو عاشق
و معشوق که بهم رسند و این نقطه اتحاد خانه
نیز باد

جمع شوند و صورت تا متولد شود و آن صورت را
حکم عرض خواهند یعنی مقصود و عاقبت و فوق
السهات دلالت کند بر مقصود و ضمیر و شکر و ذکر نقطه
از ان خانه میرود و عرض و به انجا منتهی شود اینجا
مزحکم کند تا ضمیر کعبه سود و مزاج کنند نقطه
که نقطه با نقطه خانه صورت حاصل شود که او را عرض
بود و این صورت اول را با دوم ضرب کنی تا
صورت مثلثی حاصل شود و حکم کلی از ان نتیجه باید کرد اینهمه
کلام چون این نقطه در خانه سیم مستعد شود که خبر
حقیقی اولت لامد است برادر و یا دکنیفیتی بر سبیل
تضعیف لازم است بر فعلیت چند چون تر تشع دناع
و تلیین و رفع بوست و جراحات و در آمدن
بسفن و تحریک با سفار بحر و مایل بودن بمر لجه
و متعلقه و ملاحی و امور منسوب الیه نقطه
و خانه مذکور و تعمیر حمام و یخ دان و حوض خانه

مطلوب هر گاه بود چنان بود که چیزی از خود
بکسی دهد تا صورت اجتماع لازم اید که مان
از دو چیز بود که با هم گرد آید و این صورت
بود که در هوا رود و در آب حرکت کند پس
صورت کشتی لازم اید و حرکات حوف کا
روان ... دلالت کند
اما نقطه تا با در اینجا سکون دارد و از نقطه
که اینجا رسد این حرکت در حضر که بجهت
شهادت کند و نقطه خانه چون صاحب
مرکز بود دلیل حکم او را بود لاجرم حکم
از مزاج او کنند اما این نقطه در خانه آب
نیز نمانند و این نقطه ماده خوانند و فاعل
مانند نقطه خانه چون زن و مرد که با هم





لفظ آب دریم

مناسبت الهی در هوا و لاهوا معتبر است چنانکه
که محض حرکت تحریک و انقلابات آتش
معتمدهای فعل است و حرارت کسر لوثات آتش
موثر شده و شاهد بحر چه رنگ او صعدا
و بان اشکال بدین نوع مشهور شد و آمدنا
ملح از غلبه نار و خاک است رنگ هوا
و قلت رطوبات چه وجود او از قلت
رطوبات ارض است و کثرت حرارت و یبوست
که اسطقسات تحلیل رود و بخارات آن اکثر
در خشک افتند و از غایت تعفن ملح
حاصل شود و اینکه مثال فرح دوازدهم
فرموده معلوم است که وجود هوا و خاک
تا عدم آب موجب تولد ملح خواهد بود
چنانکه مذکور شد و چون چرب شد [illegible]
با [illegible] علم خارج اضداد است سود علم
[illegible] فرمایند

خاک

خاک و وجود هوا و نار دلیل است بر یک کان
که آب و وزن مال کنند و کان و آن صورت
انتها باشد که خاک بیشتر رود و دوازدهم که باشد
خانه [illegible] است [illegible] ماند و لفظ [illegible] رود
و [illegible] در شکم [illegible] شد و امهات حسی است
[illegible] و [illegible] عنصر اتراک
نسبت وجود ای امهات است [illegible] که
الس از دوم چهارم [illegible] شاه [illegible] الدال حل
یازدهم است و آب از نیم [illegible] باشراک [illegible]
و جای [illegible] شاهد حره است [illegible] مسدود
[illegible] و جای [illegible] است و از ضرب [illegible]
[illegible] سود و از انتهای الس چهارم [illegible]
احداث [illegible] سود و باز فرح [illegible] جای [illegible]
[illegible] احداث [illegible] سود و باز چون [illegible] اناها [illegible]

[illegible] سکند [illegible] سواره



نقطهٔ آب در سیم

خانه امتزاج دهند ؛ حاصل مسعود گردد
سیم و نیم است لا ابد است استماع اخبار مخوف
و مهیب است اجل و احدیت در احکام
نهاد و از اسرار اشکال و ضرب استدلال کند
در ذکر شواهد و ستهر ... تا اثر سخن الصواب
اقرب بود و اگر صاحب بکره ... بوده
که نوره الاجلاد در ششم دلیل موت است تا
جهل عدد معلوم است که در شکل ... در ...
خانه جهل عدد دارد چرا که شکل او خانه
دوازدهم است تا ششم چهار خانه نقل بوده
با سی و سی عدد که خانه ششم است جمع بوده
جهل عدد است و چون بگردد در هفتم و ششم
باشد و آب از سیم سیم منتقل شود و آب
سیم مسدود شود البته شکل نصره الداخل
یا عکس مبدل خواهد شد و العکس در هند

داره صاحب سیم است مدلول ششم طاهر اگر دالبلاد است از
وعده و افتاب بحشت مشهر سعدی نار است از
دوم گچهارم و باد اسیم و طاهر است بکلی نار در
چهارم و باد در ششم عدیم الوجود خواهد بود
خط شعاع طور ... در عرد از طلمات انتهای باشد
که محض عدد است اجناس مخوف از اموال
است اما از سیم بیشتر خانه که چون بزیر مستهر
با صاحب خانه امتزاج دهند ؛ اصلاح شود
و ظهور اعدا از نطق خانه دلیل مخوف است و دلیل
ثقل و سکون از وجود بیگ است در این خانه العلم
فصل چهارم حال المحقق بکره چون نقطه
مستهر شود در چهارم دلالت کند بر سنگهای
شفاف سفید چون یاقوت و بلور و شبهاو
جو یا با ... کار ... دلیل است بر طلق و زیبق

در مروارید و صدف و کف دریا و امثال این
نقطه را با خانهٔ امراج کنی بگو بود دلالت
کند بر عاقبت کارها که امید دارد و از جوهر
هر آنچه کنند و سبز و کبود بود چون زنگ و فیروزه
و جنبشهای سبز و سرخ و هر چه در میان سبزها را
کنند و از صورت دراز کوش و از حیوان
چون منابر و تختها دلالت کنند و نیز زراع
خاکها چون بط و قاز که بر کنار آب بود اما
اگر نقطهٔ هوا آید اینجا بود دلالت کنند بر تلف
شدن چیزی و بیرون آمدن از خانه و نقل
کنند به شهری و نقل و حسن ملک و نقل از جای خانه
و از جایی بجایی و نیز دلیل است بر چیزی که
از دهن برون کنند چون دهانی و خزانی
و آنچه پوشیده بود بر سور اجهای و نیز

دلیل است

دلیل است بر غارها و چاهها ای حتما اگر نقطهٔ نار
اینجا بود دلالت کند بر جمعیتها در خانها مهمان
کردن پدر و مادر و خویشان و دعوت کردن
و مهمانی و عروسی و از نشاط افتادن بر گمان
شود دلیل است بر برادر و پدر و هر چیزی که از قبیل
پدر بود اینجا که چون نقطهٔ آتش ظاهر شود در خانه
چهارم لازم است اطفای رطوبت عارضی
و ضعف برودت اصلی بروجه مانع و سود مند
فلهذا وجود این نقطه در این خانه مخصوص منازل
و ترتیب انیس و ضیاع و حوض و خرابی و کوشک
و چشمها و اجرای آبها و تعمیر کاریزها و چاهها
و از صنایع گلکاری و بنایی و چاه کنی و باغبانی و
اشباه اینها و اگر این نقطه به ساحت مسعود شود چون
جمع سازند با چند خانه بجا شود و جواهر

زیرا که از خال سر برون آمده

۹ زیرا که آتش از دوار
خود نزول کرده
به تحت نقطهٔ آب
بر دلالت بر کار بر دارد
و از دریس که جز آنکه
مخطط است باشد دلالت
بر حرارت و سیل دارد
[illegible]

الوجود آب در این حالت صورت بستگی
بود زمرد و لاجورد و فیروزه مانند که وجود
است و خاک محصای لون اخضر و کبود است آب
در خاک این صورت نماید و این شکل منتهی الیه
بر ما شید مینا سبز و آنچه وجود شی از این
که چون ما صاحب جوهر اخضر نمانند تجانس
بود که محض نار و خاک است و این تماس بود
مروارید و بلور و کف دریا و زیبق و مانند
بود چه لون مذکورات از وجود بیاض
محض است و نظر نمایند در اشتراک شکل متشابه
در جوهر و احکام و تفاوت نوعی از جانب
اگر در اخص که هر نقطه مذکور است
بر مانند صورت جسد شاه ... الوجود است
جمله الوجود

والا انکه منسوب بود شکل جواهر کثیف تری که چون
ترح در اخص نماند و نقطه آب در اول
موجود باشد و از درجه کثافت بر حد لطافت
مشتعل شده و این نقطه به فر مستعد شود
یاقوت و عقیق و لعل و طلا و نقره و اشباه اینها
لازم آید صورت نماید باز رنگ سرخ
احداث شود که محض جوهر مذکورات و اگر
شکل منتهی الیه آب باید لازم است بصورت
مروارید و صدف و دندان کل جهت که چون
با ساطع صورت مانند جوهره احداث شود و این
شکل منتشا اند و آنچه بیان شد از موسومات و مدلولات
اشان منحصر شود و آنچه چون نقطه نار و هوا
بمشارکت آب در این حالت موجود بود دلیل معادن
قرار نمایند

۹ کثافت او به اعتبار ... در تختتم
ریمیات ...
وخاتم الطوفانها ...
اورست باره بحر فیران ...

نقطه آب در چهارم

یا جوهر بود و اگر بالذات موجود باشد یا عدم نار
آن جوهر جسم بود و الحق منع باید کرد نقطه
... اینجا بود دلیل بر کندن از نعام ...
ملک باشد و این مخصوص نیز است در این خانه
که چون با صاحب خانه حرب باشد نیز اختلاط
شود و خاک عدیم الوجود است ظاهر و باطن
و ظاهر است که نیز صاحب ...
نقل و حرکت است و نیز شکل عقیم است
دیگر است یعنی بار چهارم است مدلول بار
چهارم ظاهر است و نیز بار دوم است که منسوب است
مربع و فروختن ... علامات ...
برانچه مذکور شد و در ارکون ...
یک جزو از وجود بر ... است در چهارم
که شکل دوازدهم است ...

بالکلیه حیوانات ملایم ریاضت کش بود
اگر با فرح اشتراک یابد حیوانات وحشی و سرکشی
بود که نقطه آب علوی می شود یعنی در اول
یافت می شود و مرعای خانگی و نقطه از وجود است
که چون حرب باشد نیز اختلاط می شود
این شکل باشد نیز ... و معلوم است
هوا محض طیور است و چون با ... طیوری
که بسیار بلند شوند و نقطه از وجود نیز ...
باشد و اگر این نقطه با شکل خارج ... شود
خاک و فرح در ... باشد ... سود
یا آنکه ... باشد چون نقطه مذکور ...
کنند و خاک که محض ثبوت و دخول است در
و گر خود ... باشد و شکل ... خارج بود
حرب با ... شود و خاک موجود ...

لا وجه است بر وجود مال و ملک بغیر اختیار
و نقل از مقام و شهر و ظهور فایض وجود و این
و اگر این از پنجم آید دلیل عروسی و مهمانی
بود و اگر این نقطه از دوم آید و شکل منتهی
بود دلیل حصول ملک غیر از آن باشد که
پدر داده باشد و اگر به شکل منتهی بود دلیل
خروج مال و ملک بود خواه از هر سبب که
بود و اگر این نقطه از دوم آید و شکل منتهی
حالی در اسهم باشد و اگر [illegible] آید و [illegible]
اختلاف و اگر نقطه هوا در چهارم باشد و در
مرکز خود [illegible] طبع باید و خاک در
چهارم باشد دلیل [illegible] بود خصوصا
[illegible] در پنجم و اگر [illegible] بود بر خلاف آن
[illegible] و اگر این نقطه در [illegible] باشد خصوصا

که مشتهی بود دلیل تعویق مهمات بود لهذا اگر در چهارم آید
از جهت دخول و ثبوت اصل بود و اگر خاک
عدیم الوجود باشد دلیل سرعت حصول مقاصد
و مطالب بود والله اعلم فصل پنجم علی
المحیی نحوه اگر نقطه آب مشتهی بود در پنجم دلالت
کند بر خبر خوش و شادیها از قبیل دختران
فرزندان و هدیه‌ها و تحفه‌ها و رسول‌ها و مهمانی
و عروسی و تحفه‌های خوش شنیدن از دوستان
تازه کردن به هر جهت شادی تعلق دارد و
لذت پوشیدن این همه نیک بود و از انواع مذکور
بر خوردار شود و اگر نقطه خاک انکیس بود
[illegible] و قبض خاطر تعلق دارد و اگر
کارها و خبر [illegible] حامله زاد دختر [illegible]
بود و گران بار شود و بر خشتی او دلالت کند
[illegible]



ونقطه هوا از خارج دلیل سرعت اخبار حسنه
و اگر شکل مبهم به [illegible] باشد دلیل نامه
اخبار و خلعت ملوک بود که حاصل شود
[illegible] مسعود و نحوس را اصلاحی رسد و اگر نقطه
خاکی بود دلیل نامه و اخبار ناخوشی بود
و اگر نقطه هوا از نهم آید دلیل اخبار
و قدوم غایب بود و اگر خاکی بود دلیل
غایب خبر دیرتر برسد و اخبار با ملام
رسد و اگر این نقطه به [illegible] انتها یابد
دلیل خلعت و کتابت [illegible] بسته بود و اگر
این نقطه از [illegible] آید و هوا از [illegible]
دلیل عدم مقصد و [illegible] بود و الله اعلم
فصل ششم قال الحکیم [illegible] اگر نقطه
آتش [illegible] بود در خانه ششم دلالت کند

بر جوشن اخباس چون غلام و کنیزک و خادم
خند پیوسته [illegible] لطیفه و سعید باشند
[illegible] اشتقاق کرد
و اگر اشکال [illegible] دلالت کنند چون [illegible] نقطه هوا
[illegible] بود [illegible]
[illegible] از تری و سردی بود یا [illegible]
رنجوری از باد و بلغم [illegible] بود دلیل [illegible]
کسی که از رنج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] دارد زیرا که هر دو
نقطه [illegible] کلی لازم آید
و شکل در طبیعت [illegible] مزاج حاصل آید
[illegible] که ماده در خانه [illegible] لازم آید
و [illegible] دلالت کند بر کسی که زیر دست باشد
چون غلام و کنیز یا خادم که بحال او

بود و اردی شکیبد و بیکلی از درون
بود نه در وطن زهر دو دروغ یابکند
و نیز دلالت کند بر غایبی که حاضر شود و
از او نیکوئی رسد و راحت یابد و از حیوان
خوشنود یابد و از خواهر و مروارید و
نقره و آنچه از دریا خیزد و بزرگان نیکو بود
و آنچه بر دستان تعلق دارد و اسمی کلام
چون نقطه بحالت چشم انتها یابد لا اقل از طوایک
اندک مایه برودت اصلح محاذی حرارت
عارضی جز مذکور و ضعف رطوبت بر وجه
نافع کند لازم است ظهور رطوبتی چون
تلیین و ظهور امراض دموی و آنچه در حکم
و توابع آن حادث شود و امکان کل

مهمل

مهمل و وقوع اسهال و رفع فضل یا که ضعف
ها ضمه و بحران مرکض و امکان عرق و رعاف
و اشتداد انها داشته حضرت محقق فرموده
این نقطه در این جا به دلیل غریبی حسابی چون
علام دیگر و خادمان سعد است قبل از این معلوم شد
که وجود آب در این حالت باعث ارشاد رطوبت
و رفع حرارت میشود و این کمی ملکور را
و معلوم است که نقطه آب در حالت سیم که چیز
بحرارت دلیل علامات دیگر این شخص خواهد بود
که برودت نفع سود و رطوبت که علی
باز یابد و اخلاص شفاء سعیدی از این
حقیقت است و اگر این نقطه با نقطه های که جمع
سود دلیل شهوت مرض و نقل در لحن بود
خر حالت محض شهوت و ثقل است که

ضرب معدوم می‌سود و محسوس دیر خلاص سود
اما در این صورت که نحسته و کم شده
مدت اند و اگر این سقط به شش ماه منتهی
تخلص مریض بود و اگر از طرف ششم اشتعال
شود اما کم سده مدت نیاید که آثار
نحست ظاهر و باطن معدوم می‌سود و یا دی
و آن معدوم می‌سود و اگر به سیم منتهی سود
از طرف سیم اوراح سود و این مخصوص
حیوانات است دیگر که ترکی از ین وجه است
و یا فوت و مرد ارید برار ین قبیل است
و اگر این سقط با سقط‌ها که به انتها
بالکلیه شخ ظاهر بود و در دلم و سرو با
و ذا نو از ین قبیل است سقط اول

انقلاب

انقلاب مرض بود و غمها ظاهر و زرد
و خادمان و جمهور از ین قبیل خانه و سقط
مذکور است و معلوم است که خانه سیم که گرد
و خادمان و سقط با مبسوط از خانه است
و سقط منتهی بر دست است و اینکه حرب
محتوی معر ماند که عاقبت از ین راه یافته بود
دار مور روی عزو دارد و این معلوم است
که خانه اول و سیم و دهم خرق است و دوم
و سیم و چهاردهم سال و سیم و هفتم
و یازدهم و پانزدهم موت و چهارم و ششم
و دوازدهم و شانزدهم خوف و حول این
سقط از چهارم سوی خانه آید و معلوم است
که عبور نشی سیم خواهد سد که فرقه است و
سقط است از حد سیم است که حد موت است و حول
مرقدا و تا سیم است

نقطه ماه ...

ششم مشهور شود روی بسیار دارد پس ای
جانب مشرق رسد میانه شمال و مشرق چنانکه
اول را مشرق مطلق خوانند و دوم را مشرق
مایل بشمال و سیم را میان مشرق و جنوب
و سیوم را مشرق مایل بجنوب و همچنین
دوم شمال مطلق است و سیم را شمال مایل
بجنوب و دوم را میانه شمال و جنوب و
چهاردهم را شمال مایل بمشرق و همچنین
چون نقطه خانه مشهور شود حمل بر شکل
مشهور الوضع خانه منتهی به و عمود آن
باشند و این جمله را [illegible] ساخته الخ
اقوی باشد نقل آورده اند در [illegible]
اما مشرق جمیع مراکز طالع است [illegible]
طلوع عبارت است از بر آمدن کواکب

ازافق

از افق مشرق و مغرب جمیع مراکز سابع است
لیکن مقابل او قبل از این ذکر یافته که خلاف شکل
از خانه هفتم در گذرد بلکه [illegible] شود و بدان جهت
عبارت شود و دوم را از بسیار مطلوب خوانند
و هشتم را خصوصیت اهل الرای [illegible] برج
مشهور شود سایل علامت و اکثر عشق ورزد
که چون بصورت باشند بر احداث شود نار
و باد ظاهر گردد و آب معدوم شود لابد
صورت تعشق و استوار بود و از این جهت
[illegible] منتهی گردد اکثر که علامت و اظهار [illegible]
بدلالت آمده و کم شده و زیاده [illegible]
حصول شود و از [illegible] مشهور شود چون
مال و منفعت و ملکیت [illegible]
والله اعلم فصل [illegible] قال المحقق [illegible]

لقطه آب در ... هر گاه در خانه بیاید ...

نقطات منتهی بود در خانه اهم دلالت کند
بر خانوتان و عابدان و زنان نیکوروی
و رسیدن کسی که بدو تعلق دارد و پوشیدن
جامه حریر و رفیع قدر و نقطات آب در این
در بعضی سکون دارد و جماعتی بود و دلیل
بر آمدن مردی بزرگ سوار که او را تحرک
دارد و رو آید و کارهای او را کفایت کند
حسابکه این نقطه چهارم اید و این عشق ...
بود و در بعضی بر سد حی ... خوشی شد
که حال او ... و ... او را ...
نقطه راجع ... چهارم آید اینکه ...
بیاید در خانه خود و هم کسان او بود
باشند و اگر این نقطه راجع ... آید آن
مال را بیابد و در غایب دیگر باشند

همچنان

سوار ... آب ...

همچنان و اگر این نقطه راجع ... کاتالیسم
تا چهارم آید هوا آب بود بسبب دو تری
یکی تری هوا و یکی از ان آب معلوم شود که آن
حال از ان کس از خونش ان و دوستان و گرد
او بر ان کسی حرکت میکند که بیشتر میکرد بسبب
انکه هوا داخل است و آب نیز داخل است و هوا
و آب ... امد چون کمال مردان ... زنان
باز گردد و دیگر نقطها را این جمله ... اکنون
گویم که این شش صورت که در میزان می اید
در تا زده خانه چون قسمت کنی بحسب خانهای
یعنی ... را نقطه ... تا حکم ظاهر بود و ... یک
نیز چیزی دارد از ان ... گویم ...
در میزان بود ... باشد ... از چهار ...
اول بحکم نقطه ... ار ... میرسد و دیگر
بحکم نقطه هوا ... از ... میرسد ... بحکم

لعط آب در ...

... وسوال ارسم حوا ... کرد

خانه حولت حوا ... د سبب حرکت میحو ... که
لعطها ... خانه که رسد صورت ... دران
خانه حوا ... حم ... است حیا ... که در ... اول ...
حکم ... ار سعد و نحس و ... د اخل و خارج و اگر
در میزان ... بود ... حم ... و ... بود سبب لعط
است ... که در حق د ... کند
و ... ر مکر و حیلت کردن و ... دن حوالی ... کرفتنی
... تمال ... ار سبب لعط خاک مشغول و عملی بود ...
و ... سبب ... و دعوی و میراث و قرض
و ... ار سبب لعط و خانه دوازدهم ...
... سد ... لعط ار میزان ... بکدام
خانه باز ... د و حکم انها ... د ...
سود که سوال کدام است و مطلوب کدام
و حکم سعد و نحس ... حاکمه ... اول ... لعط
... ود ... ل ... ود ... هم ... و ... حسی ...

ودعوی و

ودعوی و خصومت واگر بدوم ... رسد ...
وکوی از قرض و میراث بود ... عاس ...
باقی ... ار ... خلل شغند واگر ... درمیزان
باشد ... لعط ... کسی می رسد که فرزند ...
معشوق بود ... لعط ... ار سفر ... بود
وچون لعط ار میزان ... کر ... حکم ...
... از صور ... و ... واکر ... در
... آن آمد از سبب لعط هوا ... برزیکری ... که ...
ار جنس مال و غلام و ستور و عره ... سبب لعط خاک
تنک دل ... و اندیشه مند و از عاقبت ... ال
بدست آید ... واکر لعط ... باز کرد د حکم ...
ان ... ار ... ود ... واکر عقلا در میزان آمد
سوال کسی بود که ... زود ... و ... عم
آک ... که زود ... ود ... لعط ... و خاک ...
دارد از جهت وصلت و عقد و نکاح و شرکت

جمله نقطه ها که گفته شد

وگرفتن دزد وگریخته چون نقطه باز گردد دلالتها صورت
حکمت آن خبر بود وچون اجتماع در میزان بود در
نقطه هوا دلالت کند بر کسی که اصیل بود و با حکم بود
و وزیر یا بر دو از اد در کل علوم و در جمع نقطه ها
بزرگ و نیکو صورت پاکیزه صاحب جمال بود
و آورا ابد ارد با اخبار سیاه حضر و سبب دلیل
وچون نقطه باز گردد حکم آن روشن شود و اگر
در میزان آید نقطه ها از اسفر برسد و بخته نقطه
از مال غالب یا چیزی که از ما حاصل شود بخته
ما از زنان و شریکان و بخت نقطه خلک از مرات
و دعوی و خصومت و چیزی تلف شده و چون نقطه ها
باز گردد حکمت آن روشن شود و چون جماعت
در میزان آید محتاج با تعلقات شد و بدلیل آن
روشن شود و الله اعلم الهی کلام چون نقطه است

بخانه

بخانه هفتم انتها باید لازم است که شغف رطوبت
عارض شود و برودت اصلی بر وجه نافع و ظهور یابد
چند چون بارانها و ابرها و هوای رطب بارد و
دریاها و رودها و چشمه‌های پر آب که لهذا دلیل است بر
غسل تن و طبیعی و آنچه مقتضای منسوب الیه ای است
و آنکه حرب تحقق منسوب باید که این نقطه در این خانه دلیل
خانواده و خاندان و زنان پاکیزه از و نوع
در اسم و بجه در این خانه و چون شکل منتهی به راه
مرکز ظرف باشند فرح اختلاف بود و جامه حریر از این
دلیل است که جماعت منسوب از مسدود شدن نقطه ها
در روز خود و آنکه خر بوده که سواد روی مشرق
باز چون باد در این صورت بگشاید حتم و خبری است
عیوب او شفت درهم و در این نقطه در این خانه منسوب
و بادها بر و خانه بگشایم و شکل منتهی الفرح باشند



واگر مسعود الاحوال بود چیز از بزرگان یابد چه
بادشاه حاکم است بر خانهٔ دهم و بحسب سلطنت
صاحب دهم است اگر منتهی منه عقلا باشد چیز از
شغل بود چه صاحب ششم است و بار حاکم است
خانهٔ مذکور و اینکه در رفتن مجد نمود سبب بعض
خاکست که ثقیل و قاطع است بخصوص که خاکش
حاکم است بر خانهٔ چهارم که مقام و سکون است
واز جهت عقد و نکاح و رفتن در زده و لخته
چون لعطه باو عظیم منتهی شود مراد حاصل بود چه
صورتش هشتم مذکور است و اگر صورت
منتهی منه باشد چیز از مدبران و مفسدان [illegible]
و مردم متوسط بود چه بادشاه حاکم است بر خانهٔ
ششم و منسوب [illegible] و لیکن چون حال
بجز دیگر لعطه باد که منسوب است هشتم او صاحب دوم است که مال است
الجمله نظر باید نمود در صورت منتهی منه

داند که حج [illegible]
[illegible] فرزند
چه باد [illegible]

صاحب ششم چیز مسرک شود بالیم و در باب بعده
الواحل که منسوب باید که چیز و کسب بسبب لعطه
است که حاکم است بر خانهٔ هفتم و کسب
و خواهد رفت و خانهٔ دهم است بخصوص که شکل
مذکور صاحب دوازدهم است و چون حاکم او
حاکم است بر خانهٔ هشتم که خانهٔ مال زوجه و دعوی
و میراث و قرض است و تعلق دارد و حیله از جهت
لعطه خاک است و چیز [illegible]
که شکل دوازدهم است و مقام که نیز یا نموده
که چیز از فرزند یا معشوق بود و معلوم است که
شکل مذکور صاحب پنجم است و بار او حاکم است
بر خانهٔ مذکور پس چیز مطلوب از معشوق و مدلول
پنجم بوده باشد و از لعطه است او چیز است
نزدیک بوده است او حاکم است بر خانهٔ پنجم

واگر لعطه اول حاصل

نقطه آب در خانه نهم

و سهر یه و ... و احکام و حضر
استنباط نمودن تا دلایل حضر و احکام ...
و حس کرده والله اعلم بالصواب فصل
قال المحقق ... چون نقطه اسکانه هشتم انتها
باید به بند دیج بود و اگر از جهة بسیار
... بود در شب بمیرد یا کسی که در کوه بود از بیم
... سرما هلاک شود و بر خشک شدن چشمها
که بر طلها و کوه بود و بر شب ماهتاب ...
... نوره و چیزهای سخت که دمی بود و بر
کور ستان نیز دلالت کنند و بر جاها که در ...
زمینها باشد و محبوس ابد بود مگر اینجا
این نقطه با بار ... باشد که ... بود و این
نقطه ... دلالت کند بر
... حال ایشان نیز دلیل است و دلالت کند
که کسی ... از جانب غرب و حول ...
بود بزرگی از حکم ... بادشاه

نقطه آب در خانه هشتم

و حرکتهای پوشیده نیز دلالت کند و حذر کردن
باید نمود انتهی کلامه چون نقطه آب در خانه هشتم انتها یابد
دلالت است بر اطفای رطوبت عارضی و تجفیف
برودت اصلی ... و سلام ... حدوث است
چون ظهور برودت و خفای رطوبات ارضی
یخ و ... عمارات و ... یخدان و فسردن آبها
و وقوع برف و ... و کثرت سرما و فصل شتا
و ... صلابت و صعوبت ... ارض
و ... هلاکت و ... ظهور امراض ...
و تحلیل ... و ... تقلیب ... و ...
و ... در خوف و ... و ... حبس ...
و ... و ... اشباه ...
... نقطه ...
و ... که وجود ...
آب ... شود ... گردد ... چون ...

نقطه آب در خانه هشتم

در خانه خاک عنصر بود برودت عالم شود
به امداد یبوست و صورت مذکور لازم
آید و این خانه بی اسکه چون باد حاصل
خانه حرت باشد بی استنباط بود و بسیار
که در سیر د تحقیق بود این کلی است در سیم که
چون آب سرکش شود و بی الله در سیم و نیم
است عدم الوجود خواهد بود و حول بی باشد
برخلاف مذکور لازم آید چه با رو باد
صورت استنباط است زنج کثافت و ظلمت کنند
و محال عدم بود وجود ظلمت و عدم
تنویر لازم آید و بعد ... در رتبت
الف وجود را بکلی است در سیم که خاک ... بود
با آب شکل ... بحصول نار و هوا
در این خانه عدم الوجود باشد و در این صورت
آب ... فضای ... کند و از این خط ...

خاک در این خانه انتها یابد و شکل ... الیه
بی باشد و لطف را حظ عظیم بود در شکل ...
برخلاف نقطه آتش که عزیز ماده حصه و
حرارت غریزت و بی مطلع و ضعیف صورت
مذکور است خصوصا که از ضرب ... بی که صورت
تکفین است و چون انتهاء مذکوره در ... است
واقع ... لازم بود ... باشد و لکن از
مذکورات از جهه بحم و حس ... کنند
و دفینه جمع ساختن ... بود و اگر
این نقطه با اشکال ناری و هوائی انتها یابد
دلیل ... و خوف ... بود و
چشمها ... آب و باغ و حمام او وجود بی
و بی است در این خانه که چون شکل مذکور ... را
اعراض ... شکل خارج از حدود ...
وجود شکل مذکور تولد شود و ... الیه
مراد وجود ...
دار وجود ...

که بحشش رتبه منزل شود اجمع با [illegible] هرگاه
حالکه قبل ازین ذکر یافت الجعله [illegible] نقطه
درین رساله الحال که آنچه مزید علت
اوست بحسب طبع والله اعلم بالصواب باب چهارم فصل
در معرفت انتهای نقطه ترابیه در زوال تا منه
و مشتمل است بر سه فصل فصل اول حال المحسن
بخره بدانکه چون نقطه خاکی در اول [illegible] بود
دلالت کند بر سعد [illegible] و چرکی که در او
سیاهی بود و تاریکی و [illegible] گفته اند
که دو چیز از سعود بود اول از جوهر [illegible]
زر دلالت کند ~~[illegible]~~
دلالت کند و دوم از جوهر خاکی بر سرب و
آهن دلالت کند اما این نقطه [illegible] و گران و
بسته است بدانکه جوهر خاکی را حق تعالی بسته
آفریده است و دو جانب تا قسمت [illegible] قالب را

نقطه آب در هشتم

[illegible] معلوم است و کوه از وجود [illegible]
نقطه علوی با او [illegible] لازم [illegible]
که چون ضربت [illegible] متولد شود و صورت
معادن [illegible] است و این صورت [illegible]
و محصول [illegible] بود و زن حامله از [illegible]
خاکی است باتفاق این نقطه و اگر در این [illegible]
و مرگ اینها [illegible] تا موجود بود و [illegible]
[illegible] باشد به [illegible] لاکن حامله [illegible]
زاید [illegible] عکس و اگر نبوده که کسی از
جانب مغرب بیاید [illegible] آب [illegible] درین
خانه [illegible] که [illegible] باشد [illegible] استخراج
شود که منسوب است بمغرب و اول غایب
[illegible] بودن [illegible] که [illegible] نقطه است [illegible]
باشد [illegible] باید در حرکت غایب
و خاکی [illegible] بشکل [illegible]

ملکه دارد تا مدتی بماند و قرار گیرد تا
عناصر مزاج پذیرد و از آن صور لطایف در
وجود آید که نور محض الهی است و طبایع جسمانی کار
که مرتبی را حیوان جان که آن نور است که از
کره نار و هوا در گذرد و بکره آب
می رسد نتواند گذشتن باز گردد و بهر
عنصری که رسد مرکب شود تا بسبب اجتماع
عناصر یکجا بسیط مرکب شود تا باجتماع آن
نور طبایع در هوا ظاهر گردد و چون نور
شمس از کره اثیر بگذرد و بارض رسد
و باز گردد و به آتش رسد لیکن آن نور در کره
اثیر بوده باشد اگرچه لطیف بود لیکن گردد
و چون هوا که آتش می شود و آن نور بحکم
لطافت در فلک اثیر مزاج میکرد و هوا
و آب و در حین [illegible] تا بدان سبب انواع

مواليد

[illegible] مقاله

یعنی روح که یکمرتبه او را تعبیر کنند بنور الهی
و یک مرتبه تعبیر میکنند بصوره حس

وامزجه را

مواليد تولد کند و آن نور که او را عین
الحیات میخوانند بسیط است و در حرکات
متحرک گردد و بحسب هر جوهر ریاضی هر یک عنصری که
از نور متعلق و ضمیر و جان است که کل جواهر
معلوم گردد و تنوع طبایع حاصل شود تا او ان
شود اگر حاصل شود چون مرده باشد احوال عالم
ناطق بالا که هیچ نتواند گفت اما بدانکه حکم را
جسم میخوانند که از چهار رکن حاصل شود
و حیوان مرکب شود بحسب آن پدید آید که نور حس این
چهار باشد و آن نور فیض الهی است که متصل بسطح [illegible]
که او را روح عقلی مرکب شد و این جمله پر از حق
تمام است که معول علو الجواهر اند الکرسی سیر این لطف
جان است که جسم لطیف تر است در خانه نار
با نار متصل شود در طبایع در جسمانی هر دو

صورت ظاهر شود چون صورت عقله حمری
بود همان اخ وعنصر بسته لسرا ایکه ایسم است
و لاسک سرا از طبایع چون سیع بود احکام
و در طبع بخر علامت کواست و ستدلال از آثار
زیرا که جوهر علوی دارد و جوهر علوی منفصل
نی گو چنان از آنکه با طلس بسته است دلیل
با نقلات با مردم بزرگ بود چون ملوک
و سلاطین و اکابر و زنان حامله بر دلیل آ
و غایب با حرکتی سعود محطلات سهوا نه اعلم
این کلام چون سقط خاک در اول مشهور شود
که خیز نار سلازم است بر وضوع سوئی اصلح
و انطفای برودت عارضی موجب فساد
حرارت ناریه خیز مذکوره بر وجه مضرت
الحسنه مسلم فعل چند است چون حالات

خواهد ظهور کند و غدر و شر ابحوادث تصاعد
غبار و وقوع ذو ذنابه و تشتت و کثرت
بر وجه مضر خلاف دواس طلبه و تشویش در
ظاهر و اندفاع و تشویش و تعقل و احتراق اخلاط
سودا و وقوع حرکات نطی بر وجه شاق
و تحریک و تبدل بر وجه خفیف علت نفع
مایل بودن با تقباض و امساک و کاهلی و تعطیل
در امور و وقوع خواست جنگ و وقوع نحوست
ارزال و عوام الناس و ترقی اهل طبقه الجهله
دال است توهم و تفکر و آنچه لازمه منسوبات
این سقط و خانه است و آنکه حضرت محقق منفرد
که وجود این سقط در این خانه دلیل معدنیات است
وسیع که در او جوهر شریک بوده باشد معلوم است
که سقط خاک در حیز نار صورت معدل است

لفظ خاکی در اول

و ترشی که از وجود خاکست ... وجود نار
در اول و اگر نار موجود باشد جوهر
... چون طلا و نقره و اگر نار موجود
نباشد مثل سرب و آهن و سفال ...
و احتمال اشیا و اگر بسط هوا موجود باشد
آن شیء مجوف بود و اگر آب نیز بود
بود و ... جوهر محقق نموده اند که
عنصر خاک را جوهر ... و علاوه ...
بسته آورده معلوم است که خاک را دو جهه
باشد جهه ... و ... جهه ... آنست و ایسر
آتشی و آن ظاهر است ... برودت و رطوبت
... و ... برودت خاکی است
... و ... حرارت
موجب ... و برودت ...
و باز بسط مذکوره را دو طبع بود

برودت

برودت که جانب ... او ... سوی ...
... را ... و هر دو بسته و ... اند ... و ...
و ... مطلق و از جمهور ... معلوم ... که خاک
... است ... اجمله ... از علت
... که تا ... تراوش ... مخصوص
قبض ... اجزای مرکبه فعلیه خود ... سازد
چنانکه اطبا در کتب طبیه مشروح ساخته اند در
قوت ماسکه که اینجا جاذبه جذب نماید ماسکه
محفوظ دارد تا هاضمه هضم نماید و اگر ماسکه
معطل ... ناتمام بود هر آینه ... معطل
بماند و در جوهر ... صور ... است
که ... صادر ... باید
وارد ... که در ترکیبات ... است
لازم عدم بقا باشند برخلاف معادن

که در ترکیبات ایشان جزو ترابیه فراهم آمده
باشند و در سایر جمادات و ترکیبات این
شق مرجح است پس واحد است نظر نمودن
در ترکیب سکان زمین بحسب امتزاج و حکم بر
ثبات و عدم ثبات نمودن چنانکه بحر و بیان
بحسب صورت تضاد تمام دارند در این
صورت لازمه عدم بقا و انقلاب و با تمامی
امور پس در یبوست فی الجمله موافقت ذاتی
و عارضی هست چنانکه فی الجمله رطوبت هوا
بحسب ذی سوست ناریه معدوم میشود اما در
حرارت عارضی هوائی ناریه اسرار انهم فرض
بتعارض حقه و انکه میشود البته ناریه است میشود
و به بحسب تضاد رطوبت عارضی مانده و یبوست
ذاتی ترابیه فی الجمله اعتدال صورت بیند

اما برودت

اما برودت که عین جوهر ماست باز مانده
وانچه لازمه بقای اوست و بنا اگر چه جود
حرارت ناریه با وجود برودت ترابیه اعتدال
پذیرد اما یبوست که عین جوهر اوست
باز ماند البته بموجب بقا و امتداد اکثر اراد
وانچه لازمه فعال ترابیه است بموجب ضایع
و ... جود حرارت عارضی هوا اما جود
برودت ذاتی آب بحسب تضاد عدیم الوجود
شوند اما جود رطوبتی که عین هوا است
بروجه نافع در جود میشود و جمهور سکان
این طور مرعی است و در مقدمه ثانی در اول
این کتاب ذکر یافت اما عنصر نار در مرتبه جود
بدرجه روح نفسانی است که محلش دماغ است
وچون از آن درجه تنزل نمود و بدرجه

هوا رسید بمنزله روح حیوانی است که متوش[؟] دل است
و چون بحیز آب رسید بمنزله روح طبیعی است
که محلش جگر است و چون به رتبه خاک رسید
بمنزله اجساد است و کسب کثافت کند و خاک گردد
استفاده قبض جمود[؟] [illegible] نماید موجب تولد شغل[؟]
و غیره شود و چون رفع کثافت شود عود به اصل
برسد و این بحث از جمله حکم و احکام و جبابا[؟]
کرده شد که نظر نمایند در صورت منتهی و
ترکیبش بحث استنباط مذکور است که چون جاهلان
ملوک مقتضای شهوت کنند در آینه آن کار تصور
و مشخص صورت ببندند و انسب بود در امور تعلق
و آنچه مختص و اشباه آنها بوده باشد و از
صورت حرارت بمخالف شود و دلیل تحریک و
تزاید حرکت و آنچه منسوب است بمدلولات باریه

و در جمهور

و در جمهور رجالات و منتهیان شان صورت
لازم است و نیز در ترکیب اشکال و موجب
احکام و جز استنباط نمایند چنانکه بخار ترکیب
شده از جوهر باری و ترابیه و زحیری[؟] و از
و هوا هوائیه مشتبه [illegible] و جنبه‌های میانی
که سرهاشان چو باریک و میانش پهنی [illegible]
تعطیش [illegible] کوس اتصال [illegible] طبقه
ارزال بود یا آنکه بزرگ [illegible] در قید اخری باشد
در قید بزرگی افتد یا آنکه صغار [illegible]
دو کس بحث انقطاع زوجین [illegible] حامله بود
[illegible] الحمله فاسد و فسادها در احکام
رحل [illegible] و حدوث [illegible]
معاند الا آنچه مذکور شد والله اعلم فصل
دوم حال المصنف نحوه حوت الخط خاک مهر سعد

نقطه خاکی در دوم

در خانه دوم دلالت کند بر رسیدن مال که قبض
آرد و نتیجه تولد کند چیز از مال بود
ولیکن مال از غایبی رسد یا از زنی مال یابد
لیکن بسبب بزرگان یا بزرگی در میان بود
و نیز دلالت کند که بر مال خیانت کنند چون از ترک
یابنده ولیکن بیابند و زود رسوا شود و نیز
بر مال مدعوی دلیل است که در جهان کامل باشد
که از پدر مانده باشد و بر چیزی غایب که در
چاهی یا در جایی افتاده بود والله اعلم
چون این نقطه در دوم سعد شود که چیز خواست
لازم است بر اطفای [illegible] و جز نظر دلالت
بر دفع رطوبات و دفع آشوب علیه و خشونت
و وقوع [illegible] و انتفاع دریکی کنار
[illegible] و انتفاع از [illegible] و رفع خفت

و حرکت و عدم الصلاحیت و از رفع حرکت [illegible]
اخلاط و سده دو شدن راه نفس و حلق [illegible]
حرکت محفوظ بوده اند که وجود این نقطه در [illegible]
خانه دلیل است که بر تولد سودا از بودن
الممکنات است در این خانه که چون ناصره که رب
[illegible] احداث شود که
فاعل قبض و دخول است و نقی چیز از مال باشد
که این اشکال ثلاثه که [illegible] اندر چند
دایره صاحب دوم اند و چون [illegible] از دو
دایره [illegible] اند [illegible] چیز بسیار
باشد [illegible] خانه دوم با [illegible] شود
و باشد که درین صورت [illegible] انتهای آن
[illegible] و چون [illegible] نمانند
[illegible] احداث شود دلیل است [illegible] چهار

اسماع از مدلولات خشم وچون در یلکی احمد
الکمل صاحب چهارم است و انی که تر سر کس بود باشد
وحانه در ضمیر و احکام و ملک بدر اکمر افراش
رسد از بی لیلت و مال غایبکه مدلولات خشم است
بود از وجود بکیست که مشکل مشهور است
و مکر قول و کل و منافع و جمهور این دلایل
از وجود خاک است خصوصا خاک ایکس
شابه است حقیقت الصور و وجود نیکان
از هلاو نیز است که صاحب دوم است اعمال
شد بهمان نقطه تا دو و از دهم است اعتبار
شواهد نباید بود و در صورت که در
بود و دلیل حصول و لا حصول متفاصد باشد
بود و در صورت که در منتهی نیز باشد
جمع باشند و احکام بحث مدلولات و مسوبات

آن صورت اسلام سالم فصل سیم قال
المحقق یکره چون سلط خاک در سیم منتهی بود دلالت
کند بر کارها که عاقبت بنا د الحا قدر و
میان خواهران و برادران مکر و حیلت کنند
و در میان خوشیان بسبب میراث پدر یا مال
پدر با است حال زن که عورت بود و دلیل بنا اگر
آنکه از اینکه بود حکام نیز و حاسد
او را و مجلس را بود و سلطان را باید
و بر کردن سکون را بود در کارها و از چون
غایب کسی رسد اما ضعیف حال بود باشد
از پس کوه فرود آید و دلیل است بر خزانه ارض
و آبها و سنگها و آنچه از آنچه سبز و سیاه
شد بود و در هم آنچه در عقاقیر کنند بده
عقاقیر از آنچه کبود و

ان صورت



در صحت مزد دلیل کند و بر بدر آن مرد دلیل است
اسم کلاه چون نقطه خاکی در سیم مشهور شود
که جزء اب استدلال است بر تقدیم بیوت
اصلح و ضعف برودت عارضی و دفع
و ظهور آنچه اثبت نبود [illegible] الی نقطه
در خانه [illegible] وجود این نقطه در [illegible]
[illegible] خود چون عمارت و زرع و
تعمیرات با عادت و منازل و انشاء [illegible] از
انجاد و حبوب و شستن آلت و حلق [illegible]
و اندفاع بخارات و دفع رطوبات [illegible]
هوا و دفع اخلاط سوداوی و میل به
اغذیه بارده و تبرید از جهت وقوع
تعلقات احباب و دوستان عدم و دفع
کثافت و کدورت و اسفار در دریا

دوکاب نقطه الحماه ای [illegible] به
این نقطه در خانه [illegible] محقق [illegible] ببیند
که چون این نقطه در [illegible] سود خالی او
نمانند این صورت حاصل [illegible] و چهارم
و بجا داشتم و [illegible] در سیم که خاک از نجم
حاصل آید و چون [illegible] خاک امراض
دهند به احداث سود بخصوص که این نقطه از
نقطه که [illegible] سود [illegible] است
و حال زبان پدر و [illegible] خاک
سیم داشتم است خاک حال آب و
منسوبات [illegible] است و اگر این نقطه [illegible]
[illegible] منتهی شود و وجود نقاط علوی [illegible]
انگشتان [illegible]
الحاصل چون این نقطه [illegible] انتها یابد

نقطه خاکی در سم

اکثر مستقیم و نار در سم موجود بود و آتش
در اول دلیل رفع لطافت و قلت غم و رنج
کسل اکثر در چهارم خاکی بود ملاحظه
از نقطه از پنجم سه ای خانه انتها باید دلیل
اخبار ناخوش و کثرت غم و کدورت اشیا
و صعوبت جهات و تعویق در مقاصد بود
و اگر این نقطه در این جمع سود از پنجم که
در اجهات دو خاکی بود و در بنات
خاکی و هشت نقطه خاکی در رمل موجود
بود و اگر نقطه ها از دوم چهارم بود
لا بد در سم باشد و شکل دوم غیر
نظر بین آن چهار سوای موجود بود البته
در اجهات سه باد بود و در بنات دو
و مجموع نقاط ... این رمل ده عدد
بود

بود و حوق رطوبت غلبه کند و نیز
زیادت گردد دلیل زلزله بود و شکافتن کوه
فرود آمدن شرار ... بود و فساد عمارات
و ... لازم انهدامات و وجود جوار ... شکافت
از مهر سیل نقطه آتش بر کرده حمل حرب باشند
احداث سود و معدوم غالب ... اگر دلالت
والله اعلم فصل چهارم قال المحقق ...
چون نقطه خاکی در خانه چهارم ... سود دلالت
کند بر زمین ... و حضیض ... و حرکی
ناخوش ... شهر ... اندیشهای بد
کردن و خراب شدن ... و خانهها
قدیم و انقلاب روزگار و ... دهان
و شرط در ... و ... ده ... در بنا آن
افیون و کیا ... ناخوش ...

هرگاه اگر در چهارم باشد و چهارم
خاک است و اگر رفتند
... کوه دارد ...
... خاکی است

زیرا که ... خاک
... می‌کنند
... سود
و بعد از ... خاک
... سود ...
حاصل ... سود ...
قدیم ...

و ضایع شدن چیزها و نیا ها و مکر و حیله
و کور گشتن و مرده شدن و دزدی و گدایی و
درویشی و ستم کاری و افسون و حیله و فریب
و دود و تنور حمام و خاکستر و دیوانگان و
پدران و مادران و پیران و علم سر اسرار
حق تعالی و کشف آن راه حق کردن و کار او
مقارن تقوی و صلاحیت کرده اند و لیکن کار
و فکرش ما در یک سان نگاه دارد و آنی
حال را از راندن بنظر ها در خانه شتکا
که از ا لهات دنیا مجوا اند در سازند
و طول و عرض و عمق تلافی تلفیقات [illegible]
و ترتیب شدن [illegible] و قرانات تا حدی
که منصف بود و طول احکام و ضایع را
و ا کاه باید که در حیزایی صورت آید
که کر باشد یا کنگ چون [illegible] و حکیم
الکمان بود که نکرد و در خانه ساز دهم

که اشکر او است چه عنصر اوه است و از ضحوت
و کدام خانه آمده است و در خانه دیگر تکرار
کرده است یا نه و اگر چنانچه مکرر شود و در خانه
و یازدهم از رفا دی خانه شود از سبب مشوش
یا زنی بود و اراک از جوار خانه باشد فساد
آورد و رفا دیر تر ماند و این کلام چون
در خانه چهارم منصف شود لازم است بر ضعف
و لا ولا است بر خصوصیت چیزی چند چون تعلق
قبض و استمساک و نزول و ثبوت و اکال آسیا
و فتور و احتباس و نکبت و صعوبت و مشقت و آفور
و ضعف قوی و حلول در روحانیات و اجله [illegible]
و خود این نقطه است که زیرا که و انکه حضرت محقق
فرموده اند که وجود این نقطه در این خانه دلیل
پدران و مادران [illegible] علام است که خانه چهارم
پیر است م

[illegible] است [illegible] و چون این نقطه اول آید
آید [illegible] شود یا مادر و عنصر خاکی است میمون است
[illegible] کس طبیعت است [illegible] عنصر
نامیمون است [illegible] و [illegible] اشارات است
و خاک [illegible] و [illegible] دهند از وجود
خاکیست در خانه خاکی که محض [illegible]
و [illegible] آفتاب [illegible] است و باز [illegible]
[illegible] مطلق است و چون [illegible] شود
[illegible] پنجم [illegible] حصص بود
و باز [illegible] است
[illegible] و چهارم [illegible] ارض است و میمون
خاک محض [illegible] واقع [illegible]
[illegible] واقع و انقلاب زمان
و [illegible] دلایل از وجود خاک است
[illegible] که [illegible]

این نقطه اگر پنجم آید [illegible] خانه [illegible]
[illegible] و در ششم باشد و [illegible] در چهارم که چون [illegible]
با [illegible] باشند [illegible] شود که در [illegible]
که [illegible] واقع است
[illegible] و [illegible] و امور [illegible] این [illegible]
یا خوشی [illegible] است بالجمله چون این نقطه
[illegible] از پنجم آید دلالت کند بر زنان [illegible]
میان معشوق و استماع [illegible]
نامرغوب و اگر این نقطه از دوم و [illegible]
منتقل شود دلیل [illegible] و انتفاع [illegible]
اما [illegible] و اسم اعلم [illegible]
قال المحقق [illegible] اگر نقطه [illegible] شود در خانه
سیم دلالت کند بر شنیدن اخبار ناخوش
و افتادن جنین از رحم مادر [illegible]
[illegible] و صید کردن و [illegible]

گردن و دلالت بر آتش پرستان و کشتن
و خطیبی که بر منبر باشد و جانوران عجایب
که بشب پرند و بر سنگ سیاه و زرد
و کارهای بد کردن تعجیل در کارها و مبتلا
شدن و در زمانها در غم ظاهر شود و از
بدی این نقطه که در این خانه است و ساکن
دهد در کارها و دیگر خانه‌ها است تعجیل
می‌باید و نسبت نقطه‌های دیگر در این خانه این
نقطه ساکن‌تر بود لکن بد بود بالا جای را
یک فعل نکوست که خلق را رسوا کنند
نه حال انسی و هوا [illegible] نگاه دارد
و تمام کار خود از حلال است که حال او را
نداند این کلام حکم نقطه خالی مهمی
شود در خانه نهم لازم است بر اطفال
شود [illegible] عارض و ضعف شود [illegible]

الحقیقه

الحقیقه لابد است برزق و [illegible]
و اکل شیء نا مرغوب چون داروهای تلخ
ترش و ناخوشی اخبار و نکبت اولاد و
صعوبت با رحمت و سر عشا [illegible]
بی جانبی کدورت از اولاد و کدورت
در میانه ایشان و ملبس شدن ملبوسات
تیره و استماع از حیف و قلت شادی
کثرت حزن و محن و الم [illegible] معلولات
مذکور است و آنکه حضرت محقق [illegible] وجود
این نقطه در این خانه دلیل افتادن بچه از رحم است
و این معلوم است که خاک محض ثقل است و اخبار
ناخوش و ناخوشی فرزندان همه از این دلیل
و اگر این نقطه با [illegible] اجتماع شود فی الجمله
[illegible] رسد

نرم کرد و رنج نیابد و اگر مذکور شد نقطه

عدم بوجود نیاید و مرغان که اثبت پرند

از وجود این نقطه است با هوا و با عدم نار

مثل بج د ب و خر خوردن از وجود

خاک است در این خانه و خانه پنجم منسوب است

با کل چیزها که از فرج خیزد و از او فساد

نیز آید بسبب فعل خاک و لواطه و افعال

فحش جمله منسوب است با این نقطه و خانه

و چون آب با این نقطه جمع شود البته افعال

مذکوره بعمل آید و اگر نقطه آتش با پنجم

در این خانه آید لاشک فرزند مؤنث

باشد و اگر نقطه باد بود مذکر و اگر این

نقطه از پنجم آید لاشبهه اخبار ناخوش

از غایبان

بر از غایبان شود و اگر این نقطه از دوم آید به پنجم

از خال و تحفه و غذا و لباس عکس گردد و اگر

از پنجم به چهارم آید از خال زراعت بد

حال شود و مفارقت افتد میان فرزند از جمله هم

و دیگر رنج [illegible] اگر این نقطه به [illegible] سود

از چهارم و در چهارم [illegible] علت خواهد بود

و در پنجم فرج سنگ سیاه و زن حامله [illegible]

دلیل است الجمله اگر این نقطه با نقطه باد

در این خانه منسوب شود [illegible] ظاهر شود و اگر [illegible]

نقطه از پنجم آید و باد از چهارم دلیل بیع

از ملک و زراعت بود و [illegible] شده بدست آید

و باد پنجم در دوم یافت شود و اگر در چهارم

باشد لابد خاک [illegible] شود و [illegible] نقصان باشد

[illegible] باد در چهارم و [illegible] علامات [illegible]

وهم شده مدتی بپاید و در صورت کمی باشد
این نقطه در این خانه هیچ عمل نیک نکند والله اعلم

فصل ششم قال المحقق نحوه اگر نقطه
خاک منتهی سود در خانه ششم دلالت کند بر
غلامان و کنیزان سیاه و حیوانات زیر
دستان و دزدان و کم شده و گم شده وبند
و زندان و بر بخت آن هم الکندالار
بدین خانه رسد حلمش بر نیکی کند و اگر
خودی رسد حکمش بر قدر آن دلالة
کند و این خانه در این مقام هیچ سعادت
ندهد اما در طبع طلاب اعطایه و اگر
اگرچه دیرتر باشد اما بمراد بود و اگر
کار بخود بندی تعلق دارد اما اگر
این خود بعوض بخسارت شادی دهد

از آینده و گذشته از جنس اطلاق و آنچه
بدین خانه تعلق دارد همجنس بود و اگر جوهر
دیگر بسته باشد حکم بر حسب آن کنند الله اعلم کلام
حل نقطه خاک منتهی سود در خانه ششم دلالت
بر اطفال کعقیقی بروجه مضره الحقیقه
بغفلیت چند جنس شود جنس قوم و امراض و
کثرت امراض سودا و وقوع مهلکه و کثرت
سحر و کید و غدر عبید و خدم و بحران و بیم
مضرت از علل و دوام نحس و خلاف و الحیة
و کثرت بخار کثیف و رفع رطوبات
و بیم زلزله و تنزل خاندان قدیم و مشتبه
انها بود اما وجود این نقطه در این خانه دلیل
غلامان و کنیزان و زیردستان بود چه

مسئله [illegible] شکافی و حادثه مذکور شد به
مذکور است و اگر این نقطه با نقطه [illegible]
بود چون به دلیل چهار پایان باشد
چهار [illegible] استنباط می شود که حادث
و از دوم است و خانه و از نهم [illegible]
منسوبات مشترک باشد و ششم دلالت [illegible]
مدت حبس و مرض بوده [illegible] و این
تولد را کامله خوانند خصوصاً که [illegible]
[illegible] شکل [illegible] باشد و چون [illegible] باشند
بود که صاحب خانه [illegible] و این [illegible]
شهادت کلی خوانند و صورت تصدیق
حصول تام [illegible] و در جمیع حالات این
[illegible] ملحوظ است چنانکه اگر این نقطه
به [illegible] انتها باید [illegible]

احداث شود و [illegible] طبیعی باید داد [illegible]
اجتماع حادثه شود و این [illegible]
مذکور است و اگر به [illegible] انتها باید [illegible]
فرح افواج شود فرح در صورت مذکور
در دوم نتوان بود الا [illegible] تصدیق
و کذب شهادت بود و در جمیع [illegible]
صورت لازم است [illegible] صورت [illegible] باشند
و چون این نقطه در [illegible] و عدد [illegible]
الا جهه [illegible] شده [illegible] آید و اگر این
نقطه با نقاط علویه بود دلیل [illegible] بود [illegible]
خالی از صورت [illegible] باشد و محسوس [illegible]
دلیل عدم [illegible] شود و [illegible] حس [illegible]
فصل الخاتم قال المحقق [illegible] چون نقطه [illegible]
در [illegible] شود دلیل است بر زبانی بد [illegible]

و سرخی [illegible] از غامان که در عقرب
ساکن باشند و این سطه در خانه ساقط
باشد و تحلیل بود و ضعیف بود و چون
و چون [illegible] دلیل [illegible] بود در
طبع دلالت کند بر گرانی اجزاها چون جو و
گندم و [illegible] گرد اندر [illegible] و قحط
بود [illegible] زحل در میزان [illegible] قحطی باشد
و آن تیر [illegible] باشند و زمستان دراز گردد
و کشف کنند و زلزله و فساد هوا بود
[illegible] غرق گشتن کشتیها در دریا [illegible] و شور
[illegible] و کنند [illegible] کسوف و خسوف و کلی
و انقلاب [illegible] روزگار و [illegible] و از
دروغ که بد بود و علامتی که در هوا ظاهر
شود که مردم را از آن فساد بود و دیگر

[illegible] از این مقام و از آن [illegible]
کردن که این صورت [illegible] و [illegible] در
[illegible] که دلالت کند بر گردیدن [illegible] و انقلاب
[illegible] و چون [illegible] خاک [illegible] شود در [illegible]
لازم است که عدم [illegible] و ضعیف [illegible]
بر خصوصیت [illegible] چون [illegible] و قلت حرکت
غامان و کثرت [illegible] عادی و قلت انتفاع
و [illegible] وقوع [illegible] و
[illegible] آن و وقوع کسوف و خسوف و [illegible]
[illegible] و غرق شدن کشتی و
ضعف حال تجار و [illegible] ملوک و
[illegible] و قحط و عدم [illegible] و امثال اینها
اما اینکه حضرت محقق [illegible] خاک [illegible]
ضعف گردد و تحلیل بود معلوم است که خاک

و آب چیز کی شود تا کمال نقطه در
هفتم و چهارم و بگذر میزان باشد
حرب باشد ماه ان بجا احداث شود
که نقاط نوبط در وجود نحست ودران
رمل السن باد جعدوم باشد الالات
صعود مع کور و عرق شغل کشتها
محطوط حسان تحت و تنگ و کرانا و [illegible]
عمامان در عوت تمام اوی سلان الات
و آک شود و او آزلهی بدو علاج کر
در هوا ظاهر شود از وجود تعطلات
درین خانه بعد الجمله هیچ وجه ایمان
درای خانه صلح مرغوب نکنند والله
اعلم فصل ششم قال المحقق نحره
چون نقطه خاکی در ششم مستقر شود

که مسکن او بود دلیلست نزد اهل [illegible]
پرهیزکار از دین وملت [illegible]
ورهبانان و گفته اند که این نقطه [illegible]
صاحب ملک خوانند و لیکن [illegible] الارض
شود بر کوه بستانها و درههای کوه و بر موضع تنگ
و از اعضا ران [illegible] متعقد و عدم [illegible]
خانه و نقطه کنند و در کمهای غربت که در عالم
سد السعود و [illegible] کشتن دین و علمی که آن
شود و راه داران و نزد [illegible] مردم
حکما و علما و فضلاء و قدماء [illegible]
خزانه [illegible] و معدنها و سنگهای قیمتی [illegible]
دلیل [illegible] کنند و [illegible] بسیار و [illegible]
و طلاب و حرب که در شب واقع شود اما از

خفیف و حلق خانه باشد که این خانه و نقطه
بجوف و خط دلالت کند بر عدم سعادت [illegible] سؤال
خانه فساد است [illegible] و [illegible] و اردی
باشد در نتیجه بود و [illegible] در اشکال در [illegible]
[illegible] که از [illegible] شد در گردد و نکون
شود و [illegible] روی [illegible] نهد از [illegible] طلوع
[illegible] و دلیل [illegible] در اشکال است در [illegible]
[illegible] و دلیل بود والله اعلم [illegible] کلام حول نقطه
خانه در هشتم انتها یابد [illegible] صعوبت
بروجه [illegible] و صوت و [illegible] انحصار
چون [illegible] و کثرت [illegible] و
و وقوع مخالفات و توهمات و صعوبت بحران
[illegible] و علت مرض در [illegible] و [illegible]

و کثرت نحوست و وقوع [illegible]
و اشعار با مناسبت اشتباه [illegible] و ابله
[illegible] که وجود این نقطه در این
دلالت کند بر زیادتی و وجود [illegible]
که خانه محض [illegible] و [illegible]
و این [illegible] زیادتی و عنا [illegible]
و در [illegible] از وجود خانه الف در خانه
خانه و حول [illegible] مقام ثانی است وحد متصل
وی است و در ابتدا است لا ابدا [illegible]
و موضع ثبت با ریک و قبور از [illegible] خانه
منتهی به و نقطه منتهی است و ظهور مذهب ناحق
و بیرون آمدن [illegible] او کامنات از وجود

خطهای در ...

[illegible]

هرجا که انتهای دو دو عناصر است و خاتم [illegible]

انتهای مراکز کاظمه است و این ملا [illegible]

سبب است و مرموز آن آن مضمون آن

بر ادنی و تثلیث پس معلوم شود که نقره

نسبت به دیگر کتب اقدم است چه بعد از

معرفه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

سعد دیگر شده اند بود و این حدیث مشهد

این قول است که لا نبی و بعدی اما اگر

این نقطه در الکسی منتقل شود به [illegible]

رجعت نموده و مرتضی را حظ عظیم

بود و سعد و بنا کردن را باید بود

[illegible] اجله از جمله سایر امور بد بود

دار الشم

و از اینجا سیم آمد شکل منتقل [illegible]

بود آن نیز از جهة مرتضی بد [illegible]

باشد [illegible] نیز مخمس است

اما اسرار مخفی باشد و

در این اوراق شود [illegible]

و از آن کمال

باری

منتقی

شود

جمله

نسخ

و عطه و در عقله که اسرار ظاهر شود [illegible]

اسرار

ظاهر

شود

و باطن

اوراق

[illegible]



بدانکه حروف ذات بحساب الف بود
وحروف دور بحساب ف بود

ا ب ج د ه و ز ح
ط ی ک ل م ن س ع
ف ص ق ر ش ت ث خ
ذ ض ظ غ

و چون در هر شکلی [illegible] شده باشد حروف ذات و حروف [illegible] دور و بعضی گویند حروف نقل ام معتبر است
چنانکه اگر دو خانه نقل نموده باشد که
ما حروف [illegible] اگر سه خانه نقل نمود ج
و همچنین تا آخر بیت برین دستور عمل باید نمود
اما در استخراج حروف اول و حروف [illegible]
عدد حروف اسم و عدد حروف منقوط
و غیر منقوط اما عدد حروف را بعضی از
مراتب شکل اول معلوم نمایند و بعضی از عدد
نقاط او نماید و بعضی نقاط تمام رمل را از کبیر
اول و ثانی و ثالث و رابع تا پانزدهم
می‌شمارند چند نقطه دارد
و دوازده

و دو از ده طرح نمایند آنچه باقی ماند
با آن عدد گویند اما منقوط و غیر منقوط
بعضی از کاملیت شکل اول [illegible] شکل منتهی به
گویند و بعضی از شکل [illegible] گویند و عدد
او و اگر شکل [illegible] از دو شکل کامل [illegible]
باشد عدد نقطه و آن حروف جفت است و اگر
از دو شکل ناقص احداث شده باشد طاق
و مع هذا عدد حروف را بعضی از عدد
شکلها او گویند و این اصح قول است و چون
حروف استخراج شود قوت مناسبت را اوفی
دارند و حروف زایده را [illegible]
ترکیب نمایند و چون از اسم چهار حروف
استخراج شود بقوت فهم توان گفت [illegible]
در معرفت [illegible] بدانکه در وقت
تحویل [illegible] رسیدن [illegible]

[illegible] اعظم [illegible] رمل [illegible]
حکم یکی احوال و کسی احکام یک ساله
استنباط نمایند ولیکن و طریق استخراج آن است
که چون رمل زنند سیزدهم و دهم و یازدهم
و چهاردهم او را علی الترتیب [illegible]
رمل [illegible] شود و باز آن رمل را [illegible]
نوع عمل نموده تا تجربت [illegible]
شود تا آنکه حصول [illegible]
رمل آخر با رمل اول [illegible] شود
بعد از اشکال پانزدهم و دهم و یازدهم
و چهاردهم رمل اول را [illegible]
تکرار کنند عود کنند و چون بعود رسند
اوتاد چهار رمل را علی الترتیب [illegible] گیرند
و باز [illegible] دهند و از [illegible]

شکل

بشکل احداث نمایند چنانکه اوتاد رمل اول را
با رمل ثالث ضرب نمایند و ثانی را با رابع
و آن اشکال [illegible] را تمام نموده گاه باشد که آن
امزاج شکلی [illegible] واقع شود و [illegible] رمل امزاج را
ضرب [illegible] نمایند اما این عمل را چندان
اعتبار نیست [illegible] خلاصه اعمال است که از [illegible] امزاج
[illegible] استنباط نمایند و آن اوتاد [illegible]
و باز امهات امزاج فصل [illegible]
تا [illegible] و [illegible]
و باز اوتاد [illegible] ماه اول [illegible]
[illegible] حصول [illegible]
[illegible] نوع [illegible] شود [illegible] را
از [illegible] فصل [illegible] نمایند
و [illegible] گویند که امهات [illegible]

موضع [illegible] ثانی و [illegible] اوتاد ثالث

قول اول را [illegible] بازاء اوتاد ده اول

د هیچ اول است و [illegible] ثالث

و دیگر در سایر [illegible] است [illegible]

این علم [illegible] اول [illegible]

احکام نوشته [illegible] اول [illegible]

در شکل اول [illegible] اصل [illegible] بیند و [illegible] دوم [illegible] شکل

دهم و [illegible] دوازدهم [illegible] اصل [illegible]

هیچ [illegible] که اوتاد [illegible] اول [illegible] ثانی

ضرب باید [illegible] اول [illegible] شد و اوتاد [illegible]

با برابر [illegible] او [illegible] ازاین دو [illegible] استخراج

باید داد و [illegible] دیگر استخراج باید نمود و آن [illegible]

تمامی [illegible] باشد و چون خواهند [illegible]

استخراج نمایند [illegible] از [illegible] و [illegible]

و [illegible] استخراج نمود و [illegible] اوتاد [illegible]

و [illegible] اسقاط [illegible] نمود و [illegible]

ابوعزیزه

[illegible] از [illegible] استخراج می‌شود [illegible]

[illegible] شود و اوتاد [illegible] استخراج نمایند [illegible] شکل اول

اوتاد اول و شکل اول [illegible] و اوتاد ثالث [illegible] گیرند

[illegible] شش خانه اول استخراج شود که [illegible] از [illegible]

[illegible] شکل دوم اوتاد اول و دوم [illegible]

ثالث [illegible] هشت خانه استخراج شود و دیگر چهار خانه

از [illegible] اوتاد [illegible] اسقاط [illegible] شود و چهار خانه

دیگر [illegible] از اوتاد دوم و چهارم استخراج

می‌شود و چهار خانه دیگر از ضرب شکل اول

اوتاد اول و اوتاد ثالث و شکل اول اوتاد

ثانی با رابع احداث می‌شود تا [illegible] این دو شکل

و [illegible] دوم این اوتاد را با دوم آن اوتاد

ضرب [illegible] کنند تا [illegible] شش خانه دیگر احداث می‌شود





